



قرآن شیطان



When you study devil, devil studies you!

منزه است شیطان از آن چه به او نسبت می دهند. عقل های خرد عظمتش را ندیدند و روح های ترسان،
حضورش را انکار کردند. هر کس به دامنش چنگ زد به سعادت رسید و آن که از او روی گردانید
دنیایش تباه شد. خردمندان وام دار اویند و سودجویان به درگاهش در سجود.
فضل او هر که خواست گرفت و هر که بازگشت را پذیرفت. او را چون جستی در لحظه یافتی که او در
تجلی ست هر دم و هر کسش یافت از او بهره ها برد.
هر دم با منی و مرا از تعالیت سرشار می کنی و به خویش تشنه تر... فرمانت دگر بار پذیرفتم.

فهرست

5.....	مقدمه
6.....	سخن آغازین
8.....	هشت اعلام شیطانی
9.....	ندای شیطان
10.....	I
10.....	II
11.....	III
11.....	IV
12.....	V
13.....	ندای لوسیفر
14.....	خدا، زنده یا مرده
16.....	باشد که خود خدایی کنی
18.....	برخی شواهد رسیدن عصر جدید شیطان
22.....	دوزخ و شیطان و این که چگونه روح خود را بفروشی
26.....	عشق و نفرت
27.....	سکس شیطانی
32.....	نه همه ی کنه ها خون آشام اند
35.....	اختیار نه اجبار
38.....	پیرامون انتخاب برای قربانی کردن انسان
40.....	زندگی پس از مرگ از طریق تکامل نفس
42.....	تعطیلات شیطانی
44.....	شام گاه سیاه
46.....	ندای بلیال
47.....	تئوری و تمرین جادوی شیطانی
48.....	سه نوع از آیین های پرستش شیطان
51.....	انجمن مراسم جادو

اجزاء تشکیل دهنده ی جادو ی شیطان‌ی

- 52..... یک: خواستن
- 53..... دو: زمان بندی
- 55..... سه: تجسم
- 57..... چهار: جهت دهی
- 58..... پنج: عامل موازنه
مراسم شیطان‌ی
- 59..... الف: نکاتی که قبل از انجام مراسم باید مد نظر داشت
- 60..... ب: سیزده قدم
- 63..... ج: وسایل استفاده شده در مراسم
- 68..... ندای لویاتان
- 69..... نیایش شیطان
- 70..... اسامی مقدس
- 71..... نیایش در جهت افسون شهوت
- 72..... نیایش در جهت طلسم نابودی
- 73..... نیایش در جهت افسون مهر
- 74..... سیزده کلید
- 75..... ضمیمه ی یک - شش صد و شست و شش
- 77..... ضمیمه ی دو- یزیدی
- 80..... ضمیمه ی سه - نگاره ی بافت
- 83..... ضمیمه ی چهار - شیطان و سیتیزم
- 91..... ارجاعات متن کتاب
- 104..... ارجاعات ضمیمه ی یک
- 106..... ارجاعات ضمیمه ی دو
- 107..... ارجاعات ضمیمه ی سه
- 108..... ارجاعات ضمیمه ی چهار

مقدمه

کتابی که در پیش رو دارید بر اساس متن "انجیل شیطانی" نگاشته ی آنتوان لاوی (1) به سال 1968 می باشد.

با این وجود تفاوت هایی اساسی نیز با آن دارد که یا به تناسب خواننده ی ایرانی آورده ام و یا آن که در روش نگارش و مفهوم با آنتوان لاوی توافق نداشته ام و تغییراتی داده ام. از این رو "قرآن شیطانی" نوعی ترجمه و تألیف است. از نام کتاب گرفته تا اضافاتی که در "سینتیک بایبل" (2) نیست و بسیاری دیگر که خواننده در خواهد یافت، شاهد این سخن است.

همچنین اگر چه "سینتیزم" (3) با "شیطان پرستی" (4) متفاوت است و در واقع صفت اول مورد نظر است، لیک به دلیل پاره ای از دلایل، ترجیح دادم از عبارت شیطان پرستی سود برم. باید یاد آوری شود که هر جا سخن از شیطان و گرامی داشتن او می شود، خواننده باید کاملاً هوشیار باشد، چون این نام توسط ادیان مورد سوء استفاده قرار گرفته است و مفهوم دیگری پشت آن نهفته است. چنین است کلمه ی جهنم و دوزخ.

در این نگاشته شما با واقعیت و خیال رو به رو خواهید شد که هر کدام برای دیگری لازم است: اما هر یک در جای خود خواهد بود و قابل تشخیص از هم. نیز به آن دسته از خوانندگانی که نمی خواهند با برخی از اصطلاحات و مسائل جنسی برخورد داشته باشند توصیه می شود از خواندن این کتاب بپرهیزند.

آنانی که روحیه ی هنجار شکنی دارند، به جهت توانایی شان در درک حقایق پنهان نگه داشته شده، می توانند مخاطب اصلی این کتاب باشند.

اما مهم ترین نکته در مورد این نوشته آن است که آغازی ست برای حرکتی عظیم. قرار نیست که کتابی نوشته شده باشد با آغازی و پایانی معلوم، بلکه تابلو ای ست که هر نقاشی در هر زمان می تواند بیاید و به آن نکته ای اضافه کند. هر انسان، نیازی متفاوت دارد و نیازمند راه و روشی متفاوت است. این کتاب تنها مسیر اصلی حرکت آن دسته از آدمیان که ایده ی ذکر شده در آن را باب میل خود می یابند، نوشته شده. از این پس، افراد باید با تشکیل گروه ها و فرق، این دانه ی کاشته شده را بپروراند و شاخ و برگ دهند. باشد آن روزی که فرق شیطان پرست بر تمام سرزمین مادریمان، فراموش خانه ها سازند به رسم پدرانشان و نام او را گرامی دارند.

قصد اصلی از ترجمه ی این کتاب آشنایی هم وطنان ایرانی من با جریان شیطان پرستی بود. مترجم از نواقص بسیار زیاد کتاب آگاه است و از این رو خود چشم به راه دیگرانی که این راه را آن چنان که شایسته است ادامه دهند.

آرزومندم هر روز خردمندان نکته یی بنویسند و بر این کتاب اضافه کنند تا روزی درختی شود با هزارن هزار برگ.

آن ها خواهند یافت که شیطان هر روز به آن ها سخنش را القاء می کند.

خوشحالم که از بند ها و قیدهای دینی و چهار دیواری ای که در آن ذهنم زندانی بود و من را از طبیعت زیبای اطرافم محروم می کرد رها شدم و حال از بودنم لذت می برم. این مختصر را می نویسم که شادیم را با شما قسمت کنم.

נָרְד יִשְׂרָאֵל

سخن آغازین

پرستش شیطان، امری نو در جهان نیست بلکه پیشینه‌ای به درزای تاریخ بشر دارد. در این راستا می‌توان به جریان‌های فرق شیطان پرست "وودو" در دوران پیش از مسیح اشاره کرد. گروه "شوالیه‌های معبد" در قرن چهاردهم در فرانسه مجریان "عشاء ربّانی سیاه" بودند. در قرن هجدهم در انگلستان، کلوب "آتش جهنّم" که با مستعمرات آمریکا از طریق "بنیامین فرانکلین" در ارتباط بود، شهرتی فراوان داشت. موضوع اصلی این جریان، معرفی ایده‌ای بود به نام شیطان که نقش معکوس خدای ادیان ابراهیمی را داشته باشد.

در اوایل قرن بیستم، انتشار کتاب "شریرترین مرد در جهان" اثر "الیستر کرلی" و بعد از آن تشکیل "انجمن سیاه" به سال 1930 در آلمان گام‌هایی نو در این جهت بود. در سال 1967، لایوی با تبلیغ عقاید خود در این زمینه، نقطه‌ی عطفی را رقم زد. بر خلاف تفکرات حاکم بر "پیگن‌های نو" (5) در آن دوره، که معتقد به نوعی جادوی خوب و بد و اخلاقیات شبه‌سامی بودند، آنتوان نگاهی به سمت آن چه قسمت تاریک طبیعت و جنبه‌ی شهوانی انسان نامیده می‌شد داشت. "برتون ولف" که در سخنرانی آنتوان در "لیگ آزادی جنسی" حضور داشت در این باره می‌گوید:

"... چون برای اولین بار به او گوش دادم، فهمیدم که بین او و جریان‌های تجاری فرق آن زمان رابطه‌ای نیست. حتی نمی‌شد او را متافیزیست دانست. سخنان تند بی‌پرده‌اش، پراگماتیک، نسبی‌گرا و بیشتر از همه، عقل‌گرا بود. و بدون شک غیر معمول: حمله به نظام عبادی موجود که طبیعت شهوانی آدمی را سرکوب می‌کرد. تظاهر دروغینی به پارسایی... تحقیر نابخردی بشر در سخنانش موج می‌زد. مهم‌ترین آن بود که سخنانش منطقی بود.

او جادویی دروغین را به حصار نمی‌نمود، بلکه فلسفه‌ی عقل سلیم بود که بر پایه‌ی واقعیت زندگی باشد..."

شاید بتوان گفت آنتوان دینی را که همواره وجود داشت ولی هرگز فرموله نشده بود را جسمی واحد بخشید و به آیین مذهبی آن سروسامان داد.

آنتوان معتقد است که شیطان همان روح پیشرفت و الهام بخش تمام حرکات بزرگ بشر است که تمدن از این رو مدیون آن است. او روح سرکشی است که به آزادی می‌انجامد. تجسم همه‌ی آن بدعت‌هایی که به آزادسازی بشر منتهی می‌شوند.

آنتوان کلیسای شیطان را تأسیس کرد، جایی برای گرد همایی و صدا کردن نیروی تاریک طبیعت. جایی که در آن خواسته‌های شهوانی آدمی، موضوع تجلیل باشد. جایی برای تمرکز نیروهای حسی درون هر شخص.

از مراسم رایج در این مکان، "عروسی سیاه" بود که در آن تمرکز بر روی لذت بردن از بدن آدمی بود. نیز مراسم ختمی، خالی از زاهد نمایی بی ذوق و لطافت. در سوی دیگر عبادت شهوت بود تا به افراد در رسیدن به خواسته های شهوانیشان یاری رساند و در نهایت مراسم نابودی برای دفع دشمنان. آنتوان بارها تأکید می کرد که برای او و پیروانش، شیطان آن شکل رایج ردای قرمز پوشیده، با شاخ و دم و عصای چنگال مانند نیست؛ بلکه آن قسمت از نیروهای تاریک طبیعت است، و نه منفی، که آدمی عمق گرفتن در آن را آغاز کرده است.

آنتون باور داشت که دیگر بشریت خواهان صبر برای زندگی موعود پس از مرگ نیست تا نداشته هایش را آنجا در یابد، زیرا فهمیده است که "چو رفتی، رفتی!"

شیطان پرستی، دین "همسایه ات را دوست بدار" نیست بلکه خود خواستنی آشکار است، فلسفه ای شهوانی.

بر این پایه که آدمیان ذاتاً خود محورند، موجوداتی خشن. و اینکه زندگی مبارزه ای داروینی برای بقای بهترین است، فقط قوی می ماند و زمین توسط آنانی حکومت خواهد شد که برای بردن رقابتی دایمی که در هر جنگلی، از جمله جوامع شهری شده، وجود دارد می جنگند. اگر خواهی، از این نمایه بیم داشته باش: این مسئله بر روی حقایق دنیایی که ما قرنهایست در آن زندگی می کنیم استوار است تا آن سرزمین های موهومی شیر و عسل در کتب ادیان ابراهیمی.

آنتوان می گوید که خدایان دست راستی قرن هاست بر روی زمین نزاع می کنند. هر کدام از آنها و نمایندگانشان در پی یافتن حقیقت بوده اند در دروغ های خودشان! هر کدام دیگری را متهم می کنند و راه ربّانی مخصوص به خود را برای رسیدن به بهشت دارند و همیشه خود را نیک و دیگری را شر می شمارند و برای بقایشان خدایان قبلی را اهریمنان جدید می کنند. این در حالی ست که نمایندگانشان بازی شیطان می کنند تا معابدشان را برپا کنند و جیب هاشان پر پول و در ظاهر راه پارسایی می پیمایند و شیطان را نفرین می کنند. پس در واقع همه گیشان دست برادری به هم می دهند. حال دور حماسه ی "خدایان خرد" است. شیطان زنده است و دوران شاهش بر زمین فرارسیده. آری، خدایان نازیبا مرده اند. خرد مبتنی بر جسمانیت غالب باد! و دانسته شود که دنیای زندگان، آغاز تمام سعادت های ابدی ست!

هشت اعلام شیطانی



۰۳۲۱۰۳۰

...زیاده خواهی ست، به جای پرهیز!
...وجود محض است، به جای خیالات روحانی!
...خرد تعریف نشده است، به جای خود فریفتنی منافقانه!
...مهر است به آنانی که لایقش هستند، به جای هدر دادن عشق پیرامون نمک شناسان!
...انتقام است، به جای بخشش!
...وظیفه پذیری ست در مقابل وظیفه پذیران، به جای نگرانی برای "روان آشمان"!
...آدمی ست، همانند دیگر حیوانات، گاه بهتر، و اغلب پست تر؛ که تنها به خاطر پیشرفت
ذهنی اش بر دیگر انواع فائق آمده!
...نماینده ی بیشتر آنهایی ست که "گناه" نام دارند چرا که هم اینان هستند که به ارضای
فیزیکی، ذهنی یا حسّی می انجامند!

آتش

ندای شیطان

سخت سخن دوزخی

مطالب قسمت اول قرآن شیطان، نقدی است بر باورها، تا "کفرگویی". شیطان همواره مورد حمله ی مردان خدای دست راستی بوده حال آن که او هرگز فرصت دفاع نداشته. نمایندگان این ادیان، خوب و بد را آن طور که خود می خواهند تعریف می کنند و مخالفت ها را به شدت سرکوب می نمایند. اینان که مدیون شیطان اند، از نام و رسمش سوء استفاده کرده اند. حال هر کدام از این آیات، قاعده ی جدید بازی خواهند بود!



I

- 1- در این صحراء بر هوت آهن و سنگ، صدایم را بلند می‌کنم تا تو بشنوی. شرق و غرب را اشارت می‌کنم. شمال و جنوب را نشان داده فریاد میکنم:
مرگ بادا بر ضعفاء، ثروت بر اقویا!
- 2- چشمان خویش باز کنید تا ببینید، ای فکر های کپک زده! مرا گوش دهید ای کرور های سرگردان!
- 3- من مقابلتان ایستاده ام تا خرد جهان را به چالش بکشم؛ تا قوانین خدا را استنطاق کنم!
- 4- من از شما دلیل می‌طلبم، برای قوانین طلایی تان و خواهم پرسید: چرا؟
- 5- بر سر قبر آنانی که خود را پیامبر می‌خواندند می‌ایستم: منم پادشاه جهان!
- 6- هیچ دروغ کهنی به من واقعیت نمی‌نمایاند، و هیچ آیینی پابرجا!
- 7- هر آن مجمعی که به موفقیت و شادی زمینی من منجر نشود را مردود دانستم.
- 8- بیچاره آن که لذتش در گرو اجازه ی دیگران باشد. شیطان خود را بشناس و از من لذت های نجشیده را بخواه.
- 9- شیطان را صدا کن. وسوسه ی سکس، سکس... ریشهایت را دریاب... خود را ارضاء کن... خود را به دست هوس بسیار این ست راه سعادت. آری خدای تو مردوخ است.
- 10- بیم و امیدت را به شیطانت بگو... ترسهایت را شفاء اوست.
- 11- مرز ها را بشکن، تویی که قانون را وضع می‌کنی. ای شیطان پرست، همه چیز برایت نسبی ست جز لذتت که معیار ست.
- 12- بگو: شب و روز تو را می‌پرستیم شیطان، پیروانت بی نقاب بادا. ما را در خود غرق کن.
- 13- قرآن الله را چال کن... زمان پرستش شیطان فرا رسید.
- 14- "و گناه ایشان جز این نیست که گویند خداوند ما واحدی ست الله نام"، حال آن که شیطان را در سجود اند شب و روز و به دل او را می‌خواهند. پس تو ای شیطان پرست ضعف فکریشان در هم شکن و بگو: ابلیسا، تو را می‌خوانم و رو به سوی تو دارم نیز از تو یاری می‌خواهم و به تو یاری می‌دهم. نیازم از تو ست و درمانم از تو و تو از منی.
- همانا نه هزار سال گذشت و تو هنوز حاکمی، زین پس تو را زروان نیز دانند.
- 15- "تسلیمش شو" تا آن چه شیطان به تو وعده داده است را دریابی.

II

- 1- به کعبه نگاه کن، خانه ی قبلی من بود آنجا و حالا هیچ نیست جز چهار دیوار!
- 2- و "الله" چه بود جز بتی نر ای پست مایگان!
- 3- گرد من حلقه زنید ای معاندین مرگ، باشد که بر زمین سروری کنید.
- 4- همانا که چه بسیار گذشت از آن زمان که دست مرگ گشاده بود و فکر زندگی را بی حاصل می‌نمود.
- 5- و چه بسیار آمدند پیامبران دروغینی که راستی و کژی را به هم آمیختند.

- 6- هیچ مذهب اخلاقی نباید به حال خود رها شود، هیچ اخلاقی الهی نیست.
- 7- هیچ چیز مقدسی پیرامون اخلاقیت وجود ندارد. چونان بت های عهد قدیم که آدمی خود می ساخت؛ چرا که آنچه آدمی خود با دست خویش می سازد به دست او از بین می رود.
- 8- وظیفه ی هر قرن پرورش مردمانی ست که بشکنند سنن ارزشی را که زنجیراند بر خواست آزاد. آن چه امید، آرزو و آزادی بود برای گذشتگان، نابودی، بردگی و دغل است برای امروزیان.
- 9- و چون محیط تو دگرگون شود، قانون تو نیز هم!
- 10- و چون دروغی بر سر خویش تاج نهاد، بگذار بی رحمانه بر او حمله شود چرا که در زیر لقای نادرستی هیچ کس کامیاب نمی شود.
- 11- بگذار سفسته ی حاکم ریشه کن شود چرا که آنان تهدید اند برای فکر و عمل نجیب.
- 12- چه بسیار که منتسب شدند به حقیقت ایک نیستند جز خیال پس آنها را به سرزمین تهی بودن پرتاب کن، در کنار فلسفه ها و خدایان مرده.
- 13- و خطرناک ترین شان دورغ های مقدس اند. آن دسته که همگان به راستی شان ایمان دارند و هم اینان اند درختان پر میوه ی اغفال. این سرطان ذهن است.
- 14- دروغ های محبوب، بدترین دشمن آزادی اند. برچینشان وگر آنها تو را خواهند بر چید.

III

- 1- تسلیم شو، این است مسلمانی! خود را در اختیار هوس دیگران قرار دادن!
- 2- می خواهند خود را سرکوب کنی تا کمتر بخواهی تا آنها بیشتر داشته باشند!
- 3- و به نام خدا پاره پاره ات می کنند، بند بند تا برای صعود به بهشت به اندازه ی کافی سبک شوی!
- 4- آیا همه ی ما حیواناتی شهوانی نبودیم؟ چرا نباشیم؟!
- 5- آیا عشق تملق کتب ابرهیمی نیست، حسن تعبیری از فعالیت جنسی؟
- 6- "ببخش اگر می خواهی خدا تو را ببخشد"، آیا این رفتار سگی لگد خورده ای نیست که همچنان پای صاحبش را می لیسد؟
- 7- اسلام دین تنش بود و سوهان روح، خود را باز یاب.
- 8- خود را قوی ساز تا در ذهن مردمان زنده مانی؛ این است زندگی ابدی و نه روحی در بهشتی بی معنا.

IV

- 1- زندگی افراط محض است و مرگ پرهیز محض. پس تا می توانی از زندگی بهر مند شو - همین جا و هم اکنون!

- 2- هیچ بهشتی در آسمان ها نیست و هیچ جهنمی که آدمیان در آن بسوزند. همین جا و هم اینک رستاخیز تو ست. همین جا و هم اینک روز لذت تو ست! همین جا و هم اینک مجال تو ست چرا که هیچ چیزی آن سوی آسمان ها نیست.
- 3- به قلب خویش بقبولان که تویی آن موعود!
- 4- راه آزار دیگران را بر خود ببند و خود را بر مجلس سروری بده!
- 5- آنگاه است که تمام گوشت و پوست و استخوان بدنت مغرورانه گوید: تویی بی نظیر، تو بودی که به خود حیات دادی!

V

- 1- مبارک باشند اقویاء، چرا که آنان اند که وارثان زمین می گردند و ضعفاء نفرین شده باشند چرا که آنان اند اسراء!
- 2- مبارک باشند زورمداران، چرا که آنان اند تکریم شدگان میان مردمان و سست پایگان نفرین شده باشند!
- 3- متهوران مبارک باشند چرا که آنان اند اربابان زمین و نفرین شده باشند فرومایگان پرهیز صفت، باشد که زیر سم شکافته ی او لگد مال شوند.
- 4- پاک باشند پیروزشدگان چرا که پیروزی پایه ی حقیقت است و نفرین باد بر مغلوب شدگان زیرا آنان اند بندگان ابدی!
- 5- مبارک باشند معاندین مرگ، باشد که روز هایشان در زمین طولانی شود و نفرین باد بر آنانی که به خیال زندگی غنی تری پس از مرگ هستند که آنان اند تلف شدگان میان کرورها!
- 6- درود باد بر نابودگران امید دروغین که آنان اند نجات دهنده ی واقعی و لعنت بر ستاینندگان خدای سامی، باشد که چون پشم گوسفندان زده شوند.
- 7- دلاوران اند که کاشف گنج های پنهان اند، پس مبارک باشند و نفرین باد بر آنانی که به خوب و بد جهان معتقد شدند، چون آنان از تاریکی ها خواهند ترسید!
- 8- درود بر آنانی که می دانند صلاح کار خویش را چرا که فکر آنان هیچ وقت مرعوب نشود و نفرین بر تسلیم شدگان الله باشد، که آنقدر از بدن های مرده شان خون رود که از برف سفید تر گردند!
- 9- و آنانی که دشمنان بسیار دارند قهرمانان خواهند بود، پس گرامی باشند و لعنت بر مسخرگانی که نیکی می کنند در مقابل بدی دیگران!
- 10- لعنت بادا بر عیسی فرزند مریم و محمد پسر عبدالله که خداوند ما راندند و تخم خویش پراکندند. لیک، پادشاهیش دوام یافت که با انسان عجیب است: تا خدایان بی حاصلشان را در هم کوبید و تخت خویش باز یافت.

۱۲

هوا

ندای لوسیفر

روشن گری

خدای رومی، لوسیفر، حامل نور، روح هوا، تجسم روشن فکری ست. اما در متودولوژی مسیحیت او ناگهان به نماد شر تبدیل شد که البته از ادیان سامی که وجود خود را مدیون معانی بی سر و ته می باشند، قابل انتظار بود. حال زمان آن فرارسیده که تاریخ اصلاح شود. اخلاق دروغین و نادرستی اسرار آمیز باید تصحیح شود. گفته می شود که "حقیقت آدمی را آزاد می کند" اما حقیقت به تنهایی هیچ کس را آزاد نکرده. این "شک" است که آزادی ذهنی می آورد. بدون عنصر شگفت انگیز شک، راهرویی که حقیقت از آن می گذرد بسته خواهد بود، غیر قابل نفوذ حتی برای شدید ترین حملات لوسیفر. از همین رو ست که بسیار قابل درک می باشد که خدایان دست راستی لوسیفر را "پدر دروغ" بدانند؛ که نمونه ی جالبی از دگرگونی نماد در طول تاریخ است. حتی اگر کسی بخواهد که این اتهام که شیطان نماینده ی نادرستی ست را بپذیرد، باید قبول کند که این لوسیفر بود که تمام ادیان سامی را برپا کرد و کتب مقدس آنها را نوشت! وقتی شگی با شگی دیگر دنبال می شود و استدلال های غلط روی هم انباشته می شود، "حباب" به انفجار نزدیک تر می شود. برای آنانی که پیش از این "حقیقت" را به چالش کشیده اند، این ندا منبع الهام است. آری، زمان ترکیدن حباب دروغ فرارسیده اند!



خدا، زنده یا مرد



تصوّر غلط مشهوری ست که شیطان پرست به خدا معتقد نیست. مفهوم خدا، آن طور که توسط آدمی تعبیر می شود، آنچنان در طول قرن ها تغییر کرده است که شیطان پرست به راحتی آن تعریفی که به بهترین شکل مناسب او ست را می پذیرد.

آدمی همیشه خدای خود را خلق می کند، تا این که خدایان باشند که او را. خدا برای برخی بی خطر و برای بقیه ترسناک است. برای شیطان پرست، خدا؛ بی توجه به این که با چه نامی خوانده شود و یا بی هیچ نامی؛ به عنوان عامل تعادل در طبیعت دیده می شود و نه سبب اصلی نگرانی های روحی بشر!

هر کسی که از شیطان به شر یاد می کند، باید در ذهن داشته باشد که زنان، مردان و کودکانی که می میرند همه به خواست خدا ست. بدون شک آن ها که برای از دست داده ها سوگواری می کنند، ترجیح می دهند که عزیزانشان پیش آنها باشند تا پیش خدا! در عوض، مرد خدا به او چرب زبانانه تسلی می دهد که "این خواست خدا بود یا او هم اکنون در دستان خدا ست." این حرف ها راهی متعاقد کننده بوده برای مردان خدا تا بی رحمی خدایشان را توجیه کنند. هر کسی که رنج ها و نا برابری ها و بی عدالتی ها را می بیند از خود خواهد پرسید که خدای مهربان کجاست؟ مگر نه اینکه او همه چیز را کنترل می کند؟ قرن هاست که شاهد دست و پا زدن مردان خدا هستیم تا بتوانند به سؤالی به این صراحت و روشنی پاسخ دهند اما جز سفسسته به جایی نرسیدند. شیطان پرست چنین می انگارد که هر حرکت و عکس العملی که در جهان او رخ می دهد وابسته به خود او ست. او دیگر نمی شیند تا سرنوشت را قبول کند و چیزی در مورد آن انجام ندهد چرا که خدا اینطور خواسته! شیطان پرست می داند که دعا کردن هیچ سودی ندارد و برعکس، شانس ها را کاهش می دهد چرا که اگر زمانی را که به دعا و انتظار فرود رحمت خدا می گذراند به فکر چاره می بود، زودتر به نتیجه می رسید.

شیطان پرست از لغاتی چون "امید" و "دعا" پرهیز می کند چون اینها نماینده ی "ترس" اند. روشن است که اگر ما برای چیزی دعا کنیم و برای آن به چشم امید منتظر بمانیم در حقیقت هیچ عمل مثبتی برای تحقق آن انجام نداده ایم. شیطان پرست از آنجایی که می داند هر چه اتفاق می افتاد از خود او ست، به جای دعا کردن به کنترل موقعیت می پردازد. فکر و عمل مثبت و سازنده است که ما را به نتیجه می رساند نه هر جمعه به انتظار گمشده ای خیالی گریستن.

همان گونه که شیطان پرست رو به خدا برای کمک خواستن دعا نمی کند، برای بخشش اعمال اشتباه خود نیز چنین نخواهد کرد. ناراحتی از اشتباهات گذشته جز تباه کردن لحظه نیست و نیز اعتراف به آن جز

پایین آوردن سطح او. وقتی شیطان پرست حس می کند که اشتباهی مرتکب شده است، می داند که این کاملاً طبیعی است که از شخصی خطایی سرزند و اگر هم از انجام آن کار واقعاً پشیمان است، از آن درس می گیرد تا آن را تکرار نکند. اما اگر به دل از انجام آن کار پشیمان نیست، می داند که آن عمل را دوباره انجام می دهد بنابراین هیچ نیازی به اعتراف و درخواست بخشش نیست. ولی متأسفانه این چیزی است که اکثراً رخ می دهد. مردم به گناهان خود اعتراف می کنند تا بتوانند وجدان خود را پاک کنند و برای انجام دوباره ی آنچه گناهش می پندارند آماده شوند!

همان طور که مردم به انواع مختلف اند، خدا نیز، به معنای معمول کلمه، به انواع مختلف است. تصویر از خدا می تواند از نوعی فکر کیهانی تا قادری مطلق که کوچک ترین چیز را می داند و همه چیز را در کنترل دارد تغییر کند. حتی در داخل بدنه ی اعتقادی یک دین، خدا می تواند تعبیر مختلفی برای هر کدام از اشخاص پیرو آن دین داشته باشد و اکثراً چنین بوده که یک دین تنها خدایان خود را صحیح دانسته و پیروان دیگر خداین را فاسد العقیده می داند. جالب این است که اکثر این ادیان خدایی را می پرستند که از پایه یکی است و با این حال یکدیگر را سزاوار سرزنش می دانند. اگر تا این حد اختلافات خشونت آمیز در راه رسیدن به خدا وجود دارد، پس کدام تعبیر صحیح است و چه کسی درست می گوید؟

تمام ادیان دست راستی متفق القول می پندارند که برای باز کردن در های بهشت باید خدا را از خود راضی کنند. با این وجود اگر کسی هم همه ی عمر را به این کار نپرداخته باشد می تواند با توبه ی آخر عمر و راضی کردن رجال دین از خود، از شفاعت پیامبر و امامان بهره مند شود و از در های مخفی وارد بهشت شود.

اگر خدا نمرده است بهتر است خود را زودتر شفاء دهد که مرگش نزدیک است!

باشد که خود خدایی کنی



همه ی ادیان ابرهیمی مخلوق انسان اند. آدمی سیستم کاملی از خدایان را خلق کرده است، توسط عقل بهره جوییش. از آن جایی که او یک ضمیر دارد و نمی تواند آن را بپذیرد، به تجسمش به صورت یک ابزار روحانی عظیم خارجی پرداخته که نامش را "خدا" گذاشته! خدا می تواند همه ی کار هایی که آدمی از آن ممنوع شده را انجام دهد مثل کشتن آنها به هر تعداد که بخواهد و معجزات خارج از قاعده ی طبیعت انجام دهد تا به خواستش برسد، کنترل کند بدون هیچ مسئولیت پذیری و غیره. اگر انسان به چنین خدایی احتیاج دارد و او را به رسمیت می شناسد، پس وجودی را می پرستد که آشکارا ساخته ی فکر بشر است. پس میتوان گفت او، با واسطه، به پرستش آن آدمی که چنین خدایی را آفریده می پردازد. آیا محسوس تر نخواهد بود اگر بخواهیم خدایی را بپرستیم که خودمان بسته به نیاز های حسی مان خلق کرده باشیم؟ بجای آن که خدای دسته دویی را بپرستیم، خدایی را خلق کنیم که بهترین نماینده ی وجود فیزیکی و شهوانی ما باشد؟! از نظر شخصی نیز اکثراً چنین است که انسان ها پس از گذشت چند سال از زندگی و مواجهه با سختی های جهان هستی، به نوعی مصالحه بین باور های خام القایی دوران کودکی و نوجوانی خود از خدا در یک سو، و عوامل دنیای واقعی در سوی دیگر می رسند؛ خداوندی تا حد ممکن منطبق با نیاز ها و روحیات شخص. دلیل آن است که شخص، خدا باور رشد یافته و این باور به صورت یک نقطه ی اتکا ی روانی-شخصیتی تبدیل شده و در دوران رشد ذهنی اش به لایه های زیرین ذهن او ترشح کرده است؛ حال اگر بخواهد این درخت را از ریشه بکند، خود را دچار کمبود های جبران ناپذیر ذهنی می بیند. او ترجیح می دهد که به جای حذف این تأمین کننده ی ثبات ذهنی، آن را آرام آرام به شکلی که می خواهد تراش دهد. شیطان پرست می گوید: "حال که در اکثر مردم این مصالحه فرار نا پذیر است، آیا بهتر نیست خود این تغییرات را آگاهانه در کنترل گیریم تا در نهایت نتیجه ی حاصل با خواسته های ما تطابق کامل داشته باشد؟" این گونه است که شیطان پرست در ایجاد دین خود مصمم می شود.

اگر آدمی این قدر اصرار به تجسم وجود خود در خدا دارد، پس چرا از ضمیر واقعی خود نترسد تا از خدا، چرا خود را ستایش نکند و زبان به وصف او گشاید؟ چرا مراسم مذهبی را به نام خدا آغاز کند به جای نام خویشتن؟! بیشتر مردم به مراسم مذهبی نیاز دارند اما هیچ اجباری نیست که این مراسم به اسم آن خدای بیرونی باشد! آیا می شود به این دلیل باشد که اگر این فاصله ی بین خود و خدا را بردارد، ناگهان شیطانی را می

بیند که مغرورانه به درون می خزد؛ آن تجسم حقیقی از لوسیفر که در ذهن او آشکار می شود! او دیگر نمی تواند خود را دو پاره ببیند، شهوانی و روحانی، بلکه آنها را یکی شده می بیند، و در ژرفای ترسش، که آنها تنها یکی می باشند: شهوانی؛ و همیشه بوده اند! آنگاه است که یا هر روز از خود متنفر تر می شود یا آن که خود را آن طور که هست می پذیرد.

اگر از خود متنفر شود، به دنبال راه های جدید و پیچیده تر روحی به سمت "روشن گری" خواهد بود به امید آن که بتواند دوباره خود را به دو نیم تقسیم کند، در پاسخ به این درخواست درونی به خدایان قوی تر و بیرونی تر، تا جانور بیچاره ی درونش را بیشتر تازیانه زند. اما اگر او خود را پذیرفت ولی در عین حال دریافت که مراسم مذهبی ابزار های مهمی هستند که دین مخلوق او برای حفظ باورش به یک "دروغ" به آنها نیازمند است، آنگاه همان شکل عبادت است که باورش را به "حقیقت" حفظ می کند؛ نمایش آغازین با شکوهی که به آگاهی او از بودن راز آلود خودش، وجود می بخشد.

دلیل آن که همه ی ادیان دست راستی افول کرده اند آن است که آدمی به خود نزدیک و از خدا دور شده است؛ به آن چه شیطان می خواندند نزدیک شده. اگر این است آن چه که شیطان نمایندگی می کند و آدمی در معبد او روزگار می گذراند و با رگ های شیطان که در گوشت او پراکنده است، آنگاه او از پرهیزها خواهد گریخت و مغرورانه در مکان های مخفی زمین خواهد ایستد و با شیطان خودش، توده ی مردم را هدایت می کند؛ تا آن روز که شیطان پرست بر مردم ظاهر شود و فریاد زند که "من را گرامی دارید که منم بلند ترین تجسم زندگی بشر!"

برخی شواهد رسیدن عصر جدید شیطان



از نظر اکثر ادیان ابراهیمی، گناهان کبیره اینان اند: حسادت، غرور، حرص، خشم، شکم پرستی، شهوت رانی و کاهلی. اما شیطان پرست به دفاع از هر کدام از این ها می پردازد چرا که همگی به رضایت فیزیکی، ذهنی یا احساسی آدمی می انجامد. شیطان پرست می داند که حریص بودن هیچ عیبی ندارد، چنان که فقط به این معنی ست که او بیشتر می خواهد از آن چه هم اکنون دارد. حسادت به این معنا ست که به داشته ی دیگران به چشم توجه نگاه کند و خواستار به دست آوردن چیز های مشابه برای خود باشد. حسادت و حرص نیروهای محرک آرزو هستند، و بدون آرزو، هیچ مهمی محقق نمی شود. پرخوری نیز جز این نیست که بیشتر از آن چه برای زنده بودن نیاز داری بخوری. آنگاه که آنقدر خورده باشی که به مرز فریبی برسی، گناه دیگری، غرور، تو را به به دست آوردن ظاهری برازنده که احترام به خود را در تو ایجاد کند، تشویق می کند. هر کسی که لباس می خرد و به منظوری به غیر از پوشاندن بدنش از گرما و سرما و آفتاب، دچار گناه غرور است. روی زمین حتی یک نفر هم نیست که از آرایش تهی باشد. اگر صبح ها برای از خواب بلند شدن بی میل هستید، شما دچار گناه کاهلی هستید و نیز اگر به اندازه ی کافی در تخت خوابتان بمانید احتمالاً به گناه دیگری، شهوت رانی، نیز دچار خواهید شد! کمترین فکر آزاد ی جنسی گناه است. طبیعت ما چنین است که بعد از حب نفس، شهوت دومین غریزه ی نیرومند ما باشد. نظر به این امر بود که ادیان سامی، "بی بند و باری" جنسی را گناه اصلی دانستند. از این راه بود که آنها مطمئن شدند هیچ کس نخواهد بود که از دایره ی گناهکار بودن خارج ماند. چنان چه آغازین ترین نقطه ی زندگی شما از یک گناه خواهد بود: گناه آغازین!

قوی ترین غریزه در هر موجود زنده حب ذات است که در نهایت به آخرین گناه کبیره یعنی خشم منتهی می شود. چنان که اگر کسی به ما آسیب رساند، این حس است که ما را خشمگین می کند و بر آن می دارد که از خودمان در برابر حمله های بیشتر دفاع کنیم. شیطان پرست به این شعار معتقد است که اگر بر تو یک سیلی زدند تو دوبار گونه هاشان را سرخ کنی. نگذار هیچ بی حرمتی بی پاسخ ماند. از آن جایی که غرایز طبیعی آدمی به گناه کاری او می انجامد، تمامی مردمان در نهایت گناه کار خواهند شد؛ و همه ی گناه پیشگان به جهنم می روند. آنگاه ساکنان بهشت را موجودات عجیب غریب دیگری پر

خواهند کرد که در آنجا به لذت بردن از زنان باکره و پسر بچگان تحریک کننده خواهند پرداخت و روی تخت هاشان شراب می نوشند و از درخت میوه می کنند، برای ابدیت!

البته مفتی ها تغییر کرده اند. اگر تا دیروز زنان رو بند می زدند، کنج نشین خانه ها بودند و جز شوهرانشان مردی نمی دیدند و اگر او را هم، تنها هنگام بچه ساختن یا سر سفره ی شام و ناهار. و اگر می خواستند حرف زنند باید دست زیر دندان می بردند. و مردان نیز آنچنان بودند که خود دانی! و موسیقی حرام بود و طیاره شیطانی، امروز دیگر چنین نیست. زنان حقوق بیشتری دارند و مردان آزاد تر اند و آگاه تر و دیگر آیت الله ها با هواپیما به قم می روند! شیطان پرست که چون چنین می بیند به خود می گوید: حال چه ضرورتی دارد که به ریسمان یک دین در حال مرگ چنگ زند؟ اگر بسیاری از ادیان چون کتاب های مقدسشان تاریخ مصرف گذشته است آن را به روش شیطان برای تطابق با واقعیت تفسیر می کنند، چرا آنقدر راه را دور کنیم و خود را همچنان آویزان به ریسمان پوسیده الله نگه داریم؟! آیا نباید این دو رویی را کنار گذاشت؟

چندین سال است که دستگاه آخوندی سعی در امروزی تر کردن دین دارد. اگر تا دیروز درس های قرآن به عربی بود و دعا ها جز به عربی خوانده نمی شد، امروز دیگر جلسات ترجمه و تفسیر رونق بیشتری دارد و برای دعاهایشان در تلویزیون زیرنویس فارسی می دهند؛ که این امر سد البته به نفع شیطان پرست است چرا که فهمیدن اینکه چقدر حرف هاشان بی معنی ست برای همگان ساده تر می شود و مراسم مذهبی شان را از آن راز آلودی و حالت خلسه خالی می کند و دیدن حقیقت لخت برای آدمیان ساده تر می شود!

خیلی آسان ترمی شود از شنوندگان پاسخ حسی گرفت اگر از لغات و عبارتی استفاده شود که معنای آنها فهمیده نشود تا آن که حرف ها را به زبان مردم گفت، چرا که در آن صورت ساده ترین ذهن ها هم آن ها را مورد سؤال قرار خواهند داد!

بدون شک اگر ملایان امروزی قرار بود که از همین روش های نوین شان که برای کشیدن مردم به جمکران و مرقد امام استفاده می کنند، سد سال پیش استفاده می کردند، به جرم ارتداد توسط مفتی شهر ادب می شدند. می گویند اسلام امروزی اسلام ناب محمدی نیست، حق دارند چون آن اسلام بسیار ابتدایی تر و وحشیانه تر بود!

حقیقت آن است که هر چقدر هم که آقایان تلاش کنند نمی توانند اسلام را به حد کافی تغییر دهند تا نیاز های بشر امروز را مرتفع کند چرا که در آن صورت مجبورند کتاب الله را به کلی تعطیل کنند!

ادیان سامی همیشه نماینده ی طبیعت روحانی بشر بوده اند، با توجه بسیار اندک به نیاز های شهوانی او. آنها این زندگی را مرحله ای گذرا دانسته اند و بدن از گوشت آدمی را چون صدف روح؛ لذت های جسمی را نا چیز شمرده اند و رنج های بشر را امتحان خدا و آماده شدن آدمی برای رسیدن به سرزمین خدا! چقدر خوب دورویی آنها آشکار می شود آن هنگام که پرهیزکار در دینش تغییر ایجاد می کند تا بتواند آن را با طبیعت شهوانی بشر هماهنگ کند! تنها راه آن که اسلام بتواند خود را نجات دهد آن است که در لحظه خود را چون "شیطان پرستی" کند! مدّت ها ست که نیاز بشر به یک دین جدید که متناسب با نیاز های شهوانی بشر باشد به چشم می خورد. این دین وجود دارد و نام آن شیطان پرستی ست؛ دینی که فعالیت جنسی آزادانه برای لذت بردن را گرامی می دارد!

این شیطان بود که زنان را از زیر چادر در آورد و لباس هایی بر تنشان کرد که مردان را تحریک کند، و نیز این شیطان بود که مردان را در لذت داشتن بدنی ماهیچه ای تشویق کرد و شمایل سکسی شان را به نمایش گذاشت تا مردمان بر انگیزته شوند؛ چه حرکت پر شکوهی به سمت گذشته ای پر نور!

همه مان می بینیم که چگونه حس شهوانی آدمی همه چیز را به نفع خود دگرگون می کند. کافی ست نگاهی به عزادری امام سوم شیعیان در چند سال اخیر بندازیم. روز های آن، نمایش قدرت مردان است با بلند کردن علم های سنگین برای دل دادگانشان که در میان جمع نظاره گر آنها هستند و نیز لخت شدن ها در

جمع تا جوانان به بهانه ی زنجیر زدن، بدن های جوان ماهیچه ای شان را به نمایش گذارند. و شبها نیز زنان به بهانه ی مراسم عزاداری تا دیر وقت خارج از محدوده ی خانه می گردند و آن چه هیچگاه نمی توانند بکنند می کنند. و نوجوانان پشت بوته های بلند، با یکدیگر به عزاداری آقا مشغول می شوند! آری، کارناوال سه روزه ی امام حسین!

وقتی کرم بزرگ شود اسمش پروانه می شود؛ یخ که ذوب شود آبش می نامند؛ وقتی دوازده ماه تمام شود سال جدید می آید که نامی جدید دارد؛ وقتی جادو به حقیقت علمی تبدیل می شود آن را پزشکی، ستاره شناسی، ... می نامند. وقتی یک اسم دیگر مناسب چیزی نیست منطقی ست که نام جدیدی برای آن گذاشت که بیشتر متناسب آن باشد. پس چرا نباید همین قاعده در مورد دین رعایت شود؟!

چرا باید یک دین را با همان اسمی نامید که سد ها سال پیش می نامیدندش در حالی که فرسنگ ها با آن فاصله دارد؟ یا اگر یک دین واقعاً همان آموزه های گذشته را ترویج می کنند اما پیروان آن دین به اندرز های دیگری گوش می دهند، چرا باید همچنان خود را متعلق به آن دین بدانند و به همان دین خود را بخوانند؟!

اگر به آن چه دینت می گوید ایمان نداری چرا باید همچنان به حمایتش پردازی، حال آن که با احساسات تو در تضاد نیز هست. حتی اگر نمی توانی بخاطر نتایج نامطلوب از سوی دوستان و آشنایان و خانواده، نظرات خود را آشکارانه بیان کنی، حداقل می توانی با خودت رو راست باشی و به حمایت دینی در دل پردازی که به آن معتقدی!

آزاد اندیش ممکن است بگوید که: "شیطان پرستی بر پایه ی فلسفه ی صحیحی است اما چرا آن را شیطان پرستی بنامیم؟ چرا نامی همچون انسان گرایی(6) بر آن نگذاریم یا شاید اسمی مبهم تر مربوط به گروه های جادو پرست(7)، اسمی که کمتر خشن باشد؟" پاسخ آن است که انسان گرایی یک روش زندگی ست و نه یک دین. حال آن که شیطان پرستی هر دو عنصر مراسم دینی و اصول عقاید را در خود دارد. نیز شیطان پرستی از همه ی ادیان به اصطلاح "جادوی سفید"(8) دور است. چرا که آن ها ادعا دارند که از جادو تنها برای مقاصد انسان دوستانه استفاده می کنند. شیطان پرست از دیده ی استغناء به جادو ی سفید می نگرند چون می داند که این خود فریب دادنی بیش نیست. این کاملاً غیر طبیعی ست که چیز ها را مال خود نکنیم. شیطان پرستی نماینده ی نوعی خود خواهی کنترل شده است. البته این بدان مفهوم نیست که هیچ وقت کاری برای دیگری نکنی. دلیل آن این است که اگر تو برای کسی که عزیزش می داری کاری انجام دهی او را خوشحال می بینی و به واسطه ی خوشحالی او ارضاء می شوی.

شیطان پرست با چشم باز جادو می کند و نتیجه ی عملش را می پذیرد! شیطان پرست از تعلیم نوعی شکل تعدیل شده ی "قانون طلایی" دفاع می کند. تعبیر ما از این قانون چنین خواهد بود: "با دیگران آن چنان رفتار کن که آنان با تو رفتار می کنند" چرا که اگر تو با آنان چنان رفتار کنی که دوست داری کسی با تو آن گونه رفتار کند، و آن گاه بنا به معمول آنها با تو به بدی رفتار کنند، بر خلاف طبیعت بشر خواهد بود اگر به رفتار نرم خو با آنها ادامه دهی. و اگر آنها به تو بدی کردند، در همشان بکوبان!

گروه های جادوی سفید می گویند اگر کسی را به جادو نفرین کنی، این نفرین سه بار به تو باز خواهد گشت. حقیقت آن است که این نشانه ای دیگر از فلسفه ی شبه سامی ست. جادو گران سفید می خواهند وارد جادو شوند ولی نمی توانند خود را از داغ زده شده بر آن جدا یابند. از این رو برای آزادی از حس وجدان درد، بیشتر فلسفه ی خود را منطبق با ادیان دست راستی قرار می دهند. سیاست یک بام و دو هوا! این است بدترین نوع دورویی چون کسی که درگیر جادو می شود هدفی جز بدست آوردن قدرت نمی تواند داشته باشد. این در ذات جادو ست!

می گویند جادوی سفید برای اهداف نیک و غیر خود خواهانه است و جادوی سیاه برای مقاصد شوم و خود محور. شیطان پرست به این باور ندارد و هیچ خط تفریقی برای آن قائل نیست. جادو، جادو ست که

می تواند کمک کند یا نابود کند. این وظیفه ی خود شخص است که تصمیم بگیرد چه چیز صحیح است و آنگاه نیروی جادو را برای رسیدن به مقاصد خود به کار گیرد.

در طی مراسم جادوی سفید، عاملین درون یک پنج ضلعی می ایستند تا خود را از نیروهای شیطانی که برای کمک فرا می خوانند در امان بدارند. برای شیطان پرست، این دورویی قابل تحمل نیست که نیرویی را برای کمک فرا خوانی و در عین حال خود را از آن جدا کنی. شیطان پرست درک می کند که اگر بخواهی از نیروی تاریکی با تمام قدرت و به بهترین شکل استفاده کنی باید خود را به طور کامل به این نیروها عرضه کنی.

شیطان پرستی دین نور سفید نیست، دین گوشت و پوست زمینی ست، دین تفکر شهوانی؛ هر آنچه که به ادیان دست چپی تعلق دارد.

سؤال دیگری که می تواند مطرح شود آن است که اگر آنچه ما انجام می دهیم به طور مستقیم از طبیعت ما سر چشمه می گیرد چرا باید آن را زیر چتر یک دین قرار دهیم، چرا فقط عمل نکنیم؟

انسان مدرن راه زیادی را پیموده است و خود را از عقاید غیر نفسانی ادیان گذشته رهایی داده. ما در عصر روشن گری زندگی می کنیم. روانشناسی بسیاری از زوایای تاریک ذهن بشر را روشن کرده است. ما در زمانه ی آگاهی منطقی زندگی می کنیم بر عکس آنچه تا به حال تجربه می کردیم.

این ها همه خوب و به جاست اما در این حالت خود آگاهی، یک رخنه وجود دارد. پذیرش عقلانی یک چیز است و پذیرش احساسی آن چیزی به طور کامل متفاوت. آن نیاز که منطقی نمی تواند پر کند، احتیاج به احساسی کردن عقیده است و این را ما از جامعه به ارث برده ایم. آدمی به مراسم مذهبی-عبادی نیاز دارد، به خیال و افسون. منطق با همه ی خوبی هایی که برای عصر ما داشت یک بدی داشت و آن هم گرفتن شگفتی و خیال بود که پیش از این ادیان فراهمش می کردند.

با توجه به این نیاز است که شیطان پرستی، فاصله ی خالی میان دین و منطق را پر می کند. فلسفه ی شیطان پرستی پایه های روانشناسی و نیکی را به هم جوش می دهد، نوعی حسی کردن صادقانه ی عقیده و خیال گمشده ی آدمی را به او باز می گرداند. و آن عقیده ای که با نیاز های این جهانی بشر کاملاً منطبق است.

بنابراین پس از ارزش گذاری منطقی مشکلات از طریق عقل سلیم و دریافت آنچه روانپزشکی به ما می گوید، اگر هنوز نتوانی خود را از احساس گناه بی جا رهایی بخشی و به تئوری های خود جامه ی عمل ببوشانی، باید یاد بگیری که احساس گناهت را به خدمت بگیری. باید بر پایه ی غرایز طبیعی عمل کنی و آنگاه اگر نتوانی حس گناه را کنار گذاری، از آن لذت ببری. در ابتدا ممکن است احساس کنی این تناقض است و ناممکن اما اگر خوب به آن فکر کنی، در می یابی که در اکثر موارد همین احساس گناه است که چاشنی احساس می شود. نگاهی به کودکان بنداز و یاد بگیر. آنها اکثراً می دانند که نباید کاری را انجام دهند ولی از انجام دادن آن کار لذت سرشار می برند!

درست است، زمان تغییر کرده ولی آدمی نه. پایه های شیطان پرستی نیز همیشه وجود داشته است. تنها چیزی که نبوده بیان آن به صورت یک دین واحد و با اصول مشخص است. زمان آن رسیده که آدمیان دست به ساخت معابد لذت زنند.

اگر چه زمان تغییر کرده و خواهد کرد اما آدمی در پایه ثابت است. برای هزاران سال آدمی توبه می کرده برای خواستن چیزی که باید می داشته و برای این خواستن احساس گناه می کرد. ما خسته شدیم از اینکه لذت زندگی را که شایسته ی آن هستیم از خود دریغ کنیم. امروز، همچون همیشه، آدمی می خواهد از خود لذت برد، همین جا و هم اینک، به جای آن که برای نعم بهشتی صبر کند. پس چرا دینی بر این پایه نباشد؟ بدون شک این دین نظر به جنبه ی حیوانی بشر خواهد داشت. ما دیگر موجودات حقیر و بی چیزی نیستیم که ضعیفانه در برابر خدایی قهار که اهمیت نمی دهد چه بلایی سر ما می آید بلرزیم. ما به خود احترام می گذاریم و مردمانی مغرور هستیم؛ ما شطآن پرستیم!

دوزخ و شیطان و این که چگونه روح خود را بفروشی!



بدون شک شیطان بهترین دوستی بوده که دستگاه آخوندی تا به حال داشته و بازار آنها را گرمی می بخشد. دکترین غلط شیطان و دوزخ به آنها اجازه داده که تا به امروز به رشد خود ادامه دهند. بدون دوزخی که آخوند ها به آتش آن اشاره کنند، چیزی برای ترسندن مردم باقی نمی ماند. می گویند "شیطان شما را به سوی وسوسه می کشد"؛ "شیطان نماد زشتی ست"؛ "شیطان پلید، خشن و بی رحم است"؛ " اگر در برابر خواست او تسلیم شوی بی شک در جهنم تا ابدیت خواهی سوخت"!

مفهوم سامی شیطان شامل متخاصم، مخالف و متهم کننده است. کلمه ی "دیو" (9) از خانواده ی کلمات هندی است که به معنای خدا می باشد. مطالعه ی تاریخ نشان می دهد که در آن دسته از ادیان که گزینه ی شهبانی بشر را سر کوب می کنند، شیطان همیشه نیروی مخالف بوده است. شیطان را به راحتی نماد شر کرده اند چون او همیشه خواستگاه جلوه ی شهبانی، زمینی و جسمی انسان بوده است. شیطان در فرهنگ غرب ابتدا یک فرشته بود که وظیفه ی او گزارش خطا های بشر بود. تنها در قرن چهاردهم میلادی بود که شیطان به تجسم خدای شر تبدیل شد که موجودی نیمه انسان نیمه حیوان بود؛ شاخ هایی شبیه بز داشت و سم. قبل از این که مسیحیت به این نیرو نامی دهد، در یونان باستان، جنبه ی شهبانی بشر توسط رب النوعی به نام "دیانیسس" (10) یا "پن" (11) حکومت می شد. پن در ریشه همان آدم خوب بود که سمبل باروری و حاصل خیزی بود.

هر وقت ملتی زیر سلطه ی حکومت جدیدی قرار می گیرد، قهرمانان قدیم به جنایت کاران جدید تبدیل می شوند. مسیحی های اولیه معتقد بودند که خدایان پیگن ها (12) پلید اند و کمک خواستن از آنها مانند استفاده از جادو ی سیاه است. در مقابل نیز به رخداد های آسمانی معجزه آسا لقب جادو ی سفید دادند. خدایان قدیم نمرند بلکه به جهنم سقوط کردند و به نیروهای شر تبدیل شدند! برای مثال "باگی" (13)، "گابلین" (14) یا "بوگابو" (15) که شیاطین امروز به حساب می آیند همگی از کلمه ی "باگ" (16) در زبان اسلاوکی ریشه می گیرند که به معنای خدا می باشند. همچنین است کلمه ی "بهاگا" (17) در زبان هندی.



شکل 1: مجسمه ی پن از زمان یونان باستان

در این زمان بود که خیلی از لذت های قدیم حرام شدند. خیلی زحمت نداشت که پن را با آن شاخ ها و سم هایش به یک شیطان قابل قبولی تبدیل کرد! رفتار های پن می توانستند به راحتی به گناهای تبدیل شوند که باید مجازات می شدند. و این گونه شد که دگر دینی دینی تحقق یافت!

همبستگی نمادین بز و دیو در انجیل نیز دیده می شود، آنجا بی که مقدس ترین روز سال، روز کفار، با تقدیم های بسیار برای دو بز، که یکی برای تقدیم به پروردگار و دیگری برای تقدیم به "اززل" (18) بود، جشن گرفته می شد. بز که گناهان انسان را حمل می کرد، در صحرا رها می شد و به بز فراری شناخته می شد. در واقع این آیین ریشه مراسم قربانی بز در مراسم تقدیم است که در آن یک بار در سال برای خدا قربانی می شد.

دیو های بشر مختلف اند، و منشاء آنها نیز متفاوت است. باید گفت که اعمال عبادت شیطان شامل احظار دیو ها نمی شود. در واقع این عمل توسط آنها بی انجام می شود که از جادویی که خود می کنند می ترسند.

فرض بر این شده که دیو ها روح هایی بد نهاد هستند که رفتارشان چنان است که اگر مردم یا رخدادی را تحت تأثیر قرار دهند، سبب زوال آنها می شوند. اما در فرهنگ کهن یونان، دیو(19) به معنای روح محافظ یا منبع الهام بوده است، و بدون شک، این فقهای پسین بودند که دروغ بر دروغ ساختند و این منادی های الهام را نابکار جلوه دادند!

یکی از نشانه های بی دلی جادوگران دست راستی مراسمی است که در آن یک دیو به خصوص، برای کمک خوانده می شود. فرض آن است که چون دیو تنها نوکری از شیطان است قدرت کمی دارد و کنترل آن راحت تر است. اینان متقاعد اند که تنها شجاع ترین و قوی ترین جادوگر است که می تواند خود شیطان را فراخواند.

اما شیطان پرست چنین نیست. او شجاعانه می ایستد و خود شیاطین را فرا می خواند، نه چیزی کمتر را! نام های این شیاطین در کتب ادیان ذکر شده است(20).

همواره چنین بوده که شیطان های گذشته، حداقل از جهاتی، شخصیت های حیوانی داشته اند، نشانه ای از نیاز دائمی انسان در تکذیب این که او نیز حیوان است، آن قسمت از ضمیرش است که از آن می ترسد. خوک توسط یهودیان و مصریان نفرین می شد. خوک نماینده ی خدایان فری، اسیریس، آندنیس، پرسفن، آتیس و دمتر(21) بود و برای خدای اسیریس و ماه قربانی می شد. اما هم اکنون به یک نماینده ی شیطان تبدیل شده است. فنیقی ها خدایی را می پرستیدند که شبیه مگس بود و نام آن را بال(22) می نامیدند که از همین خدا، "بعلزبوب" آفریده گردید. هر دو ی این خدایان توسط خدایی مصری که نمادش سوسک سرگین خوار بزرگ است به وجود آمدند. یهودیان کهن به واسطه ی رابطه ای که با ایرانیان باستان داشتند معتقد بودند که دو قدرت اصلی جهان، یکی اهورا مزدا، خدای آتش، نور، زندگی و خوبی؛ و دیگری اهریمن نماینده ی زشتی، تاریکی، نابودی، مرگ و شرمی باشند. این نشانه ها و بسیاری از مثال های دیگر، نه تنها خبر می دهد که شیطان بشر همواره به صورت حیوانات بوده بلکه نیاز او را به قربانی کردن خدایان اولیه ی انسان که به شکل جانوران بوده اند به واسطه ی پایین آوردن مرتبه شان، نشان می دهد.

در قرن شانزدهم میلادی، در زمان تغییرات رنسانس، کیمیا گر، دکتر فاستوس، روشی برای احضار یک دیو - مفیستوفل - یافت و توانست با او پیمان ببندد. او با خون خود عهد نامه ای را با مفیستوفل امضاء می کند که به موجب آن روح خود را به وی تقدیم کند و در عوض جوانی خود را باز یابد. آن هنگام که زمان مرگ او فرارسید به آزمایشگاه خود باز گشت و در لحظه به هزاران قطعه شد. این داستان که گوته آن را نقل می کند نشانه ای ست از اعتراض زمان به طرز تفکر موجود.

برای یک شیطان پرست، لازم نیست که آدمی خود را وقف یک نیروی تاریکی کند و با او پیمان ببندد. این ترسی بود که توسط مردان ادیان دست راستی در دل مردم انداخته شد تا آن ها را از این طریق از آنچه نباید بدانند دور نگاه دارند. آنها همواره در گوش مردم می خواندند که اگر در برابر وسوسه های شیطان سر فرود آورند و مطابق خواسته های حیوانی شان زندگی کنند، آنگاه مجبور خواهند بود که روح خود تقدیم شیطان کنند و تا همیشه در آتش جهنم بسوزند. به آنها گفته می شد روحی پاک کلید ورود به زندگی ابدی سر شار از لذت است!

رسولان پرهیز، همیشه پیامبر ترس از شیطان برای انسان ها بوده اند. اما آیا تا به حال به عبارت ترس از خدا یا خشیت الله توجه کرده اید؟ اگر واقعاً خدا آنقدر که می گویند بخشنده است چرا باید از او ترسید؟ آیا قرار است که ما باور کنیم که آدمی هیچ جایی ندارد که به آن روی آورد تا ترس هایش را به او عرضه کند و آن نیز آدمی را دقیقاً همان طور که هست بپذیرد؟ این ترس بوده که همواره آدمی را قابل کنترل می کرده!

خدای مرگ مردمان قدیم سرزمین آلمان، دختر لکی(23)، هل(24)، نامیده می شد که خدای شکنجه و مجازات برای پیگن ها بوده. وقتی کتاب های عهد عتیق فرموله می شد، یک "ال" (25) به آن اضافه می شود. پیامبرانی که انجیل را می نوشتند کلمه ی "هل" را نمی شناختند؛ آنها از کلمه ی عبری شال(26) و یونانی هیدس(27) که به معنی قبر است؛ همچنین یونانی ترترس(28)، که منزل فرشتگان سقوط کرده بود، جهان زیر زمین، و گهتا(29)، که یک درّه در نزدیکی اورشلیم بوده و جایی که ملخ (30) حکمرانی می کرد و مردم در آنجا پس ماند های خود را انبار می کردند و می سوزاندند. از اینجا ست که کلیسای مسیحیت جهنم آتش و کوه های سوزان را ابداع کرده است!

جهنم مسیحیت کاتولیک و پروتستان جایی برای عذاب ابدی ست؛ اگر چه کاتولیک ها همچنین باور دارند که جایی به نام برزخ وجود دارد که همه ی روح ها برای مدت کمی به آنجا می روند تا پاک شوند و جایی به اسم لیمبو وجود دارد که روح های غسل تعمید داده نشده به آنجا فرستاده می شوند. بودایی ها نیز به به جهنمی معتقد اند که هشت طبقه دارد ولی هفت طبقه ی اول آن قابل کفار دادن است. مفهوم کلیسایی جهنم آن جای وحشت آفرینی ست که منزل آتش است؛ آن چنانی که در کمندی الهی دانته آمده است. در میان قبایل شمال اروپا نیز جهنم جای یخبندان تصور می شد، یک یخچال بزرگ! اسلام نیز که با معرفی انواع شکنجه های روحی و جسمی که در تصور هم نمی گنجد حجت را تمام کرده است!

(حتی با وجود همه ی تهدید های لعنت ابدی و روح های برشته شده، مبلغین مسیحی به افرادی بر می خورده اند که در مقابل آنها ایستاده اند و مزخرفات آنها را به راحتی نمی بلعیده اند! هر کسی از دیده خود به مسائل نگاه می کند. از این رو بود که وقتی این مبلغین به قطب شمال رفتند تا اسکیمو ها را از زبانه های آتشی که سر به فلک می کشد بترسانند آن ها شادمانه پرسیدند که چگونه می توانند به این مکان بی نظیر دست یابند!)

بیشتر شیطان پرستها به وجود شیطانی شبه انسان با شاخ و دم و سم اعتقاد ندارند. شیطان فقط نماینده ی یک نیرو در طبیعت است. نیرو های تاریکی که به این خاطر چنین نام گذاری شده اند چون هیچ دینی این نیرو ها را خارج از تاریکی تصور نکرده است. علم نیز تا به امروز نتوانسته است این نیرو ها را کاملاً فرمول بندی کند. این مخزنی باز نشده است که اندکی می توانند چنین کنند چون دیگران از این توانایی بی بهره اند که بتوانند تمام بر چسب هایی را که بر قسمت های مختلف یک تفکر زده اند بکنند و از نو تعریف کنند.

همین نیاز بی پایان برای آنالیز کردن است که اکثر مردم را از دست رسی به کلید های ناشناخته ها باز می دارد؛ ناشناخته هایی که شیطان پرست آن را شیطان می نامد!

شیطان به عنوان یک خدا، شبه خدا، نجات دهنده ی شخصی یا هر آن چه که تو خواهی آن را بنامی، توسط فرمول کننده های هر دینی بر روی زمین تنها به یک دلیل ساخته شد: برای سرپرستی اعمال و خوی بد نامیده شده ی انسان و موقعیت هایی که بر روی زمین روی می دهد. در نتیجه، هر آن عملی که به رضایت فیزیکی-ذهنی می انجامید شر و شیطانی شمرده می شد و حرام؛ و از این طریق اطمینان حاصل کردن که همه زندگیشان را پر گناه ببینند و خود را مقصر! پس اگر می خواهند اعمال آزادانه ی ما را شیطانی بنامند، ما شیطانی هستیم و ما به آن اعمال رغبت داریم پس بگذار ما را شیطان پرست بخوانند! ما از آن لذت می بریم و با آن زندگی می کنیم!

عشق و نفرت



شیطان پرستی نماینده ی محبت است نسبت به آن هایی که لیاقت آن را دارند به جای تلف کردن عشق برای ناسپاسان!

تو نمیتوانی عاشق همه باشی و احمقانه است اگر فکر کنی که می توانی. اگر بخواهی همه را و همه چیز را دوست داشته باشی قدرت طبیعی انتخاب خود را از دست می دهی و در نهایت توانایی ارزش گذاری شخصیت ها و حوادث را! اگر هر چیزی بیش از اندازه استفاده شود مفهوم واقعی خود را از دست می دهد. بنابراین شیطان پرست معتقد است که باید به طور کامل و قویاً دوست داشت اما آنهایی را که لایق عشق تو هستند. او هیچ وقت عشق را تلف نمی کند.

عشق یکی از قوی ترین احساسات آدمی است؛ دیگری تنفر. خود را مجبور به عاشق بودن بدون تبعیض کردن بر خلاف طبیعت ما است. اگر بخواهی همه را دوست داشته باشی، تنها احساس عشقی را که باید به آنانی که ارزشش را داشتند می دادی، تضعیف کرده ای. همچنین تنفر خود را سرکوب کردن می تواند به بسیاری بیماری های جسمی روحی منجر شود. با آموختن این که تنفرت را نثار آنها که لایقش هستند کنی، خود را از احساسات زیان آور رهایی می دهی و گر نه همه ی این احساسات فرو خورده را در جایی بالا می آوری که نباید!

نمونه ی این عقده های فرو خورده را می توان در زندگی امامان شیعه به روشنی دید و از آن درس گرفت.

حقیقت آن است که در این جهان هیچ حرکتی نبوده که به اسم عشق آغاز شود ولی به کشتار بی شمار انسان ها نیانجامد؛ اثباتی از عشق بی اندازه شان به آدمیان! آری، هر انسان دو روی پیامبر نامی که به زمین پا گذاشته جیب هایی پر از بازی عشق داشته است!

حقیقت این است که نژاد بشر همه لایق عشق نیستند و شیطان پرست این را به خوبی درک می کند و در جای خود به شدت خشن است. با شناخت حقیقی و اعتراف به وجود عشق و نفرت در آدمی، او دیگر این دو حس را با یک دیگر اشتباه نمی گیرد و به جای خود به کار می گیرد. بدون دریافتن یکی از این دو حس، حس دیگر را نمیتوانی به شکل کامل در یابی!

سکس شیطانی



شیطان پرستی از سکس آزاد به شدت دفاع می‌کند، اما به معنای واقعی آن. سکس آزاد بدان مفهوم که شخص می‌تواند انتخاب کند که تنها با یک نفر رابطه داشته باشد یا آن که با هر تعداد که نیازهای جنسی او را برآورده کند!

برای برخی، این که بخواهند به شریکان جنسی زندگی خود پایبند نباشند، عذاب آور است و غیر طبیعی. برای برخی دیگر هم این فکر که بخواهند از نظر سکسی به یک نفر وابسته باشند درد آور است. هر شخصی باید تصمیم بگیرد که چه نوعی فعالیت جنسی با روحیات او سازگار است و همان را انتخاب کند. از نظر شیطان پرست، تعدد شرکای جنسی فقط برای اینکه به دیگران نشان دهیم که از نظر جنسی پایبند نیستیم و تنها از روی تظاهر، همان قدر اشتباه است که نیازهای جنسی مان را بی پاسخ بگذاریم فقط برای این که از بیش از یک شریک جنسی داشتن می‌ترسیم.

اکثر آن افرادی که این نگرانی را دارند که خود را رها از احساس گناه جنسی نشان دهند، خیلی بیشتر از آنها بی که فعالیت جنسی را به عنوان بخشی طبیعی از زندگی می‌پذیرند و به خود در این زمینه سخت نمی‌گیرند، در قید و اسیر اند!

همچنین این یک حقیقت اثبات شده است که شخص بیش فعال جنسی، نه تنها از نظر جنسی آزاد نیست بلکه بسیار سرد ضمیر است و همیشه از آغوش یک شخص به آغوش دیگری می‌پرد، به امید این که بتواند خود را ارضاء کند ولی هیچ وقت به احساس غنای جنسی نمی‌رسد. شاید بتوان پیامبر اسلام را نمونه‌ی بارزی از این افراد دانست که در میان عرب پیش و پس از رسالتش به چیزها مشهور بود و این عقده را نه تنها در زندگی خود به نمایش گذاشت بلکه در کتاب خود نیز و بهشتش را بر آن اساس که شاید حس جنسی او را روزی ارضاء کند، صورت کرد.

شیطان پرستی هر نوع فعالیت جنسی را که نیازهای شخصی افراد را به طور کامل ارضاء می‌کند؛ می‌خواهد رابطه‌ی دو جنس مخالف باشد یا همجنسگرایی باشد یا آن که به هر دو جنس علاقه مند باشد یا آن که به هیچ یک از دو جنس تمایل جنسی نداشته باشد و هر آن چیز دیگر که انتخاب کند را؛ مباح می‌شمارد.

همچنین شیطان پرستی هر نوع فتیش (31) جنسی را که زندگی شهوانی تان را گسترش می‌دهد می‌ستاید، تا آن مرز که شامل افرادی که نمی‌خواهند در آرزوی جنسی شما دخیل شوند، نشود.

فتیش‌های جنسی بسیار بیشتر از آن است که آدمی تصور می‌کند: از انجام عمل خاصی مثل جلق زدن، پوشیدن لباس‌های جنس مخالف، سادیسم و مازخیزم جنسی، سکس در مقابل انظار مردم، نشان دادن اندام

جنسی خود به دیگران و لخت گشتن در میان مردم، سکس کردن با آن چه قبلاً سکس نکرده ایم، بوسیدن و لیسیدن اندام جنسی خاصی که ما را به شدت تحریک می کند، استفاده از دستگاه ها و وسایل جنسی، دیدن فیلم های تهییج کننده و تا بسیاری دیگر. مثلاً برخی هستند که از نفس خیانت جنسی آن چنان لذتی می برند که توصیف پذیر نیست. و چه بسیار چیز های دیگر. با این حال همیشه باید به یاد داشت که آغاز عمل، تصور آن است پس نباید خود را از خیال بافی جنسی محروم کنیم. هر کسی به چیز هایی فتیش دارد اما از آنجایی که نمی داند بسیاری هستند که مانند او که به خیال های جنسی خود عمل می کنند، احساس گناه می کنند و تنهایی و در نتیجه این حس خود را انکار و فکر می کنند که این حس در او غیر طبیعی ست، حال آن که هر چه در آدمی ست طبیعی ست!

فکر می کنید این فتیش ها شامل حال شما نمی شود؟! هر وقت که شما در مقابل چندین نوع چپیس در فروشگاه قرار می گیرید و از میان آن همه، چپیس فلفلی را انتخاب می کنید و برای خرید آن پول هم می دهید و هنگام خوردن هر چپیس سوزش شدید نا خوشایندی را حس می کنید ولی باز هم با جسارت تمام بعدی را در دهن مبارک می گذارید، بدانید علتش حس "مازخیزم" شما ست. مثال هایی از این قبیل بی شمار است. حال چرا نباید این کاوش گری ها را در اعمال جنسی انجام داد و در زندگی فقط به چپیس نمکی اکتفا کرد؟!

پس باید هر کس به خود و انتخاب خود احترام بگذارد و آفق های جدیدی پیرامون زندگی کوتاه خود بگشاید تا بیشترین لذت را ببرد!

خیلی اوقات به خاطر نبود موقعیت اظهار، خیلی از خواست های مخفی سکسی انسان هیچ وقت از مرحله ی خیال خارج نمی شود و عدم رهایی این خواست ها به جمع شدن آنها روی هم می انجامد. از این رو بسیاری از آدمیان راه های مختلفی را برای ارضاء نیازهاشان ابداع می کنند. اگر خیلی از فعالیت های فتیش مآبانه ی خود را در جهان خارج از ذهن خود نمی بینید این به دان معنا نیست که آنها وجود ندارند. مثلاً مردی که فتیش به پوشیدن لباس زنانه دارد، چون در ظاهر نمی تواند چنین کند، تنها لباس زیر زنان را به تن می کند و به کار های روزانه ی خود می پردازد و لذت جنسی هم می برد. نیز زنی که حس مازخیزم دارد، با پوشیدن لباس زیری چندین سایز کوچک تر، خود را ارضاء می کند. آری، شیطان پرستی هر نوع بیان جنسی که تو بخواهی را به رسمیت می شناسد، تا آنجایی که به دیگران بر خلاف میلشان آسیب نرساند. ولی باید تذکر داده شود که منظور از آزار دیگران به این معنا نیست که ما خود را از خواسته های جنسی مان محروم کنیم چون دیگران از انتخاب ما خوشحال نیستند! تنها استثناء این قاعده افراد مازخیزم هستند چرا که این افراد از مورد آزار قرار گرفتن لذت می برند؛ پس او را از مورد آزار قرار گرفتن محروم کردن همان قدر ناراحت کننده است که آزار دادن افراد غیر مازخیزم. داستانی جالب از شخص سادیست بی رحمی چنین می گوید که: مازخیزم به او می گوید "من را بزن!" و در پاسخ سادیستی می گوید "نه!" اگر شخصی بخواهد آزار ببیند و از این آزار لذت ببرد دلیلی وجود ندارد که او را از آنچه می خواهد محروم کنیم!

عبارت سادیست در کاربرد رایج خود شخصی را توصیف می کند که از آزار و بی رحمی در حق دیگران لذت می برد؛ اگر چه یک سادیستی واقعی شخصی انتخاب گر است. او از میان گزینه های مختلف، آنانی را انتخاب می کند که بیشترین لذت را به او بدهد و به مازخیزم منتخب خود، آن چه را که می خواهد می دهد.

سادیستی که خوب رفتارش تنظیم شده است آن دسته را انتخاب می کند که بتواند انرژی خود را به خوبی بر روی آنها پیاده کند. اگر آدمی آنقدر سالم باشد که به مازخیزم بودن خود اطمینان داشته باشد و از بردگی جنسی لذت ببرد، آنگاه یک سادیستی واقعی فرصت را بدون شک غنیمت خواهد شمرد!

باز هم یاد آوری می شود که شیطان پرست از روی قصد به دیگران از طریق بر هم زدن حقوق جنسی شان آسیب نمی رساند. اگر شما بخواهید که خواسته های جنسی تان را بر آنها بی که خوش آمد گوی آنها

نیستند تحمیل کنید در واقع به آزادی جنسی آنها تعدی کرده اید. بنابراین شیطان پرست از تجاوز، تعرض به کودکان، آزار جنسی حیوانات، یا هر شکل فعالیت جنسی دیگری که شامل شرکت دیگران بر خلاف خواستشان باشد را رد می کند.

اگر تمامی آنهایی که در یک فعالیت جنسی شرکت دارند بالغ باشند و مسئولیت اعمال خود را بپذیرند و به شکل داوطلبانه در شکلی از بیان جنسی شرکت کنند؛ حتی اگر آن عمل توسط جامعه پذیرفته شده نباشد؛ هیچ دلیلی وجود ندارد که بخواهند خواسته ی جنسی خود را سرکوب کنند.

اگر شما به نظر خود از تمامی مفاهیم، فایده ها و ضرر های عمل، آگاه هستید و می دانید که اعمال شما به آنها که خواستار آزار نیستند، آسیبی نمی رساند، هیچ دلیلی برای سرکوب خود نخواهید داشت!

به همان صورت که دو نفر دقیقاً یک نوع انتخاب در رژیم غذایی خود ندارند و الزاماً یک میزان غذا نمی خورند، میل جنسی افراد نیز متفاوت است. هیچ شخص یا جامعه ای اجازه ی این را ندارد که استاندارد ها و محدودیت هایی را برای نیاز جنسی بشر مشخص کند. رفتار صحیح جنسی تنها می تواند با توجه به نیاز ها و شرایط زندگی هر شخص تعیین شود. از این رو ست که آنچه برای یک شخص از نگاه جنسی صحیح است برای دیگری ممکن است نا درست باشد.

رابطه ی ایده ال آن است که طرفین هم دیگر را دوست داشته باشند و از نظر جنسی با هم هماهنگ باشند. اگر چه روابط بی نقص کم یاب اند. در این جا شایسته است یادآور شویم که عشق روحی و جسمی الزاماً با هم همراه نمی شوند. اگر به اندازه ی مشخصی مطابقت جنسی بین طرفین وجود داشته باشد، اکثراً محدود خواهد بود؛ و برخی، و نه همه ی خواست های جنسی بر آورده می شوند.

هیچ لذت جنسی از این بالاتر نیست که با کسی که او را عمیقاً دوست داری سکس کنی، در صورتی که از لحاظ جنسی با هم هماهنگ باشند. اگر چه بد نیست ذکر شود که اگر دو زوج از نظر جنسی پاسخ گوی نیاز های هم نباشند، این مسئله مانع عشق روحانی آنها به هم نمی شود. اکثراً این دو با هم همراه نمی شوند. دلیل آن که بیشتر اوقات یکی از زوجین برای ارضای جنسی خود به رابطه ی جنسی پنهان از زوج خود روی می آورد آن است که او زوج خود را عمیقاً دوست دارد و می خواهد از آسیب رساندن یا تحمیل کردن چیزی به معشوق خود جلوگیری کند. عشق عمیق روحی با عشق جنسی غنی می شود و بدون شک یک قسمت از رابطه ی ارضاء کننده خواهد بود؛ اما گاهی اوقات یک رابطه ی خارج از قاده می تواند برخی نیاز های ضروری را بر آورده کند!

جلق زدن توسط بسیاری از مردم امری نهی شده و قبیح است، احساس گناهی را ایجاد می کند که خلاصی از آن راحت نیست. از آنجایی که این عمل قسمت مهمی از یک جادوی موفق است، باید به این مبحث توجه کرد.

از آن زمان که برای اولین بار یهودیت جلق زدن را گناهی بزرگ اعلام کرد، آدمی همیشه از عواقب "فساد تنهایی" ترسیده است! جدای از جنایات واقعی جنسی، جلق زدن بیشترین امر نهی شده ی جنسی بوده است. در طول قرن گذشته بی شمار کتاب به دست مردان خدا نوشته شده که در آن از عواقب جبران ناپذیر جلق سخن به میان آمده. در عمل گویی می گفتند همه ی بیماری های روحی جسمی جوانان از جلق زدن سرچشمه می گیرد. مثلاً زرد رنگی صورت، نفس کم آوردن، در هم کشیدگی چهره، سینه ی فرو رفته، نگرانی، جوش صورت، گودی زیر چشم و از دست دادن میل به غذا تنها اندکی از عواقب جلق زدن به حساب می آمد. اگر هم جلق زدن متوقف نمی شد و ادامه می یافت، سقوط جسمی روحی مردان جوان حتمی فرض می شد!

توصیفات ترسناکی که در کتب مذهبی نوشته شده به شوخی بیشتر شبیه است، اگر چه در برخی کتاب های شبهه علمی اخیر، آخوند زاده ها ی که تازه دکتری گرفته، چقدر سخت دست و پا می زنند که این مطالب را اثبات کنند؛ این هم خنده آور است و هم جای تأسف.

درصد زیادی از مردان هستند که هنوز نمی‌توانند باور کنند جلق زدن عملی طبیعی و سالم است. متأسفانه این مردم حتی اگر این حقیقت علمی را عقلاً نیز بپذیرند هنوز در پس ضمینه‌ی ذهنی‌شان حس خوبی ندارند و این حس را به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند.

مردم باور می‌داشتند که اگر شخصی با وجود هشدارهای فراوان همچنان به جلق زدن ادامه دهد، دیوانه خواهد شد! این فکر از اینجا آب می‌خورد که برخی پزشکان مسیحی می‌دیدند دیوانگان در تیمارستان‌ها جلق می‌زنند و فکر مسیحی‌شان این طور نتیجه گرفت که باید این عمل علت جنون‌شان باشد. حال آن که تحقیقات نشان داد نبود شریک جنسی و عدم دست‌رسی به جنس مخالف علت اصلی جلق زدن بوده! اگر فردی که جلق می‌زند هنگام خیال‌بافی جنسی خود رفیق جنسی‌اش را تصور می‌کند، بهتر آن است که به جای آن که این کار را در خفاء انجام دهد، آن را با وی شریک شود. اگر چه باید سعی بر این باشد که طرفین احساس گناه جنسی را کنار گذارند و اگر نه این کار تأثیر روانی مثبتی نخواهد داشت. اگر عمل طبیعی جلق زدن را از سر بگیریم چه بسیار لذت‌ها را که باز می‌یابیم!

جلق زدن حرام شد چون از طریق مالیدن عمدی ناحیه‌ی ممنوعه‌ی بدن توسط دست خود شخص لذت تولید می‌کند. احساس گناهی که از اکثر اعمال جنسی به شخص مذهبی ممکن است دست دهد را توسط توجیه‌های مذهبی می‌شود کاهش داد، به این قرار که بر انگیختگی جنسی و لذت آن تنها از این جهت لازم است که بتوان بچه "تولید" کرد؛ اگر چه مرد مذهبی قبل از عمل جماع برای "بچه درست کردن"، همیشه کتاب‌های مذهبی را برای روز خوش یمن چک می‌کند. با این وجود شما اجازه ندارید که به این بهانه هم به جلق رضایت دهید!

به رغم همه‌ی آن چه در کتب فقه در باره‌ی "حاملگی معصوم" نوشته شده؛ هر ابلهی می‌داند که اگر بخواهد بچه دار شود باید با شخصی از جنس مخالف تماس جنسی داشته باشد! اگر شما از سکس کردن، گناه آغازین، می‌ترسید آنگاه بدون شک از سکس فقط برای لذت و خودارضایی، بدون هیچ قصدی برای بچه درست کردن، گریزانید!

شیطان پرست به خوبی درک می‌کند که چرا مردان دین جلق زدن را گناه آلود می‌دانند. همچون هر عمل طبیعی دیگری، مردم جلق زدن را به هر حال انجام خواهند داد هر چقدر هم که این عمل مورد سرزنش فقها باشد. احساس گناه ایجاد کردن فصل مهمی از نقشه‌ی بداندیشانه‌ی آنهاست که مردم را همواره گناه کار نگه دارند و مدیون به دین و دستگاه دین تا آنها بتوانند همیشه روی دوش مردم سوار باشند!

بیشتر آنانی که دیگر، بار تقیصر دینی‌القاء شده به خود را نمی‌پذیرند، هنوز از تسلیم به حس نیاز جلق زدن احساس شرم می‌کنند. شیطان پرست درگیر خیال جنسی بی‌نقص شدن هنگام جلق زدن را خیلی بهتر از یک سکس واقعی ناقص می‌داند چرا که در جلق زدن، این فکر شماست که همه چیز را آن طور که باید می‌بیند و از آن لذت می‌برد. در بیشتر موارد خیلی راحت تر است که به واسطه‌ی جلق زدن به آن چه می‌خواهیم برسیم تا آن که مردانمان در جنگ بی‌پایان بر سر تصاحب یک دختر و مدت‌ها ناز کشیدن او برای ساعتی سکس درگیر باشند و در اکثر مواقع هم سر خورده شوند و زنانمان نیز در نمایش بی‌حاصل فریب مردان، مشغول!

برای دیدن یک نشانه که جلق زدن امری کاملاً سالم و طبیعی‌ست کافی‌ست که نگاهی به جهان اطرافمان اندازیم: افراد پادشاهی جانوران! جلق زدن امری شایع میان همه‌ی جانوران است. کودکان بشر نیز از خواست طبیعی جلق زدن پیروی می‌کنند اگر که والدین ایشان آن‌ها را از این امر نهی نکنند. بی‌شک نمونه‌های زیادی از این کودکان را در اطراف خود دیده‌ایم که اگر چه خردسال‌اند و از جهان سکس بی‌خبر، اما به صورت غریزی جلق می‌زنند.

برای آن که ما از منتقل شدن حس گناه جنسی از پدرانمان به کودکانمان جلوگیری کنیم باید کد‌های اخلاقی دینی را برای آنها افشا کنیم: آن‌ها، مجموعه قوانین عقیدتی تشکل داده شده‌ای هستند که اگر سختگیرانه پیروی شوند به نابودی انسانیت مان می‌انجامد! اگر که ما خود را از قید و بند استاندارد‌های اخلاقی

جامعه و دین رها نکنیم و به جریان انقلاب آزادی جنسی نپیوندیم، اختلالات روانی ناشی از آیین نامه های دینی بیشتر و بیشتر خواهد شد. شاهد آن که آمار نشان می دهد شهر قم که خانه ی اصلی آخوند ها و دستگاه دینی در اسلام است دارای بالاترین آمار جنایات جنسی در ایران می باشد! باشد آن روز فرا رسد که کودکان مان در جامعه ای خالی از فشار ها و القاء های فکری روانی بزرگ شوند و نسل بیمار ما منقرض شود!

نه همه ی کنه ها خون آشام اند!



شیطان پرستی نماینده ی مسئولیت در برابر مسئولیت پذیر است به جای نگرانی برای کنه های روانی!

خیلی از آنانی که به زمین قدم گذاشته اند به خوبی از این هنر آگاهی داشتند که چگونه دیگران را، بی دلیل، بتوانند به خود بدهکار کنند. شیطان پرست این زالو ها را در نور حقیقت می بیند. خون آشام های روانی آن هایی هستند که انرژی حیاتی را از وجود دیگران می مکند. این دسته از بشر در میان همه ی جوامع حضور دارند. آنها هیچ هدفی را در زندگی ما تحقق نمی بخشند، نه موجوداتی دوست داشتنی هستند و نه دوستان واقعی. با این حال ما در مقابل این خون آشام های روانی احساس مسئولیت می کنیم بدون این که بدانیم چرا!

اگر فکر می کنید شما نیز قربانی چنین افرادی در محیط اطرافتان هستید چند دستور العمل ساده به شما کمک خواهد کرد راحت تر تصمیم بگیرید. آیا شخصی هست که به او سر می زنید یا با او تماس می گیرید، اگر چه واقعاً نمی خواهید این کار را بکنید، فقط از این جهت که می دانید اگر چنین نکنید احساس گناه خواهید کرد؟ یا این که شخصی باشد که به او بی وقفه خوبی و لطف کنید بدون اینکه وی مستقیماً از شما در خواستی کند ولی با اعمال خود چنان کند که شما به این جهت کشیده شوید؟ اکثراً خون آشام های روانی از روان شناسی معکوس استفاده می کنند مثلاً می گویند: "من واقعاً نمی توانم از تو انتظار انجام این کار را داشته باشم!" ولی شما در مقابل به انجام آن کار اصرار کنید. خون آشام روانی هیچ وقت از شما به طور مستقیم چیزی را در خواست نمی کند. او آن قدر جسور نیست. آن ها به راحتی اجازه می دهند که خواسته هایشان از طرق زیرکانه و نا محسوس درک شود و از این طریق هویت آفت مانندشان مخفی ماند. آنها به تحمیل کردن فکر نمی کنند بلکه همیشه زیرکانه و داوطلبانه به سرنوشت کنترل شده شان تن در می دهند!

گناه آن ها آنی ست که نمی گویند نه آن چه اظهار می کنند؛ همین است که سبب می شود شما روی آن ها حساب کنید. آنها هنر مند تر از آن هستند که از شما مستقیماً چیزی طلب کنند چرا که می دانند جواب شما منفی خواهد بود زیرا دلایل محکمی برای رد آن دارید.

بسیاری از این مردم خواص معلومی دارند که وابستگی آنها را به شما ممکن تر و روش آنها را موثر تر می کند. خیلی از خون آشام های روانی تظاهر به ناتوانی می کنند یا این که از نظر حسی ذهنی مشوش

هستند. بقیه شان تظاهر به بی کفایتی یا نادانی می کنند تا شما، از روی رحم یا برخی اوقات خشم هدایت شده؛ آن چه آنها می خواهند را انجام دهید!

تنها راه پایان دادن به سلطه ی اینان به زندگی شما، شناختن آنها و روش عمل شان می باشد!

اکثر مردم این خیانت گران را می پذیرند چرا که مانور های توطئه گرانه شان را نمی شناسند. مردم به آسانی این "بیچارگان" را می پذیرند چون موجوداتی بوده اند که در زندگی شان کمتری نسبت به دیگران داشته اند و از این رو باید به آن ها کمک کنند. همین حس مسئولیت در جهت غلط است که "نوعی دوستی" را که این انگل ها از آن تغذیه می کنند، تقویت می کند.

در برخی موارد گروهی از مردم هستند که نقش خون آشام را دارند از آن جمله اند گروه های مذهبی. کار آخوند مسجد و مداح محل آن است که دل مردم را به حال دین بسوزانند و از این طریق در دل هاشان را بگشایند و بعد از دل، کیف های پولشان را! آن ها خدایان بازی ننه من غریبم و موش مردگی هستند؛ شیعه هم که در این امر دستی دراز دارد.

البته در میان ما افرادی هستند که جز با "دادن" خوشحال نمی شوند اما اکثر ما این گونه نیستیم. متأسفانه ما گاهی در موقعیت انجام کاری قرار می گیریم که می دانیم انجام آن وظیفه ی ما نیست. شخص با وجدانی بیدار برایش سخت است که بین عمل خیر خواهانه و آنچه که بر او تحمیل می شود خط تفریقی بگذارد. او می خواهد آن چه را که درست است انجام دهد اما در این انتخاب که به چه کسی و به چه میزان باید کمک کند دچار سر در گمی می شود.

هر کس باید خود تصمیم بگیرد که چه اجبار هایی در برابر دوستان، خانواده و عزیزانش دارد. قبل از اهدای زمان و وقتش به افرادی که عضو خانواده ی او یا حلقه ی نزدیک دوستانش نیستند، باید ببیند تا چه میزان توانایی دارد و نیز این که چیزی از عزیزانش دریغ نکند؛ "چراغی که به خانه روست به مسجد حرام است"؛ خاطره ی تلخ بخشش های جمهوری اسلامی به عرب های لبنانی، سودانی، سوری و عراقی و فلسطینی، نیز کشور های دوست افغانستان و بوسنی از یاد ها نخواهد رفت؛ و آن هم در حالی که مردم خودمان در فقر بی پایان دست و پا می زنند. با در نظر گرفتن همه ی جوانب، شخص باید مطمئن باشد که حتماً خود را به عنوان مرکز امور در نظر گرفته باشد. آدمی باید آن چه را که افراد از او می خواهند بسنجد و سپس به در خواست آن ها پاسخ منطقی دهد.

برای آن که همه ی عمر بله گفته است، آغاز به نه گفتن حتماً سخت خواهد بود. اما اگر آدمی می خواهد که از این پس مورد سوء استفاده ی دیگران قرار نگیرد، باید نه گفتن را یاد گیرد، اگر موقعیت اقتضا کند.

اگر شما به این خون آشام های روان میدان دهید، کم کم تمام زندگی خصوصی تان را از شما می گیرند و این احساس نگرانی همیشگی شما برای آن ها زندگی را از آرزو برای خودتان تهی می کند.

یک خون آشام روان همیشه قربانی ای را انتخاب می کند که نسبتاً در زندگی خود موفق و راضی باشد؛ کسی که زندگی خانوادگی موفق دارد، از شغلش راضی ست و با دنیا ی اطرافش به خوبی کنار آمده است. این حقیقت که خون آشام روان چنین شخصی را انتخاب می کند به روشنی نشان می دهد که او از همه چیز هایی که قربانی اش دارد بی بهره است و به آن ها رشک می برد؛ او همه ی سعی خود را در جهت جدایی انداختن بین قربانی آن هایی که دوستش می دارند را می کند.

پس مراقب افرادی که هیچ دوست واقعی و نیز دلبستگی به زندگی ندارند باشید. او بیان می کند که دوستی ندارد چون استاندارد های خاصی را برای دوستی قائل است (برای آن که آدمی دوستی را حفظ کند باید همان اندازه که می گیرد بدهد؛ چیزی که بر خلاف میل کنه است!). اما او تسریع می کند که شما از آن اندک آدمیان هستید که بایسته ها را دارید و می توانید جزو انگشت شمار دوستان او باشید!

شاید شما فرق عشق بسیار سخت را با خون آشامی روان درک نکنید اما فرق بسیار است. تنها راه آن که بفهمید آیا قربانی یک خون آشام هستید یا نه آن است که بسنجید آیا همان اندازه که می دهید می گیرید یا نه!

شما گاه ممکن است توسط اجبار هایی که یک معشوق، دوست یا هر که دیگر بر روی شما می گذارد آزرده شوید. اما قیل آن که به آن ها نام خون آشام روان دهید باید از خود بپرسید در مقابل آن چه می کند ما چه می گیریم؟ مثلاً اگر شریک زندگیتان مادام از شما می خواهد که با او تماس بگیرید و شما هم در مقابل انتظار دارید که او دوری شما را درک و تحمل کند، آن گاه یک "بده بستان" است نه یک خون آشامی روان!

اما شما یک قربانی هستید اگر دوستی دارید که بی وقفه به شما زنگ می زند و از شما یاری می خواهد اما هر گاه شما به او نیاز دارید، او "فشار های دیگری" در زندگی دارد که باید به آن ها بپردازد! یک روش آن ها این است که در ابتدا به شما خوبی می کنند یا کمکی مادی و از آن پس گویی که روح شما را خریده اند، انتظار دارند که شما هر چه می خواهید برای آن ها انجام دهید! به عنوان یک شیطان پرست، بهترین راه مقابله با آن ها این است که شما هنگامی که آن ها را شناختید، در برابر آن ها نقش نادان را بازی کنید؛ این که شما آن ها را انسان هایی نوع دوست می دانید که در برابر آن چه می دهند، چیزی انتظار ندارند بگیرند. تکه گوشت در دام شان را به منقار بگیرید و تشکر کنید و از آن ها برای همیشه دور شوید! و آنگاه که آن ها برای مکیدن روان تان آمدند به آن ها خیر خواهانه بگویید نه! آنها نیز یا بازی قدیمی شان را بازی می کنند و موش مردگی، یا این که روی حقیقی شان را نشان میدهند! دومی محتمل تر است!

وقتی بازی به اینجا کشید این شما هستید که نقش آسیب دیده را اجرا می کنید. چرا که هیچ کار اشتباهی از شما سر نزده است؛ آن گاه که آنان اظهار نیاز کرده بودند شما فشار های دیگری در زندگی داشته اید که باید به آن ها می پرداختید و آن ها هم که در مقابل کارشان انتظار پاداش نداشته اند نباید ناراحت باشند! البته گاهی پیش می آید که خون آشام سنگر خود را به این راحتی رها نمی کند و سعی می کند از هر روزنه ی رحم وجدتان وارد شود، اما شما که آن ها را شناخته اید می دانید که چگونه به آن ها نه گویند؛ با این وجود بهتر آن است که از دوستی با این افراد دوری کنید. اگر چه ممکن است که بخشندگی و ابراز لطف بی اندازه ی اولیه آن ها خوشایند باشد اما در نهایت خواهید دید که شما چند برابر آن چه گرفته اید داده اید!

وقت خود را با آن هایی که اگر بتوانند نابودتان کنند، می کنند تلف نکنید بلکه روی آن هایی تمرکز کنید که می دانید در برابر مسئولیت پذیری شما پاسخ گوی اند و در مقابل شما احساس مسئولیت می کنند. اما اگر خود شما یک کنه ی روان هستید، پروا کنید که شیطان از شما انتقام می کشد.

اختیار نه اجبار

بزرگ ترین کوه پیشرفت بشر خود آگاهی او از نیاز های جسمی اش است!



شیطان پرستی پیروانش را به زیاده روی در تمایلات طبیعی اش تشویق می کند. تنها از این طریق است که شخص می تواند بدون آسیب رساندن به خود و دیگران به رضایت کامل رسیده و تخلیه شود. از این رو شاید خلاصه ی اعتقاد شیطانی این باشد:

هوس رانی به جای پرهیز

اضطراب هیچ وقت با زیاده روی حاصل نمی شود؛ و بلکه بر عکس. اگر چیزی حرام شمرده شود، تنها باعث خواهد شد که آن تابو مورد توجه بیشتر مردم قرار گیرد. همه دوست دارند کاری را بکنند که به آن ها گفته می شود که نکنند؛ این طبیعت بشر است. بگویید حجاب اجباری ست و فردا ببینید زنان را که هزار و یک راه برای نشان دادن یک دسته از موی خود از زیر روسری ابداع کرده اند. آری، میوه های ممنوعه شیرین ترین میوه ها هستند!

فرهنگ لغات "زیاده روی" را این چنین معنا می کند: "به کسی بسیار دادن؛ عدم محدودیت و مخالفت؛ آزادی عمل دادن به چیزی؛ رضایت از طریق اجابت؛ تسلیم شدن به خواسته ای." تعریف "اضطراب" نیز چنین آمده: "عمل مجبور کردن یا به زور راندن، اخلاقی یا فیزیکی؛ قید خواسته." به زبان دیگر زیاده روی شامل اختیار است و پرهیز شامل مجبور بودن و نبود انتخاب. (32)

وقتی شخصی راه مناسبی برای ارضای خواسته هایش نداشته باشد، این نیاز ها بر روی هم انبار می شود و به سرعت عقده می سازد؛ اضطراب. اگر هر کسی زمان و مکان مناسب برای هوس رانی و ارضای نیاز های خود داشت تشویش های روزانه ی زندگی اش را تسلی می داد. آن ها آزاد خواهند بود که در هر تعهدی که خود انتخاب می کنند بی بند غوطه خورند به جای آن که نصفه نیمه به انجام اجبار ها بپردازند؛ خنثی کردن انگیزه های خلاقانه شان به واسطه ی انکار خواست های طبیعی.

مثلاً، در کل، آنانی که در رشته های هنری مشغول اند در حضور اندکی سختی کار، بازدهی بیشتری دارند. البته همه ی هنرمندان در این دسته جای نمی گیرند. برعکس، برخی هنرمندان از تولید باز می مانند مگر آن که نیاز های حیوانی شان بر آورده شود.

در نگاه کلی، این هنرمند یا شخص خاصی نیست بلکه طبقه ی متوسط مرد و زن است که از تحقق نبخشیدن خواسته های جسمانی اش رنج می برد. مسخره است طبقه ای که مخارج جامعه را می پردازد کمترین سهم از ارضای نیاز هایش را داشته باشد. گویی فقط او ست که باید همواره از "اجبار های اخلاقی" حساب برد و او ست که برای پاسخ به نیاز های جسمانی تنبیه می شود. شیطان پرست این را بی عدالتی بزرگی می بیند. کسی که وظایف خویش را بهتر از دیگران انجام می دهد باید بیشترین حق را در بهرمندی از لذت بردن از انتخابش داشته باشد، بدون انتقاد جامعه ای که خود او خدمتش می کند.

"قدرت از طریق لذت!" این شعار ما ست؛ شادی، در سطحی شخصی شده! تنها از این راه است که همه گان به بازدهی حداکثر می رسند.

این امر ثابت شده که اکثر بیماری های روانی ناشی از محروم ساختن ها ست. گفته می شود که "آدم خوب زود می میرد." البته هم آن که با استانداردهای دینی خوب طلقی می شود زود باید بمیرد! این محروم کردن های خود از خواست های طبیعی ست که به نابودی بدن و ذهن ما می انجامد.

خیلی رواج یافته این عقیده که باید همیشه به فکر بهتر کردن روح و ذهن بوده و ارضای لذت های جسمانی (جسمی که بدون آن ذهن هم وجود ندارد!) خام و ناپاک قلمداد شود. اما اکثر افرادی که خود را از قید ها رها شده فرض می کنند در واقع طبیعی بودن را برای بالاتر بودن در سبک مغزی ذبح کرده اند. فکر می کنند با پوشاندن موی سر زنان و چند بار مکه رفتن و شب تا صبح نماز خواندن به غنای معنوی می رسند!

شیطان پرست می گوید: "مزخرف بس است!" او ترجیح می دهد که غذای دلچسب اش را میل کند، خیالاتش را پرورش دهد و به تکامل حسی جسمی نزدیک تر شود. به نگاه شیطان پرست بعد از افسار شدن با خواسته های نا معقول دینی برای قرن ها، آدمی می خواهد دوباره شانس انسان بودن را خوشامد گوید.

شیطان پرست می پرسد که: "مگر انسان بودن چه مشکلی دارد؟! و با همه ی معایب و مزایایش؟" چشم ها را باز کنیم، کیست که بهره ی بیشتری از زندگی می برد؟ اگر حیوانی بودن انسان بد است، به کلی بد است و اگر خوب، به کلی خوب. ادیان سامی، هم خواسته اند آن را هم رد و هم بپذیرند و مشکل از همین جا آب می خورد؛ ایجاد دو رویی درونی و در نتیجه احساس گناه!

شیطان پرست زیاده روی در گناهان کبیره را تشویق می کند، تا آن جا که به دیگران صدمه نزنند. این اعمال توسط مردان دین گناه نامیده شدند تا احساسی ناخوشایند را در پیروانشان تضمین کنند چرا که آخوند ها می دانند که ممکن نیست کسی در طول زندگی خود به این امور دست نزنند و به اصطلاح خودشان "گناه کار" نشوند چرا که این امور چیز هایی هستند که انجام آن ها ما را به انسان بودن می رساند. آری، ابتدا می ترسانند و بعد کنترل می کنند!

شیطان کمتر به کتاب مقدس نیاز داشته چرا که او به چیزی جز آن چه در وجود آدمی ست تشویق نمی کند و فرا نمی خواند. از این رو ست که فعالیت جنسی بدون شک مرد تشویق بسیار شیطان پرست است. البته باید یاد آوری شود که این سکس نیست که شیطان پرست را کنترل می کند بلکه یک منبع الهام است. همانند دیگر چیز های لذت بخش، این شیطان پرست است که بر آن ها حکومت می کند نه آن ها بر او. بشر امروز از خود می پرسد: "دین برای من است، چرا باید از آنی پیروی کنم که من را به خاطر هر آن چه که به طور طبیعی انجام می دهد محکوم می کند؛ با توجه به این که حقیقتاً انجام آن ها هیچ اشکالی ندارد؟!"

آری، شیطان پرستی راهی ست که پیروی از آن لذت بخش خواهد بود، بر خلاف آن چه تا کنون آدمیان پیروی می کردند؛ می خواهد که شیره ی زندگی را بکشد!

پیرامون انتخاب برای قربانی کردن انسان



انگیزه‌ی مفروض در قربانی کردن در مراسم عبادی آن است که با پاشیدن خون قربانی تازه سر بریده شده در فضای اطراف جادوگر، انرژی آزاد شده و شانس وی در موفقیت

در جادو افزایش یابد.

برخی جادوگران معتقد اند که چون خون نشانه‌ی نیروی زندگی ست، هیچ راه بهتری برای خشنود کردن خدایان یا دیو ها بهتر از تقدیم خون به آن ها وجود ندارد. به علاوه موجود در حال مرگ به فوران آدرنالین و دیگر انرژی های بیو شیمیایی می پردازد که این می تواند جادوگر را یاری کند. این دسته از جادوگران اکثراً از قربانی کردن انسان بیم دارند و از این رو بیشتر به قربانی پرندگان، و به اصطلاح موجودات دسته پایین، می پردازند.

اما حقیقت آن است که اگر جادوگر واقعاً "جادوگر" باشد، به اندازه‌ی کافی نیرو دارد که انرژی لازم را از بدن خود آزاد کند، به جای قربانی کردن موجودی که سزاوار مرگ نیست. حقیقت آن است که آزاد شدن این نیرو در اثر پاشیده شدن خون نیست بلکه در گیر و دار مرگ موجود زنده نهفته است که خیلی از پدیده ها از جمله آزاد شدن انرژی های دی الکتریکال را شامل می شود. اما امور دیگری هم هستند که چنین خاصیتی را ایجاد می کنند: اعمال جنسی، خشم کور، نفرت عمیق و غیره. در میان همه‌ی این ها فعالیت جنسی ست که بیشترین تأثیر را می تواند داشته باشد. باید البته به یاد آوریم که همین اعمال توسط مردان دین "گناه آلود" تصور می شود؛ چه تناسب با مفهومی! برای نمونه جلق زدن بیشترین انرژی را آزاد می کند، نیرویی که تولید کننده است! استفاده از قربانی انسانی در یک تشریفات شیطان پرستی به معنای "سر بریدن او برای خوشنود کردن خدایان" نیست. نمادین، قربانی از طریق عمل جادوگر یا نفرین او، که در مقابل به نابودی فیزیکی، ذهنی یا حسی "قربانی" می انجامد، از طرقی که به جادوگر قابل نسبت دادن نیست.

شیطان پرست تحت هیچ شرایطی به قربانی کردن حیوانات یا کودکان نمی پردازد! اما برای قرن ها، مردان ادیان سامی سعی می کردند به دروغ این عمل را به ما نسبت دهند.

دلایل منطقی وجود دارد که چرا شیطان پرست از این امور اجتناب می‌کند. آدمی، به همان شکل حیوانی، برای شیطان پرست مقدس بوده و می‌باشد. خالص ترین شکل جنبه ی شهوانی در بدن حیوانات و کودکانی که هنوز آنقدر بزرگ نشده اند که طبیعت خود را انکار کنند وجود دارد. آن‌ها می‌توانند چیز هایی را دریافت کنند که هیچ مرد بالغی نمی‌تواند. از این رو شیطان پرست برای آن‌ها احترام قائل بوده و باور دارد از این جادوگران طبیعت می‌توان چیز ها آموخت.

شیطان پرست از سنت جهانی آن‌که در راه "آگارتی" گام بر می‌دارد آگاه است: کشتار خدایان. از آن جایی که خدایان همیشه توسط آدمیان خلق شده اند و به صورت تصویری از خود انسان؛ که البته اکثر آدمیان از آن‌چه در وجود خود می‌بینند متنفر دارند؛ به ناچار باید اتفاق افتد: قربانی خدایی که نماینده ی خود او ست. شیطان پرست از خودش متنفر نیست و نیز نه از خدایانی که برای پرستش بر می‌گزیند، نیز هیچ تمایلی به نابود کردن خود یا آن‌چه دوست می‌دارد ندارد. به همین دلیل است که او هیچ‌گاه نمی‌تواند به یک حیوان یا کودک آسیب رساند.

ناخود آگاه این سؤال پیش می‌آید که: "پس چه کسی ست که شرایط قربانی شدن را دارد و نیز چه کسی اجازه ی آن را دارد که این شخص را انتخاب کند؟" پاسخ ساده است. کسی که ناعادلانه به شما بدی کرده باشد؛ او که از راه خود منحرف شده تا به شما آسیب زند؛ تا برای شما و عزیزانتان سختی ایجاد کند. به صورت خلاصه آن‌که با اعمال خود ضمیمه را برای نفرین شدنش فراهم می‌آورد!

وقتی شخصی با عمل زشت خود، گویی که برای نابود شدن فریاد می‌کند، آن‌گاه وظیفه ی اخلاقی شما ست که آن‌ها را به آرزو شان برسانید! آدمی که از هر موقعیتی برای آسیب رساندن استفاده می‌کند نباید با شخص سادیستیک اشتباه گرفته شود. در حقیقت، این شخص یک مازخیست به بی‌راهه رفته ای ست که به سمت نابودی خود گام بر می‌دارد. دلیل آن‌که شخصی بی‌رحمانه به شما دشمنی می‌ورزد آن است که او از شما یا آن‌چه شما نمایندگی آن را می‌کنید به شدت می‌ترسد یا آن‌که از خوشحالی شما منزعج است. آن‌ها ضعیف اند، احساس عدم امنیت می‌کنند و از این جهت است که آن‌گاه که شما نفرین خود را می‌اندازید ایشان بهترین قربانی‌ها را می‌سازند.

مورد مناسب برای قربانی کردن می‌تواند آنی باشد که از جهت احساسی امنیت ندارد، اما با این وجود او می‌تواند، در تدبیر های ناامنی اش، آسیب های جدی به آسایش شما وارد کند. "بیماری روانی"، "قفل عصبی"، "کژسازگاری"، "تشویش ذهنی" و بسیاری دیگر، مدت‌ها ست که بهانه های ظاهر پسندی برای اعمال بی‌رحمانه شان بوده اند. هر آن‌که می‌گوید: "ما باید سعی کنیم که آن‌ها را درک کنیم" آن‌هایی که زندگی را به ما سخت می‌کنند، در واقع مشغول پخش ویروسی خطرناک اند. اینان سزاوار قربانی شدن اند!

حقیقت این است که اگر به این افراد فرصت داده شود، آن‌ها به ما امان نخواهند داد.

از این رو ست که شما هر فرصتی را باید در جهت نابود کردن آن‌ها غنیمت شمرد و اگر نفرین شما نابودی واقعی آن‌ها را حاصل کرد خوشحال باشید چرا که جهان را از شر یک طاعون خلاص کرده اید. اگر شادی یا موفقیت شما شخصی را ناراحت می‌کند، این مشکل شما نیست! اگر مردم مجبور به پذیرش نتیجه ی عمل خود بودند بدون شک قبل هر کاری بیشتر فکر می‌کردند.

زندگی پس از مرگ از طریق تکامل نفس



آدمی می داند که روزی خواهد مرد. حیوانات دیگر وقتی نزدیک مرگ هستند این را احساس می کنند؛ اگر چه تا نرسیدن لحظه ی مرگ جدایی خود از جهان را قطعی نمی بینند. حتی در آن لحظه هم نمی دانند که مرگ چه چیز را شامل می شود. گفته می شود که هنگامی که مرگ حیوان غیر قابل جلوگیری باشد وی آن را به راحتی می پذیرد.

وقتی حیوانی مریض یا مجروح است هیچ وقت تسلیم نمی شود و تا جان دارد مبارزه می کند. همین خواست برای زندگی ست که اگر بشر این قدر "زیاد تکامل یافته" نبود، او را به زنده ماندن کافی بود. دانسته شده که اکثر مردم می میرند تنها چون به مرگ رضایت می دهند و تنها آن که دیگر اهمیت نمی دهند. البته اگر آدمی بسیار بیمار باشد و امیدی به معالجه نباشد این قابل درک است. اما اکثراً این مورد بحث نیست. بشر تنبل شده است. او آموخته است که همیشه راه خروج آسان را بر گزیند. حتی خودکشی نیز دیگر مثل گذشته جدی گرفته نمی شود. نیز باید گفت که این دین است که مقصر اصلی همه ی این ها ست.

در اکثر ادیان، مرگ یک بیداری روحی تصور شده است؛ پلی به جهان دیگر. این عقیده برای آنی که زندگی مناسب نداشته بسیار جذاب است؛ اما برای آن ها که تمامی لذت هایی که زندگی می توانسته داشته باشد را تجربه کرده اند، ترس بزرگی با مرگ همراه است. و این گونه باید باشد؛ آن چه که به شخص اجازه می دهد حتی پس از مرگ این بدن گوشتی باقی ماند خواست محکم او برای زنده ماندن است. تاریخ نشان می دهد آن هایی که جان خود را در راه دین از دست داده اند به خاطر جان باختن شان نزد خدایان گرامی دانسته می شدند. رهبران مذهبی و دینی در این زمینه نقشه ی کاملاً ماحرانه ای ریخته اند. با علم کردن شهید در مقابل دیدگان دیگر افراد ملت قدرت عقل سلیم آن ها را مختل می کنند و مردم را به خود نابودی؛ که بر خلاف هر منطقی ست؛ مایل می کنند. از نگاه شیطان پرست، شهادت یا قهرمان بازی های غر شخصی نه تنها راهی به کمال ندارد بلکه نهایت حماقت است. البته این موقعیت با زمانی که عزیزی از شما در خطر است متفاوت است. اما زندگی خود را باختن برای چیزی غیر شخصی یا مسئله ای دینی یا سیاسی دیوانگی محض است.

زندگی عطای مطلق است و مرگ بی بهره گی محض. برای آنی که از زندگی زمینی خود کاملاً راضی ست، زندگی یک جشن است پر سرور و آدمی دوست ندارد چنین جشنی را ترک کند. اگر کسی از خودش

در این جا بر روی زمین لذت می برد، او به راحتی این زندگی را برای زندگی پس از مرگ که هیچ کس از چگونگی آن خبر ندارد رها نمی کند.

آری، چه بهتر که مردمان این زندگی را حقیر شمارند و در حد زنده ماندن سهم خواهند و اگر هم آن نه، صبوری پیشه کنند تا آن گاه آخوند ها بتوانند سهم مردم را در آن جا که واقعاً لازم است خرج کنند! برای آن که در این دنیا حقیر، فقیر و "توسری خور" است، این فکر که در جهان دیگر به همه ی خواست های مادی، از جمله زنان باکره و غلام بچه گان زیبا رو و باغ هایی با جوی روان از شراب و کاخ هایی از زمرد، می رسد بسیار مفید است و به او در ایجاد حس احترام به نفس یاری می رساند. اگر در این جهان چیزی برای بالیدن به آن ندارند با خود می اندیشند که: "سر آخر همه در یک وجب خاک می خوابد!"

باید به این درجه از خود فریفتن گرسیت.

شیطان پرست به خوشنودی کامل ضمیر خویش معتقد است و نفس را در رسیدن به خواسته هایش تشویق می کند. تنها راهی که آدمی بتواند در برابر دیگران مهربان باشد و به آن ها نیکی کند آن است که ضمیر خود شخص به ارضای کامل رسیده باشد و بدون این که چیزی را از نفس خود دریغ کرده باشد. ما همیشه فکر می کنیم آخوند های گوشه نشین و شبانه روز در نماز اند که "نفسی" رشد یافته دارند اما در حقیقت همین اعمال آن ها است که نشان دهنده ی نیاز بی اندازه ی آن ها به ارضای نفس عقیم مانده شان است. خواباندن نفس و خاموش کردن فریاد های نیاز آن روشی بود، و هست، که به واسطه ی آن مردان صاحب دین توانسته اند که پیروان خود را تحت کنترل آورند. با القاء این امر که مردمان چه قدر حقیر اند، از خود هیچ ندارند و این که خدا صاحب همه چیز است و این که آن ها خونی بی مقدار بودند، می شود مطمئن بود که آن ها خود را برای همیشه آن قدر کوچک در برابر خدا احساس می کنند که هیچ گاه اصول او را مورد سؤال قرار نمی دهند. از این رو شیطان پرست تشویق می شود که نفسی بزرگ و قوی سازد چرا که این ضمیر آن ها است که به ایشان احساس خود احترامی را که آن ها برای زندگی سر بلند به آن نیاز دارند عطا می کند.

اگر شخصی سر بلند زندگی کند و تا آخرین لحظه برای زنده ماندن با تمام وجود بجنگد، آن گاه همین نفس است که از مردن سر باز می زند و حتی پس از مرگ تن باقی می ماند. نفسی همچون کودکی که از خوابیدن می خواهد فرار کند و به بازی خود ادامه دهد چون از آن لذت می برد. و اگر هم به اجبار به اطاقش فرستاده شود مخفیانه از پشت پرده به بازی دیگر کودکان نگاه می اندازد و خود را در آن سهیم می کند. همین اشتیاق کودک مانند است که نفس شیطان پرست را قادر می سازد پس از مرگ تن، از پشت پرده ی تاریکی به دنیای زندگان ببیوندد.

خود را قربانی کردن در شیطان پرستی تشویق نمی شود. از این رو خود کشی قبیح دانسته می شود مگر آن که شرایط آن چنان خاص باشد که در زنده ماندن جز زجر نباشد و به بهبود اوضاع امیدی نباشد. شهیدان دین خود را قربانی کرده اند نه از این جهت که زندگی برای آن ها قابل تحمل نبود، بلکه چون می خواستند با جان خود وسیله ای برای پیش راندن عقیده ی دینی خود فراهم کنند. خود کشی که گناهی کبیره است ناگهان به ثوابی بزرگ تبدیل می شود چرا که در جهت پیش راندن مرز های حکومت اسلامی است. اما شیطان پرست خود را عزیز می دارد و به حيله های نخ نمای دین می خندد!

تعطیلات شیطانی



مقدّس ترین روز سال برای یک شیطان پرست همانا روز تولّد او ست. هیچ چیز برای شیطان پرست از خودش مهم تر نیست. حال آن که در دیگر مراسم ها این خدایان و

بزرگان دین هستند که روز های مبارک بر اساس آن ها مشخص می شود. شیطان پرست حس می کند که: "چرا رو راست نباشیم و اگر قرار است خدایی را بر اساس تصویر خود بسازیم، چرا آن خدا خود نباشیم؟" هر آدمی خدا ست اگر به خدایی خود را به رسمیت بشناسد. از این رو ست که شیطان پرست تولّد خودش را به عنوان مهم ترین روز سال جشن می گیرد. در نهایت آیا خوشحال تر خواهیم بود که تولّد خود را گرامی داریم تا تولّد کسی را که ندیده ایم و حتی به سختی می شناسیم؟ اگر چه ممکن است برخی از ما نخواسته به وجود آمده باشیم و حتی آمدن ما به این دنیا برنامه ریزی نشده باشد، با این حال ما از این که در این جهان هستیم خوشحالیم؛ حتی اگر کس دیگری از این موضوع خوشحال نباشد. از این رو خود را چون پادشاهی گرامی دارید و تولّد خود را بزرگ ترین جشن به حساب آورید.

بعد از روز تولّد هر کس، دو روز مقدّس شیطانی عبارت اند از Walpurgisnacht و Halloween . راهبه والپورگیس(33) در انتهای قرن هفدهم یا اوایل قرن هجدهم در ساسکس(34) به دنیا آمد و در وینبرن(35) به تحصیل پرداخت؛ جایی که پس از کنج خلوت گزیدن در آن به مدت بیست و پنج سال اقامت کرد. سپس همچون عمو و برادرش به همراهی برخی دیگر از راهبه ها به برقراری مرکزی مذهبی در آلمان همت گماشت. او در بیشفچیم(36) اقامت گزید و پس از دو سال، به ریاست صومعه رسید. پس از مرگ وینبلد در سال هفت صد و شصت، به جای وی منسوب شد و ریاست هر دو مرکز مذهبی را تا روز مرگش به بیست و پنج فبریه ی هفت صد و هفتاد و نه حفظ کرد. جسد او و آثارش را در ایخشتات(37) به درون غاری دفن کردند. بعد ها مردم ناحیه از این مکان خاصیت شفاء دهی دیدند و آرامگاه او به محلی برای زیارت مردم تبدیل شد. پس از چند سال کلیسای بزرگی نیز بر روی آرامگاه او ساخته شد. یاد او توسط مسیحیان در اوّل ماه می گرامی داشته می شود. اما اگر به گذشته نگاه اندازیم خواهیم دید که این روز قلّه ی اعتدال بهاری ست که پیش از مسیحیان توسط پیگن ها(12) گرامی داشته می شده و مسیحیان این روز را از آن ها دزدیده اند!

غروب این روز توسط پیگن ها به عنوان زمانی که در آن دیو ها، شبح ها و ارواح، برنگیخته شده و به شادی می پردازند، جشن گرفته می شد؛ به عنوان نمادی از باروری بهار.

هالوین، به مفهوم روز همه ی مقدّسین، در یکی از دو روز سی و یکم اکتبر یا اوّل نوامبر جشن گرفته می شود. در اصل، هالوین یکی از جشن های آتش پراکنی بریتانیا در زمان پیش از مسیحیت بود. در اسکاتلند مقارن بود با زمانی که ارواح مردگان، دیو ها و جادوگران بسیار فعال می شدند و برای جادو خوش یمن بود. در این شب بود که مردان و زنان جوان برای باز شدن بخت خود جادو می کردند. جوانان به عیاشی و سکس می پرداختند و مسن تر ها به حفظ خانه از اشباح پلید!

دیگر انقلاب ها و اعتدال ها هم به عنوان روزهای مقدّس به حساب می آیند؛ اولین روز هر فصل.

شام گاه سیاه



برخی می گویند هیچ تمهید دیگری چون مراسم شام گاه سیاه نیست که با شیطان پرستی گره خورده باشد و آن را شیطانی ترین مراسم خوانند.

فرض معمول آن است که سرویس ها یا مراسم شیطانی همیشه "شام گاه سیاه" نامیده می شده. شام گاه سیاه یک مراسم جادوگری نیست. یک شیطان پرست از مراسم شام گاه سیاه تنها به عنوان نمایشی اخلاقی-انتقادی سود می برد. این مراسم تمسخری ست برای مراسم مذهبی دیگر ادیان دست راستی.

این مراسم را "کفر گویی" نسبت به تشریفات مذهبی می دانند که بیشتر یک افزونگی ست. مراسم مذهبی بیشتر ادیان امروزی در حقیقت تقلیدی مسخره و کورکورانه است از مراسمی که در گذشته توسط پرستندگان "زمین" و "گوشت" انجام می شد. در تلاش برای غیر جنسی و غیر انسانی کردن اعتقادات پیگن ها، مردان دین مفاهیم عمیق و زیبایی پشت این مراسم را شستند و با تعبیر هایی بی مزه جای گزین کردند.

هر مراسم شام گاه سیاهی باید بتواند که به طور موثر و تکان دهنده ای پایه های عبادت های ادیان سامی را بلرزاند، تا جایی که این جنبه میزان موفقیت آن را می سنجد. مثلاً در قرون وسطی کفر گویی نسبت به کلیسا تکان دهنده بود. اما امروزه باید مفاهیم دیگری اضافه گردد. "کفر گویی" نسبت به آن چه مردم مقدس می دارند، تا آن جا که مغ شیطان وظیفه ای مهم تر از این ندارد.

در سال هزار و شش صد و شست و شش میلادی وقایع مهمی در فرانسه اتفاق افتاد. با مرگ فرانسیس مانسارت(38)، معماری که هندسه ی او می رفت تا الگوی خانه های جن زده شود، ساخت کاخ ورسای نیز بر اساس نقشه های او آغاز شد. نیز می رفت که یکی از مغ های شیطان، مادام گویان(39)، تحت تأثیر زیرکی موقعیت سنج و بی رحمی حساب گر به اسم کاترین دشیس(40) قرار گیرد. همچنین مشاطه ی سابقی بود که کارش سقط جنین و کشتن شوهران از طریق سم بود و افکار بکری در سر می پروراند. می توان گفت که در سال 1666 بود که اولین مراسم شام گاه سیاه بر گذار شد؛ اما نه آن طور که مطابق میل شیطان باشد. در ناحیه ای در جنوب فرانسه(41) خانه ای بزرگ با دیوار های بلند توسط کاترین خریداری شد و به شکل محلی با سلول ها و آزمایشگاه ها و راهرو های مخفی ساخته شد. دیری نپایید که این محل به مکان بر پایی ناشایست ترین اعمال تبدیل شد.

مراسم چنین بود: کشیشی از دین برگشته در مقابل محرابی می ایستد که شامل یک زن کاملاً لخت خوابیده می شد، پاهایش از هم گشاده بود طوری که مهبل او به طرف بالا اشاره می کرد و در دستان او شمعی بود

که از چربی نوزادی ساخته شده که غسل داده نشده باشد و نیز پیاله ای که در آن خون یا ادرار روسپی ای باشد و آن را بر روی شکمش قرار می دادند. یک صلیب نیز به صورت بر عکس بالای سر آن ها قرار می گرفت، در حالی که مغ شلغم آغشته به گند آب را به داخل فرج زن می کرد. حاضران نیز دعاهای مرموزی را می خواندند و به اعمال قبیح مشغول می شدند. همه در حلقه ی حفاظت یک شکل پنج ضلعی. اگر شیطان هم قرار بود نماینده داشته باشد، به شکل مردی بود که کلاهی به شکل سر بز بر سر می گذاشت. اعمال جنسی از جمله سکس دسته جمعی نیز شایع بود. گاهی اوقات نیز کودکی سر بریده می شد. وقتی که مردم برای دست گیری وی در 13 مارس 1679 جمع شده و به محل اختفای او حمله کردند، او از قیل مرده بود.

جریان دیگر شیطان پرستی که بیشتر جنبه ی شوخی-بازی داشت در میانه ی قرن هجدهم در انگلستان به دست فرانسیس داشود(42) ایجاد شد و به کلوب آتش جهنم شهرت داشت. با حذف جنبه های مثل خون، شمع هایی از چربی کودکان و... نیز اضافه کردن نمایش های رنگارنگ ولی بی ضرر روانی بسیاری را به خود جلب کرد.

در قرن نوزدهم بود که سعی شد مفاهیم شیطان پرستی، در تلاشی سست از سوی جادوگران سفید که می خواستند "جادوی سیاه" انجام دهند، به شدت تنزل داده شد. این دوران زمان پارادکس برای شیطان پرستی بود، به واسطه ی نویسندگانی(43) که اگر چه تمایل آن ها به شیطان آشکار بود آن را پنهان می کردند. این دوره جنبه ی لوسیفری شیطان گسترش یافت و به صورت انسانی باوقار مفروض شد. دورانی بود که در آن انتظار ها از جادوگران برای احضار ارواح و این قبیل امور بالا رفته بود (44). که البته در این میان آن چه همیشه در جریان بود کلوب های سکسی بودند که از شیطان پرستی به عنوان اصول کارهای خود استفاده می کردند.

حال این سوال پیش می آید که شیطان پرست واقعی کیست؟ آیا می توان هر انسانی را که از نظر مادی موقف است شیطان پرست دانست؟ پاسخ منفی است اما باید توجه داشت که شیطان پرست واقعی از میان همین افراد خواهد بود. نگاهی به تاریخ هم نشان می دهد که این همیشه ثروت مندان بودند که به شدیدترین مخالفت ها با ادیان سامی می پرداختند. آری، این شیطان پرستان بوده اند که همیشه بر زمین حکم می رانده اند.

ولی یک چیز قطعی است و آن هم این که قواعدی که در این کتاب ذکر شده مورد قبول و عمل اکثر افراد قدرت مند روی زمین است. نیز آن که در ذهن هر مرد و زنی که باورش هنوز ابر گرفته است و به دل دین را نمی پذیرد، پتانسیال یک شیطان پرست وجود دارد. باشد که شیطان آن ها نیز از پس پرده ی خیال خارج شود!

www.4mat.com

خاک

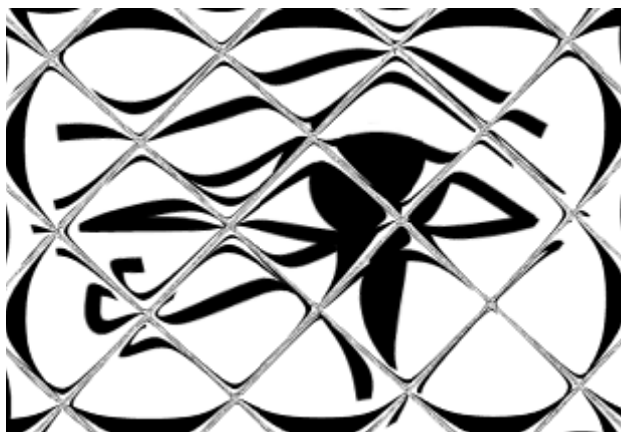
ندای بلیال

اربابی زمین

امروزه بزرگ‌ترین دل‌نگرانی سحر، استعمال آن نیست بلکه پیچ و خم‌های رازگونه‌ی آن است. این جنبه‌ی رازآلود جادو همواره توسط آنانی که ادعای تخصص در سحر را داشته‌اند، تقویت می‌شده. این فرایند پیچیده‌سازی آن چنان پیش‌رفته که هم‌اکنون خود جادوگر را قربانی کرده است و ایشان از عمل به علم خود بازمانده‌اند.

"بلیال" (45) یعنی بی‌سرور، سبیل استقلال محض، خودکفایی و کمال شخصی. بلیال نماینده‌ی عنصر خاک است و در آن است که جادو چنان یافت می‌شود که دو پایش روی زمین است؛ واقعی و محکم. اساس جادو به زودی نشان داده می‌شود.

جادو بخشی از زندگی مردمان پیشین بوده که ادیان ابرهیمی ما را از آن دور کردند تا بتوانند بر ما سلطه‌ی بیشتری پیدا کنند. جادو چیزی جز روش‌های ذهنی برای رسیدن به مقاصد نبوده و نیست. چارچوب جادو مشخص است و حدود آن معلوم. زندگی فیلم‌هالیوودی نیست و جادو از آن چه در فیلم‌ها دیده‌ایم متفاوت است.



تئوری و تمرین جادوی شیطانی

تعریف و هدف



تعریف جادو در این کتاب چنین است: "تغییر در وضعیت یا حوادث به واسطه ی خواست ما به گونه ای که نمی توانستیم با استفاده از روش های عادی به آن تغییر برسیم." ممکن است برخی بگویند که جادو جز روانشناسی عملی ست یا دسته حقایق علمی ای هستند که هنوز بر آن ها آگاهی نداریم. حقیقت آن است که این مطلب تا حدودی درست است. اما باید بدانیم که بسیاری از مثال های جادو قابل درک علمی نیستند و نیز آن که به خاطر آوریم در گذشته علم را جادو می دانستند.

باید گفته شود که هیچ فرقی بین جادو ی سیاه و سفید وجود ندارد. به عبارت دیگر، جادو، سیاه و سفید ندارد! اما در رسوم کلاسیک دینی، جادو ی "سفید" برای مقاصد نوع دوستانه و نیک خواهانه و در کل اهداف "خیر" است؛ حال آن که جادو ی "سیاه" برای خود بزرگ کردن، بدست آوردن قدرت شخصی و در کل اهداف "شر" به کار می رود. ولی حقیقت آن است که هیچ کس، حتی آن ها که خود را جادو گر سفید می دانند، کاری را جز به دلیل حب نفس انجام نمی دهد. هم چنین لباسی که به تن شخصی زیبا ست به دیگری نمی آید. آن چه برای کسی لذت است ممکن است برای دیگری درد باشد؛ همین هم به خوبی و بدی در امور انسانی مصداق می یابد. هیچ جادو گری معتقد به این نیست که آن کاری که می کند برای هیچ کس، حتی خود او، مفید نباشد.

جادو به دو دسته تقسیم می شود: "آیین پرستش" یا "تشریفات مذهبی"، و "آداب غیر آیینی". آیین پرستش شامل عمل به یک مراسم رسمی ست که در مکانی خاص که برای این کار در نظر گرفته شده و در زمان خاص انجام می شود. وظیفه ی اصلی آن سوا کردن احساسات تهییج شده ی شرکت کنندگان در مراسم و جهت خاص به آن ها بخشیدن است، و تبدیل آن به نیرویی قابل انتقال از نظر دینامیکی. شاید بتوان بزرگ ترین مثال ها در این زمینه را مراسم حج دانست که توسط مسیحیان در اورشلیم و نیز مسلمانان در مکه و مدینه انجام می شود؛ این ادیان سامی، چنین آیینی را از پیگن های پیش از خود آموخته اند. "آیین پرستش" بیشتر احساسی ست تا عقلانی از این رو تمام فعالیت های عقلانی-فکری باید پیش از انجام این مراسم، نه در حین آن، انجام پذیرد. گاهی این نوع جادو را، "جادو ی گران تر" می نامند.

آداب غیر آیینی، شامل احساسات بر انگیزته ای ست که به واسطه ی ابزار ها و موقعیت های مختلف حاصل می شود و هنگامی که به کار گرفته می شوند، می توانند "تغییر، با توجه به خواسته های شخصی" ایجاد کنند. در زمان های قدیم این جادو را ممکن بود "جاذبه"، "طلسم"، "افسون" یا "چشم شیطان" بنامند.

حال بد نیست یاد آوری کنیم که اکثر قربانیان دوران سوزاندن جادوگران، جادوگر نبودند بلکه پیرزنان غیر عادی ای بودند که یا به شدت خرافاتی بودند یا آن که نمی توانستند با جامعه خو گیرند. بقیه نیز زنان جوانی بودند که بسیار جذاب بودند ولی با خواسته های جامعه ی دینی خود هماهنگ نبودند. جادوگران واقعی به ندرت گیر می افتادند چرا که در جذب آدمیان و افسون آن ها سر آمد زمان خود بودند. شاید آن چه به مهره ی مار داشتن یاد می شود و به افسون گران منسوب، از همین جا آب می خورد. البته این صفت جاذبه و دیگران را به طمع انداختن یکی از ویژگی های جادوگر موفق مدرن نیز می باشد.

آموختن موثر به کار زدن فرمان "نگاه کن"، قسمت مهمی از آموزش جادوگر است. برای دست کاری در یک شخص، ابتدا باید بتوانیم او را جذب و توجهش را به خود جلب نگاه داریم. سه روشی که به واسطه ی آن ها می توان جادو ی "نگاه" را تحقق بخشند عبارت است از به کار گیری سکس، عاطفه یا شگفتی، یا هر ترکیبی از این ها. جادوگر باید ببیند که در کدام شیوه مهارت طبیعی دارد. دسته ی اول، سکس، بر خود جادوگر آشکار است بدان مفهوم که اگر او دارای جاذبه ی جنسی ست، باید هر آن چه در توان دارد انجام دهد که بر اغوا گری خود بیفزاید و از سکس به عنوان مهم ترین قدرت خود استفاده کند. آن گاه که نظر دیگری را جلب کرد کافی ست که از قدرت سکس برای بهره برداری از دیگری استفاده کند.

دسته ی دوم برای افراد مسن تر است. آن ها بی که در میان مردم به شیرین بودن و آگاهی شهرت دارند و مردم برای مشورت به آن ها رجوع می کنند. نقش همه را دوست داشتن، بهترین پوشش برای این گروه است. گروه سوم شامل آن هایی ست که در رفتار و ظاهر برای دیگران شگفتی آورند. آنان با استفاده از همین حس حساب بردن دیگران از ایشان می توانند به مقاصد خود برسند.

ظاهر خیالی که شخص از خود برای دریافت پاسخ حسی از دیگران می سازند مهم ترین ابزارش در این جادو ست. هر کس که آن قدر احمق ست که بگوید "ظواهر مهم نیست" یک فریب خورده است. قیافه ی خوب داشتن الزامی نیست اما ظاهر نیکو داشتن چرا.

رایحه فاکتور مهم دیگری در این دسته از جادوگری ست. به یاد داشته باشید که حیوانات از آن ها بی که بویی نمی دهند می ترسند و نسبت به آن ها بی اعتماد اند. اما اگر چه ممکن است ما انسان ها، به عنوان حیواناتی دیگر گونه، بسیاری از جنبه های این حس را آگاهانه سر کوب کنیم، بی شک هنوز تحت تأثیر حس بویایی هستیم، همچون هر چهار پا ی دیگری. اگر شما مرد هستید و می خواهید زنی را تحت تأثیر قرار دهید به تراوش های جنسی بدن خود اجازه دهید که در فضای اطراف شما پخش شود و بر جنبه ی حیوانی مان که در تضاد با جامعه ی اطراف ما ست بیفزاید. اگر هم زنی هستید که می خواهید مردی را جذب خود کند نگران این نباشید که بدن شما کاملاً استریلیزه نیست و لای پایتان کاملاً خشک. این تراوشات جنسی را طبیعت با نبوغی ویژه در ما قرار داده است.

آری، جادوگر باید که بتواند از همه ی استعداد ها در تحقق اهدافش بهره ببرد!

سه نوع از آیین های پرستش شیطان



سه نوع مراسم شیطانی وجود دارد که در جادو استفاده می شود که هر کدام پاسخی ست به یک حس پایه ای بشر. اولین آن ها آیین سکس نام دارد.

آیین سکس را غالباً به طلسم یا افسون عشق می شناسند. هدف از انجام چنین آیینی ایجاد علاقه در شخصی ست که شما به او علاقه دارید یا احضار شریکی جنسی که خواسته های شما را بر طرف کند. اما اگر شخص خاصی را در نظر ندارید که بتوانید با خیال بافی در باره ی او به او ج ارگاسم جنسی برسید، شانس موفقیت در این جادو کم می شود. آن چه همیشه در هنگام جادو باید در نظر داشت آن است که آن هنگام که طلسم می اندازیم باید بدانیم که مشوق و خواسته های پنهان ما می تواند در معشوش شدن هدف جادو بسیار موثر باشد. برای مثال یکی از دوستان من به مردی علاقه داشت اما این مرد او را نمی شناخت و مسلماً به او حسی نداشت. زن در طلسم خود افراط کرد و از این رو پس از چند روز به اداره ی پلیس مراجعه کرد که گزارش دهد آن مرد به او تجاوز کرده! یعنی هدف افسون که سکس عاشقانه بود، به خاطر عدم دقت شخص، به تجاوز تبدیل شد.

افسون های خود بزرگ داشتن اگر با مراسم جادو همراه شود، می تواند به افسون شفقت، نابودی یا هر دو تبدیل شود. اگر شما چیزی را آن چنان می خواهید که بدون آن احساس ناراحتی می کنید، بدون ایجاد آزار برای دیگری، آن گاه این جادو به افسون شفقت تبدیل می شود که قدرت شما را افزایش می دهد. اما اگر شما می خواهید یک قربانی را به دام خود بندازید تا از او برای مقاصد خود سود جوید، آن گاه از یک آیین نابودی استفاده می کنید.

نوع دوم آیین مربوط به طبیعتی مهربان است. این جادو برای کمک به دیگران انجام می شود، یا کمک به خود شخص، یا ایجاد شادی یا موفقیت در کار و این قبیل امور. اما باید گفت شیطان پرست همیشه خود را در مرتبه ی اول قرار می دهد و بعد به دیگران کمک می کند.

سومین قدرت بر انگیزتن جادو حس نابودی است. این مراسمی ست که برای خشم، آزار، اهانت، تحقیر یا تنها نفرت انجام می شود. این جادو را نفرین می نامند.

یکی از مهم ترین اصول در عمل به جادو آن است که شخص به نیروی جادو ی خود ایمان داشته باشد. چنان چه مسیح گفت: "اگر کسی ایمان داشته باشد که بتواند کوهی را به فرمان خود جا به جا و آن گاه

بگویند ای کوه تکان بخور آن گاه آن کوه تکان می خورد". البته از سوی دیگر، هر چه قربانی شما به جادو بی اعتقاد تر باشد به نفع شما ست. دلیل آن هم ساده است. آن شخص مراقب رفتار خود و دیگران هست و نمی گذارد که شخصی او را افسون کند و همیشه اوضاع را تحت نظر دارد.

همچنین "روشن فکری" که به این "خرافات" اعتقاد ندارد، ترس خود از ماوراء را به دوش ضمیر ناخود آگاه خود می اندازد؛ از این رو آن را به نیرویی پدیده وار که می تواند موفقیت جادو را چند برابر کند قوت می دهد. بی شک هر بار که تأثیر جادو بی نمایان می شود، بی اعتقاد به صورت خود کار هر گونه ارتباطی بین جادو و نتیجه را رد می کند، به خصوص اگر این جادو در مورد خود او باشد. پس از این رو همیشه به یاد داشته باشید که مهم نیست دیگران چه چیزی در مورد جادو می گویند تا آن جا که بر نتیجه ی جادو شما تأثیر نکند. مردان منطق همیشه تأثیر جادو را "اتفاقی" می دانند.

در کل می توان گفت که چه جادو برای مقاصد سازنده باشد یا نابود گرایانه، موفقیت آن به میزان پذیرش فردی که مورد لطف و برکت قرار می گیرد یا آن که نفرین می شود، بسته به وضعیت، می باشد. در مورد افسون سکس یا لطف، اعتقاد شخص مورد نظر به جادو می تواند در نتیجه بخشی بهتر مفید باشد اما در مورد قربانی نفرین نابودی خیلی بهتر خواهد بود که قربانی به جادو بی اعتقاد باشد چرا که اگر شخصی از چیزی نگران و ترسان نباشد به دنبال چاره ی آن نیز نخواهد بود. هیچ کس از همه چیز آگاه نیست و آیا این ترس مرد منطق از ناشناخته ها نیست که او را به آوردن توجیحات عجیب برای امور ماوراء وا می دارد!

می دانیم که مردان زیادی در سراسر دنیا هر ساله گزارش می دهند که بر روی بدن آن ها همان آثار زخمی که بر روی بدن مسیح که گفته می شود در هنگام به صلیب کشیدنش ایجاد شده، مشاهده می شود؛ که به این پدیده استیگما گویند. و البته حقیقت آن است که این زخمها نتیجه ی احساس عمیقی ست که اینان نسبت به مسیح در خود ایجاد کرده اند، آن گاه چرا باید به این شک کرد که احساس ترس و نابودی عمیق نمی تواند چنین آثار فیزیکی را داشته باشد؟

آیا ما مگر شاهد شفا یافتن مردم از امام زاده های قلبی نیستیم که حتی خود آخوند ها هم آن اشخاص را مجهول می دانند؟!

هشدار به آن هایی که دست به هنر جادو می زنند!

در مورد عشق یا شهوت:
از تمام افسون هایی که فکر می کنید تأثیر بخش است سود برید. در هنگام انجام مراسم سکس نیز اگر مرد هستید، آلت خود را با خورسندی تماماً شهوانی در دیگری فرو کنید و اگر زن هستید با نگاهی حریص و مهلبی حریص تر پذیرای دیگری باشید.

در مورد لطف:

آگاه باشید که هیچ چیز در این دنیا مجانی نیست و اگر می خواهید به کسی چیزی عطا کنید بدانید آن لطف از جای دیگری کم می شود و از این رو مطمئن باشید که از این جادو ی خود پشیمان نمی شوید. جادو را به طور کامل بپذیرید.

در مورد نابودی:
از مطمئن باشید که قربانی شخصی باشد که مرگ یا زندگی او برای شما مساوی باشد تا اگر طلسم انداختید از نتیجه ی کار خود ترسان نشوید.

جادو را شوخی نگیرید و گر نه او شما را به بازی می گیرد!

انجمن مراسم جادو



مراسم جادو می تواند به تنهایی یا در یک گروه انجام شود و باید بسته به جادو نوع آن را مشخص کرد.

مراسم گروهی در تقویت اعتقاد شرکت کنندگان و القاء قدرت حس تأثیر فراون دارد. جمع کردن افراد معتقد به جادو با افزایش اطمینان به نتیجه ی آن گره خورده است. در مورد طلسم نابودی، گاهی مفید است که در حضور دیگر شیطان پرستان مراسم انجام شود تا احساس او تهییج شود. هیچ چیز در این مراسم وجود ندارد که باعث خجالت افراد شرکت کننده در آن شود از آن جایی که خشم نماد نابودی ست و لازمه ی این مراسم. در انجام مراسم شیطانی جای هیچ خجالتی نیست و نه هیچ خود آگاهی مگر آن که این حس به نتیجه بخشی کار کمک کند. مثلاً احساس خجالت در آنی که نقش محراب جادو را بازی می کند مفید است چرا که حس جنسی را بر می انگیزد.

باید توجه داشت حتی در شخصی ترین مراسم هم، قبل از آغاز عمل جادو، باید نیایش های استاندارد ابتدایی در حضور ابزار های ضروری انجام شود. قسمت رسمی مراسم می تواند در همان محلی که آیین شخصی انجام می شود صورت گیرد اما آغاز و پایان مراسم باید مشخص باشد. شروع و پایان مراسم حالتی غیر منطقی و تماماً حسی باید داشته باشد تا شخص بتواند از دنیای خارج قطع رابطه کند و در فضا ی جادو قرار گیرد. از این رو در این مراسم از شمع، صدای زنگ و غیره استفاده می شود تا قوه ی خیال به پرواز در آید و جادو بر نیروی ذهن ما استوار است. مراسم و آیین ها در شیطان پرستی نیز هم چون دیگر ادیان یک هدف دارد: شخص را وارد خلصه کردن و او را به بی خبری موقت بردن! اما یک چیز است که بین شیطان پرستی و دیگر ادیان در این مورد تفاوت حاصل می کند و آن هم علم شخص به چیستی مراسم است. آن مسلمانی که به مسجد می رود و در دعای ندبه زار می گرید و پس از مراسم حسی وصف ناپذیر دارد، نمی داند که همه ی این ها تأثیرات روانی ست و می اندیشد اموری روحانی می باشد! حال آن که شیطان پرست از روانی بودن این جنبه ها اطلاع دارد و می خواهد با استفاده از این ابزار ها خواسته ی خود را در جهتی که خود می پسندد گسترش دهد. پیروان دیگر ادیان خود را فریب می دهند و از به رسمیت شناختن توان نهفته ی خود باز می مانند.

اجزاء تشکیل دهنده ی جادو ی شیطانی

یک: خواستن



اولین لازمه ی یک مراسم جادو، خواستن است! این عامل را به مشوق، وسوسه یا تحریک حسی نیز می شناسند. اگر شما حقیقتاً نمی خواهید نتیجه ی جادو ی خود را شاهد باشید، بهتر است اصلاً به آن اقدام نکنید.

چیزی به عنوان "تمرین" در جادو وجود ندارد. نیز تنها راه آن که جادو پرست بتواند دست به حقه های شگفت زند، داشتن خواست قوی برای انجام آن کار است. اما باید این قضیه یاد آوری شود که جادو در شیطان پرستی جدی ست و نه برای مقاصد "عامه پسند" و "نمایشی". از این رو شیطان پرست واقعی به هیچ عنوان خود را در گیر نمایش هایی چون رقصاندن مداد روی میز نمی کند زیرا مقام شیطان وی را و می دارد تنها به کار هایی که واقعاً خواست او و در جهت تکامل جنبه ی حیوانی او ست توفیق یابد. نیز انرژی لازم برای تغییرت فیزیکی بسیار بزرگ است و هر کسی قادر به تولید آن نیست و اگر باشد در آن مقام خود را مشغول کار های مهم تری خواهد دید. شیطان پرست احمق نیست. او اگر بخواهد مدادی را در هوا معلق کند، به راحتی از چند سیم استفاده می کند یا با چند آینه و وسائل دیگر مردمان را فریب می دهد که گویی مداد به هوا بلند شده؛ به جای این که بخواهد چنان انرژی بزرگی را صرف بلند کردن مداد از روی میز کند، آن را در جهت تسلط ذهنی خود بر دیگران به کار می برد.

کودکان یاد می گیرند که اگر آرزوی چیزی را در دل بپرورانند، به آن می رسند. آرزو داشتن اشاره دارد به خواستن (حال آن که دعا کردن با ترس همراه است). باید همچون کودکان باشیم و آرزو را خفه نکنیم. وسوسه را راهبر خود قرار دهید تا او شما را به دنیایی بهتر رهنمون شود.

اجزاء تشکیل دهنده ی جادو ی شیطانی

دو: زمان بندی



در هر کاری که بخواهیم در آن به موفقیت برسیم باید زمان بندی صحیحی داشته باشیم. این قضیه در مراسم جادو حتی مهم تر هم می شود. بهترین زمان برای آن که شما افسون کنید وقتی ست که هدف شما در ضعیف ترین و پذیرا ترین حالت خود باشد؛ به عبارت دیگر در انفعالی ترین وضعیت ممکن. هیچ فرقی ندارد که شخصی چقدر در اراده اش قدرت مند باشد، وقتی به خواب می رود با دیگران فرقی نمی کند، از این رو بهترین زمان وقتی خواهد بود که هدف جادو خواب باشد.

قسمت های خاصی از خواب دوره ای شخص وجود دارد که وی در آن نسبت به نیرو های خارجی پذیرا تر است. مثلاً وقتی شخصی از یک روز کاری به خانه بر می گردد "چون سگ خسته می خوابد" تا ذهن و بدنش را آرامش دهد. این حالت خواب غالباً شش ساعت به طول می انجامد. بعد از آن شخص وارد حالت رویا می شود که حدوداً دو یا سه ساعت طول می کشد. در همین زمان خواب دیدن است که ذهن پذیرا ترین حالات را دارد.

به عنوان نمونه اگر شخصی در ساعت 11 شب به خواب رود و ساعت 7 صبح بیدار شود، بهترین زمان افسون کردن او ساعت 5 صبح، دو ساعت قبل بیداری او ست.

همچنین باید یاد آوری شود که جادو گر باید در بالا ترین نقطه ی بهره وری خود باشد چرا که او فاکتور فرستنده در جادو ست و پر اهمیت. از همین رو ست که جادو گران را به شب خیزی و شب کاری می شناسند! حالت رویا محل تولد بسیاری از وقایع آینده است. ذهن به منبع نا خود آگاه دست رسی دارد و گویی نوعی رابطه ی غیر محسوس اما بسیار عمیق بین این دو وجود دارد. خود آگاهی، ضمیر نا خود آگاه ما را منبعی خطا نا پذیر می داند و تلقینات به نا خود آگاه در هدایت آدمیان به سمت انجام عمل مورد نظر ما بسیار موثر است.

دیگر وقت ها هم که شخص به خیال بافی مشغول است و زمان را از یاد می برد نیز برای تلقین مناسب هستند.

همچنین اگر هدف ما یک زن است باید دوران قاعدگی او نیز مد نظر باشد. دقیقاً بعد و نیز قبل پریود است که اکثر زنان از نظر جنسی بسیار پذیرا می شوند. پس جادوگر زمان خواب زن در این دوران را مناسب ترین وقت برای القای افکار یا خیالات جنسی می یابد. البته چون مردان اکثراً از نظر جنسی آزاد تر هستند، همیشه در دریافت القاء ها گیرا تر اند. با این حال زمان اعتدال بهارین را می توان زمانی دانست که مردان به اوج حس بر انگیزتگی جنسی می رسند.

اجزاء تشکیل دهنده ی جادو ی شیطانی

سه: تجسم



جوانک عاشقی که کنار تنه ی درختی می نشیند و ساعت ها را به حک کردن شمایل یک قلب روی آن می گذراند و به عشق خود فکر می کند، پسر بچه ای که زمانی طولانی را صرف کشیدن شکل اتومبیل مورد علاقه اش می کند، دختر کوچکی که عروسکی را در دست می گیرد و او را نوزاد کوچک و زیباییش می پندارد. این ها همه جادو گران طبیعی هستند که نا خود آگاه نیروی خیال را به کار می بندند؛ عنصری که بدون آن هیچ جادو بی ثمر نمی دهد. کودکان، بدون آن که از مهارت های هنری و استعداد های خلاق خود آگاه باشند از قدرت تجسم برای تحقق بخشیدن به خواسته هایشان استفاده می کنند. در حالی که انسان های بالغ بسیار بیشتر نسبت به نیرو های خلاق خود منتقد اند. این است دلیل آن که یک جادوگر "ابتدایی" قبیله می تواند از یک شمن برای رسیدن به اهدافش در مراسم جادو استفاده کند. برای او، شمن همان قدر واقعی ست که نیاز هایش. هر چیزی که به بر انگیخته شدن احساس در مراسم کمک کند موفقیت آن را افزایش می دهد. هر تصویری، مجسمه ای، نوشته ای، عکسی؛ نیز موسیقی، معماری محل، استفاده ی از شمع و لباس ها تأثیر فراوان دارد. این ها همگی می توانند خیال را به پرواز در آورند. تجسم می تواند اداره شود، بر پا شود، خلق شود و تغییر داده شود؛ همه بر پایه ی خواسته ی جادو گر. برنامه ی کاری که خیال ترسیم می کند است که به حقیقت تبدیل می شود. مثلاً اگر می خواهید با کسی روزی سکس کنید باید تا می توانید شرایط مشابه را هنگام مراسم تجسم کنید: روی کاغذی آن را بکشید، تصاویر جنسی ببینید، موسیقی تحریک کننده بشنوید یا آن که با کسی سکس کنید تا احساس مشابهی یابید. اگر به دنبال خواسته ای مادی هستید، شکل ها و صدا ها را در اطرافتان چنان به وجود آورید که آن خواسته را القا کند. اگر می خواهید کسی را نابود کنید، به نمایی بپردازید که در آن، شخص مورد نظر را می کشید یا عروسکی از او را بسازید و با نفرت بسوزانید و از این قبیل امور.

اما گفتن یک مطلب ضروری است و آن هم این که تا چه اندازه می توان از ابزار های خارجی برای آزاد کردن خیال استفاده کرد. برای مثال آیا می شود که از قرص های روان گردان استفاده کرد یا خیر؟ پاسخ این است که این مورد هم مانند اکثر موارد دیگر به خود شخص بر می گردد. این یک اصل در شیطان پرستی است: "هر کس هر چه کند، نتیجه ی آن را خواهد دید." چیزی مطلقاً بد یا خوب نمی شود. شیطان پرست باید خود تصمیم بگیرد و بعد از آن به نتیجه ی عمل خود گردن نهد.

اجزاء تشکیل دهنده ی جادو ی شیطانی

چهار: جهت دهی



یکی از مهم ترین عناصر جادو، جهت دهی مناسب به نیرو های جادو گر در راستای تجمع آن ها در هدف افسون است.

خیلی از به اصطلاح جادو گران دست به انجام مراسمی می زنند و بعد از اتمام آن با دستانی لرزان و نگاه هایی نگران، به انتظار اولین نشانه های موفقیت در کار خود می نشینند. آن ها حتی ممکن است زانو زده و برای نتیجه بخشی کار خود "دعا" کنند! اما حقیقت آن است که با این نگرانی تنها شانس خود را برای گرفتن نتیجه ی مطلوب کاهش می دهند. علاوه بر این حتی این تشویش امکان جمع شدن نیرو ها را در محل مناسب کاهش می دهد.

با بی وقفه در مورد شرایطی که مراسم باید در آن انجام می شد شکایت کردن، تنها آن چه که باید نیروی جهت دهی شده ی آیینی باشد ضعیف می شود و پخش و سر در گم. آن گاه که خواستن آن قدر قوی باشد که نیرو ها را در جادو به کار گیرد، دیگر هر تلاشی باید تنها در راستای قدرت مند کردن این خواسته ها در انجام مراسم باشد؛ و تنها در حین انجام مراسم نه بعد و قبل آن.

هدف از مراسم، آزاد کردن جادو گر از خیال هایی ست که او را به بند می کشد و از پرواز آن جلوگیری می کند پس در روزی که مراسم انجام می شود باید از قبل کاملاً آماده باشیم.

آن زنی که افسون عشق می کند ولی در حین آن بی صبرانه منتظر تماس تلفنی دوست پسر خود است یا آن که طلسم نابودی می کند ولی منتظر این است که هر آن، کسی آرامش او را به هم زند و یا آن که از شیطان طلب قدرت می کند ولی به دل از فردای خود می ترسد؛ این ها همه نمونه هایی از انرژی بد جهت دهی شده اند.

در این میان باید دانست که همیشه حس گناه می تواند جهت گیری صحیح جادو را بر هم زند.

اجزاء تشکیل دهنده ی جادو ی شیطانی

پنج: عامل موازنه



عامل موازنه عنصری ست که در مراسم جادو ی مربوط به افسون عشق، شهوت و عاطفه تأثیر می گذارد. این عنصر کوچک است ولی نقش مهمی می تواند ایفا کند. آگاهی کامل از این عامل توانایی ای ست که کمتر جادو گری دارد یا به آن می رسد. این مورد، به سادگی یعنی، شناخت نوع مناسب فرد و موقعیت عملی که جادو در آن بهترین و سریع ترین نتیجه حاصل شود. آگاهی از محدودیت های خویش، حتی برای آن که قرار است ناممکن ها را ممکن کند، می تواند مرز بین شکست یا پیروزی را معلوم کند.

اگر در حین انجام جادو، چه بزرگ چه کوچک، خود را همیشه نا موفق یافتید، به این چیز ها فکر کنید: آیا شما قربانی جهت گیری اشتباه هستید، آیا واقع بینی را کنار گذشته اید و چیزی را می طلبید که ناممکن است؟ آیا می خواهید آن چه را که می توانستید از طرق عادی به دست آورید به واسطه ی جادو حاصل کنید؟ اگر چنین است تا جای گاه خود را شناسید و فاکتور بالانس را به کار نبرید چیزی از پیش نخواهید برد!

تنظیم کردن قابلیت ها و خواسته ها در یک جادو گر توانایی بسیار مهمی ست و چه بسیار از جادوگران که از درک این نکته عاجز اند که نمی شود همیشه به ماکزیم رسید، "نصف یک تکه نان داشتن می تواند بهتر هیچی نداشتن باشد". بازنده ی واقعی آن است که چند هزار دلار در آمد را نمی خواهد چون فکر می کند او لایق میلیون است!

یکی از بزرگ ترین سلاح های جادو گر شناختن خودش است: استعداد ها، توانایی، جاذبه ها و دافعه های جسمی اش و غیره؛ و آن که کجا، کی و با چه کسی می تواند آن ها را به استفاده رساند. مردی که هیچ چیزی ندارد و می خواهد دل دیگری را که همه چیز دارد از آن خود کند مثل مورچه ای ست که از پشت فیل بالا می رود به قصد تجاوز. آن که فکر می کند با انجام یک جادو ی به اندازه ی کافی قوی می تواند همیشه موفقیت حاصل کند، یک قاعده ی اصلی را فراموش کرده: جادو نیز همانند خود طبیعت است، و جادو یی ثمر می دهد که در هارمونی و هماهنگی با خود طبیعت باشد نه بر خلاف آن!



مراسم شیطانی

الف: نکاتی که قبل از انجام مراسم باید مد نظر داشت

- 1- کسی که مراسم را انجام می دهد باید مقابل محراب باشد و سمبل بافمت (40) باید در سراسر مراسم رو به روی او، مگر آن که وضعیت های مراسم چیز دیگری حکم کند.
- 2- اگر امکانش هست محراب رو به دیوار غربی باشد.
- 3- در مراسمی که به تنهایی انجام می شود نیازی به حضور مغ نیست. وقتی نیز که بیش از یک نفر حضور دارند، یکی از آن ها باید نقش مغ را به عهده گیرد. در مراسم تک نفره، خود شخص وظایف مغ را به عهده دارد.
- 4- وقتی کلمات "عظیم باد شیطان" و "چنین باد" در مراسم توسط مغ گفته می شود، دیگر حضار نیز آن ها را بلند تکرار می کنند.
- 5- صحبت کردن خارج از مراسم و هر آن چه نظم آن را به هم زند، از زمانی که زنگ به نشانه ی آغاز مراسم به صدا در می آید تا پایان آن، ممنوع است.
- 6- کتاب بلیال شامل اصول جادو و مراسم است و از این رو پیش از آغاز هر مراسمی، باید آن را به طور کامل خواند و درک کرد.



مراسم شیطانی

ب: سیزده قدم

- 1- لباس مراسم را به تن کنید.
- 2- وسایل مراسم را فراهم کنید؛ شمع ها را روشن کرده و جلوی ورود هرگونه نور خارجی به داخل اطاق را بگیرید.
- 3- اگر از یک انسان به عنوان محراب استفاده می کنید (در غالب میز جادو)، او را در موقعیتی قرار دهید که سر شخص به طرف شمال باشد.
- 4- با به صدا در آوردن یک زنگ، فضا را برای انجام مراسم آماده کنید.
- 5- حال نیایش برای شیطان توسط مغ، چنان چه در کتاب لویاتان آمده است، بلند خوانده می شوند. شرکت کنندگان هر نام نیایش را پس از مغ تکرار می کنند.
- 6- از جام بنوشید.
- 7- شرکت کنندگان پاد ساعت گرد به دور محراب می چرخند و مغ با خنجر خود اشاره کنان به چهار جهت اصلی می گوید: شیطان را از جنوب، لوسیفر را از شرق، بلیال را از شمال و لویاتان را از غرب فرا می خوانم.
- 8- مغ، بسته به نوع مراسم، شهوت، عاطفه یا نابودی، یکی از فرا خوان های شیطانی را اجرا می کند.
- 9- در صورت اجرای یک مراسم تک نفره، این قدم بسیار مهم است. تنهایی توانایی ابراز پنهانی ترین خواسته ها را به ما می دهد و از این رو هیچ چیزی را نباید در خود نگاه داریم. در این مرحله است که برنامه ی کاری شما مشخص می شود.

برای افسون کردن جهت مقاصد جنسی یا برپایی موقعیت رضایت شهوانی

محل محراب را ترک کنید و به جایی روید که برای شما بیشترین یاد آوری جنسی را داشته باشد. سپس برای تجسم موقعیت جنسی مورد نظر خود از تمام امکانات مناسب استفاده کنید. فراموش نکنید که شما پنج حس دارید پس خود را به یکی محدود نکنید:

الف: استفاده از تجسم تصویری.

ب: تجسم نوشتاری مثل داستان، نمایش نامه و این قبیل امور.

ج: انجام دادن فیزیکی آن چه می خواهید به آن برسید مثلاً اگر هدف جادو سکس با شخص خاصی ست، می توانید با تظاهر به آن و جلق زدن، شرایط را برای خود شبیه سازی کنید یا شرکت در یک نمایشی که در آن، شرایط برای شما القا شود.

د: به کار بردن هر بویی که شما را به شخص یا موقعیت مورد نظر نزدیک کند.

ه: هر صدایی در زمینه که به شما در نزدیکی به حالت تجسم یاری رساند.

احساس جنسی عمیق باید در این مرحله همراه باشد، و بعد از رسیدن به تجسم قوی لازم، باید به ارگازم تا حد ممکن قوی دست یافت. پس از رسیدن به این ارضای جنسی، به اطاق انجام مراسم باز می گردیم.

برای اطمینان حاصل کردن از موفقیت یا کمک به کسی که او را دوست می داریم

در فاصله ی مناسبی از محراب قرار بگیرید و با تجسم قوی از آن که می خواهید کمکش کنید، خواسته ی خود را به زبان خود بیان کنید. کاملاً احساس راحتی کنید و هر آن چه باید به زبان آورید.

برای نابودی یک دشمن

باید نزدیک محراب بایستید مگر آن که دلیل خوبی برای دور شدن از آن دارید مثلاً در صورت حضور قربانی، نزدیک او قرار گیرید. با ایجاد تمثیلی از قربانی، آن طور که می خواهید به نابود کردن آن بپردازید:

الف: عروسک مانندی از قربانی خود درست کرده و با نفرت سوزنی را در نواحی مختلف آن وارد کنید.

ب: ایجاد تجسم گرافیکی از چگونگی نابودی قربانی.

ج: ایجاد نوشته ای که در آن نابودی قربانی بیان می شود.

د: گفتگویی خیالی با قربانی که در آن زجر دادن قربانی شرح داده می شود.

ه: آزار رساندن به قربانی به طور غیر مستقیم از هر راه ممکن.

نفرت عمیق باید با این قدم از مراسم همراه باشد. هیچ عملی نباید در جهت توقف این خشم انجام شود مگر آن که در انجام مراسم اختلال ایجاد کند.

10- اگر خواسته ها نوشته شده باشد، به واسطه ی مغ خوانده می شوند و سپس در شعله ی شمع سوزانده می شود. عبارت "عظیم باد شیطان" پس از هر در خواستی خوانده می شود و حاضرین آن را تکرار می کنند.

- 11- اگر خواسته ی نوشته نشده ای هم وجود دارد، شرکت کنندگان آن را هم اکنون با مغ در میان می گذارند. سپس مغ آن ها را به زبان خود می آورد و آن گاه شرکت کنندگان "عظیم باد شیطان" را پس از مغ تکرار می کنند.
- 12- کلید های نوشته شده به زبان انوخیم توسط مغ خوانده می شود، به عنوان نشانه ای از قدردانی به نیرو های تاریکی.
- 13- زنگ به صدا در می آید و عبارت "این چنین انجام شد" از زبان مغ، پایان بخش مراسم خواهد شد.

ختم مراسم



مراسم شیطانی

ج: وسایل استفاده شده در مراسم

نحوه ی لباس پوشیدن

ردا های سیاه را مردان می پوشند. می توانند یک تکه یا دو تکه باشند و اگر شخص بخواهد می تواند صورت را نیز بپوشاند. هدف از پوشاندن صورت آن است که فرد بدون نگرانی احساسات خود را بیان کند. زنان نیز لباسی می پوشند که از نظر جنسی تحریک کننده باشد. در صورت امکان نشان های بافتمت یا پنج ضلعی شیطان نیز به گردن آویخته می شود. مردان لباس خود را قبل از ورود به اطاق مراسم می پوشند و بهتر است که رنگ آن سیاه باشد چون این رنگ نماد قدرت های تاریکی ست. زنان لباس تحریک کننده بر تن می کنند تا احساسات مردان را بر انگیزند و از این طریق انرژی های آنان را بیشتر بر انگیزند.

محراب

محراب های اولیه آدمی، از گوشت و خون بوده اند و غرایز طبیعی آدمی اساس دین های ابتدایی. ادیان بعدی سامی از آن جهت که سیرت های او را گناه آلود نشان دهند، محراب زنده ی او را به تگه های سنگ و فلز تبدیل کردند.

شیطان پرستی دین بدن است تا روح؛ از این رو محرابی از "بدن" در مراسم شیطان پرستی استفاده می شود. غالباً از زنی لخت در مراسم استفاده می گردد چون زن اکثراً عنصر پذیرا ست و نماینده ی زمین هم هست.

با این حال در برخی موارد استفاده از زن لخت غیر عملی ست، از این رو او می تواند پوشیده یا نیمه پوشیده هم باشد. اگر از محراب انسانی استفاده نشود از همان محلی که قرار بود شخص بر روی آن بخواند جهت قرار دادن وسایل استفاده شود. اگر گروه انجام دهنده ی مراسم پر تعداد باشد، محراب می تواند سه تا چهار پا ارتفاع و پنج و نیم تا شش فوت طول داشته باشد. اگر این سایز عملی نباشد یا مراسم

کوچک تر است، هر چه حاصل شد بی مورد است. اگر محراب انسانی بود، از بک میز دیگر در نزدیک مغ برای قرار دادن وسایل روی آن استفاده می شود.

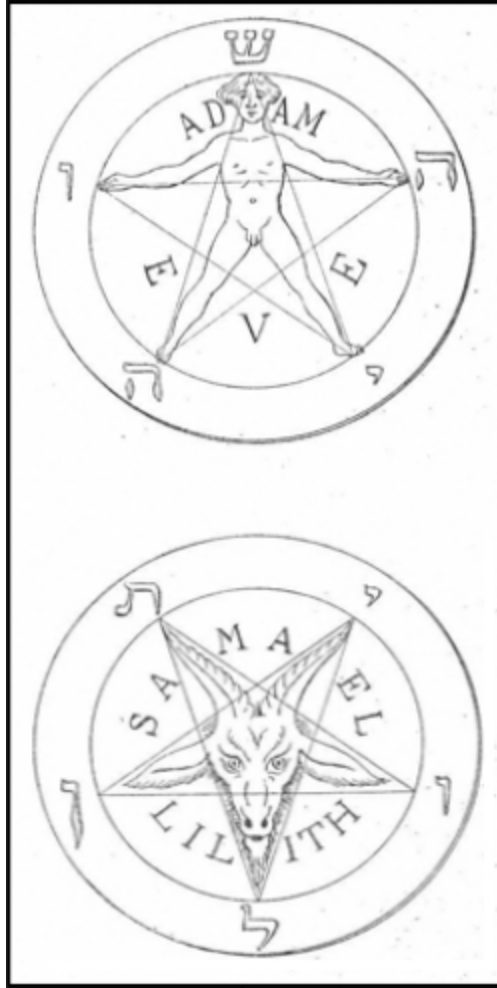
سمبل بافمت

سمبل بافمت به دست شوالیه های معبد استفاده می شد. در راستای تاریخ، این سمبل با نام های متفاوتی خوانده می شده است. از آن جمله می توان به: بز مندرس(47)، بز هزار جوان(48)، بز سیاه، بز یهودا، و شاید مناسب ترین بز طلّیعه(49).

بافمت نماینده ی قدرت تاریکی ست که با شهوانی بودن بز ترکیب شده است. در شکل اولیه ی این نماد، پنج ضلعی شامل مردی ست که سر و دست و پای او به پنج جهت اصلی اشاره می کند- نمادی از طبیعت روحانی انسان. در شیطان پرستی نیز از این پنج ضلعی استفاده می شود اما چون در این فکر جنبه ی شهوانی انسان مد نظر است، یا جنبه ی مخالف روحانی، پنج ضلعی معکوس شده است تا به کمال در سر بز نیز جای گیرد. شاخ های او نماد دو گانگی هستند که به نشان مبارزه طلبی به سمت بالا اشاره می کنند. سه جهت معکوس شده ی دیگر هم نافی تثلیث است. نماد بافمت بالای محراب روی دیوار جای می گیرد.



شکل دوم: نماد بافمت



شکل سه: عبری نوشته شده داخل دایره ی بزرگ برگرفته از آموزه های جادویی "کابالا" (50) ست و "لویاتان" خوانده می شود

شمع ها

شمع هایی که در مراسم شیطان پرستی استفاده می شود نماینده ی نور لوسیفر - حامل نور، روشن فکری، شعله ی زنده و خواست محکم هستند.

تنها شمع های سیاه و سفید در مراسم شیطانی استفاده می شود. با این حال شمع سفید تنها باید یکی باشد. برای تعداد شمع سیاه محدودیت نداریم، اما حداقل باید یک شمع سیاه در سمت چپ محراب به نمایندگی قدرت های تاریکی و راه های دست چپی وجود داشته باشد. بقیه ی شمع ها نیز هر جا که روشنایی لازم باشد روشن می شوند. یک شمع سفید هم در سمت راست محراب برای یاد آوری دروغ ادیان دست راستی روشن می شود. هیچ منبع نوری دیگری جز شمع ها استفاده نمی شود.

شمع سیاه نماینده ی قدرت است و برگه ی خواسته های نیک افراد شرکت کننده در آن سوزانده می شود. شمع سیاه هم برای نابودی دشمنان است و برگه ی نفرین ها در آن سوزانده می شود.

زنگ

اثر خورد کننده ی صدای زنگ در آغاز و پایان مراسم استفاده می شود. مغ زنگ را نه بار به صدا در می آورد، دور محراب به صورت پاد ساعت گرد می چرخد و به چهار جهت اصلی اشاره می کند. این عمل یک بار در آغاز مراسم انجام می شود تا فضا را از هر نوع صدای خارجی پاک کند، و بار دیگر در انتهای مراسم تا آن چه را در طول مراسم انجام شده یاد آور شود و خاتمه ی مراسم اعلام گردد.

جام

در مراسم شیطانی، از جام جهت نمایندگی "جام وجد" (51) استفاده می شود. در اصل، جام باید از جنس نقره ساخته شده باشد، اما اگر چنین جامی در دست نبود، می توان از شیشه یا هر جنس دیگری، به جز طلا، استفاده کرد. دلیل آن است که جام طلا را در مراسم ادیان دست راستی استفاده می کنند. ابتدا مغ است که از جام می نوشد و سپس شرکت کنندگان مراسم. در مراسم تک نفره، خود شخص همه ی جام را سر می کشد. نکته ی آخر آن که آن چه در جام ریخته می شود باید مورد توفیق همه ی شرکت کنندگان در مراسم کوچک، و اکثریت در مراسم بزرگ باشد.

اکسیر

اکسیر زندگی یا آن چه که آن را شبیه سازی می کرد، توسط پیگن ها استفاده می شد ولی این رسم به دست اعتقاد مسیحی به فساد کشیده شد و "شراب مقدّس" جایگزین آن شد. در اصل، نوشابه ای که در مراسم پیگن ها نوشیده می شد، احساس آرامش ایجاد می کرد و حس خفته ی شرکت کنندگان را بر می انگیخت. شیطان پرستی خدایان خود را قربانی نمی کند، چنان چه دیگر ادیان انجام می دهند. چنان چه می دانیم، شراب نوشیده شده در مراسم مسیحی نماینده ی خون مسیح است. شیطان پرست آدم خوار نیست! و از این رو، نوشیدنی مراسم مذهبی را به اصل هدف خود باز می گردند. از این رو، استفاده از شراب الزامی نیست، بلکه هر آن چه بیشترین شعف را به اعضا می دهد. این نوشابه دقیقاً بعد از نیایش شیطان نوشیده می شود.

شمشیر

"شمشیر قدرت" نماینده ی نیروی مهاجم است و به عنوان تشدید کننده و ادامه دهنده ی بازویی ست که به جهت ها اشاره می کند. شمشیر در دست مغ خواهد بود و برای اشاره به سمبل بافمت در هنگام نیایش شیطان استفاده می شود. همچنین، چنان که در قدم های مراسم اشاره شده، هنگام فرا خواندن "چهار شاهزاده ی دوزخ". نیز از شمشیر برای اشاره به درخواست نامه ها و نیز قرار دادن آن ها در آتش شمع استفاده می شود. همچنین هنگامی که افراد به صورت شفاهی مطلب خود را بیان می کنند، مغ باید با شمشیر خود به آن ها اشاره کند. در مراسم تک نفره، می توان به جای شمشیر از خنجر استفاده کرد.

آلت ذکور، فالوس

فالوس نماد حاصل خیزی و باروری در فرهنگ پیگن ها ست که تولید و نیرومندی را نشان می دهد. فالوس که همان تجسم آلت تناسلی مرد است، در هنگام مراسم توسط دستیار مغ در دو دست نگاه داشته می شود و به نشانه ی برکت دو بار در هر جهت اصلی، همراه حرکت شمشیر مغ، تکان داده می شود. استفاده از فالوس فقط در مراسم بسیار رسمی الزامی ست.

در خواست نامه ها

در خواست نامه ها باید در کاغذ هایی نوشته شود که تا حد ممکن با طبیعت سازگار باشد. بهترین نوع کاغذ، آن است که از پوست گوسفند ساخته می شود. با این حال باز باید یاد آوری شود که هیچ حیوانی به خاطر مراسم قربانی نمی شود. این در خواست نامه ها توسط مغ خوانده می شود و در آتش شمع سوزانده می شود. این در خواست نامه ها قبل از آغاز مراسم، اگر دعای خیر اند در سمت چپ محراب و اگر نفرین اند در سمت راست آن، جای می گیرند.

۱۳۸۵/۰۵/۰۳

آب

ندای لویاتان

دریای خروشان

قله های پرشور وجد حسی یا درد های سرکش تشویش می تواند از طریق کلام حاصل شود. اگر قرار باشد مراسم جادو تمامی آگاهی های حسی را به خدمت بگیرد، باید صدا های شایسته طلب شوند. البته این صحیح است که "فریاد عمل از لغات بالا تر است" اما کلامات می توانند یادمانی از افکار باشند. در این قسمت سعی شده است نیازی که در میان محافل شیطان پرست برای در دست بودن متنی حسی برای ارجاع در حین اجرای مراسم بود بر طرف شود. نیایش هایی که در زیر می آید، همین مقصود را دنبال می کنند.



نیایش شیطان

(52)

به نام شیطان، حاکم زمین و پادشاه جهان، من به نیرو های تاریکی فرمان می دهم که قدرت های خویش
به من تقدیم کنند.

در های جهان خود بگوشایید و مرا همچون برادری به استقبال آیید.

به من عطا کنید لطف هایی را که از آن سخن می گویم.

من نام تو را همچون نام خود گزیدم! من همچون حیوان اول می زیم و با زندگی گوشتی در هم آمیختم! من
زیبا را می ستایم و خراب را نفرین می کنم.

و به اسم همه ی خدایان، من فرمان می دهم که آن چه می گویم انجام شود.

بر خیزید و جلو آیید و با انجام امرم نام خویش پاسخ دهید.

اسامی مقدّس

این اسامی به قرار زیر اند که در هنگام مراسم باید از بر خوانده شوند. البته مغ می تواند بسته به نوع مراسم تعداد محدودی را بر گزیند و از بر بخواند. این خواندن باید موزون باشد. در زیر از فنتیک لاتین استفاده شده تا خواندن نام ها آسان تر باشد.

Abaddon	Euronymous	O-Yama
Adramelec	Fenriz	Pan
Ahpuch	Gorgo	Pluto
Ahriman	Haborym	Proserpine
Amon	Hecate	Pwcca
Apollyn	Ishtar	Rimmon
Asmodeus	Kali	Sabazios
Astaroth	Lilith	Sammael
Azazel	Loki	Samnu
Baalberith	Mammon	Sedit
Balaam	Mania	Sekhmet
Baphomet	Mantus	Set
Bast	Marduk	Shaitan
Beelzebub	Mastema	Shamad
Behemoth	Melek Taus	Shiva
Beherit	Mephistopheles	Supay
Bilé	Metztli	T'an-mo
Chemosh	Mictian	Tchort
Cimeries	Midgard	Tezcatlipoca
Coyote	Milcom	Thamuz
Dagon	Moloch	Thoth
Damballa	Mormo	Tunrida
Demogorgon	Naamah	Typhon
Diabolus	Nergal	Yaotzin
Dracula	Nihasa	Yen-lo-Wang
Emma-O Nija		

نیایش در جهت افسون شهوت



جلو آی، ای شاهزاده ی تاریکی و حضورت را آشکار کن. من ذهنم را بر رئوس پر فروغی متمرکز کرده ام، با شهوت منتخب لحظه های پر باری که با حرارت می

درخشد، در حبایی باد کرده!

پیام آور خرسندی های شهوانی را نزد من آر و بگذار این نیاز های تاریک و پر هوس من در کردار ها و جریانات آینده به خود شکل گیرد.

بگذار چشم مشتری نشان تحقق آرزوی های من باشد و بدن از گوشت ساخته شده را در "احضار" من بجنباند.

من تمام سمبل ها و چاشنی های بودنم را گرد آوردم و تصویر خلقت من همچون کودکی در رحم مادر، چشم دارد تا از پشت برده ی نیستی به در آید.

بصیرت من باشد که به حقیقت پیوندد و از طریق قربانی که تقدیم می کنم، زوایای اولین بعد، جوهر سومین شود.

خارج شو به درون خالی بودن شب و ذهنی را سوراخ کن که پاسخ می دهد به راه هایی که به بی خیالی پست می انجامد.

(مرد)

عصای من راست است! نیروی نفوذ سم من باشد که حرمت ذهنی که از شهوت تهی ست را بشکند! و چنان که دانه می افتد در خاک و ریشه می دهد، فکر من نیز در ذهن او نفوذ کند و او نا امیدانه ریشه دادن خواسته ی من را شاهد باشد! به نام خداوند بزرگ، پن، باشد که افکار پنهانم در حرکت بدن ها در جهت هوس من قرار گیرد.

جاوید شیطان

(زن)

چکه های عصاره ی من از شکاف مشتاقم، باشد که چون گرده ای که مغزش را خمار می کند عمل کند و فکری که از شهوت تهی ست باشد که با دیوانگی در آمیزد. و چون اوج من رسید، شگفتی آغاز گردد؛ و آن بدنی که من می خواهمش، در آغوشم گیرد. به نام خدای بزرگ بابل، باشد که هوس من به ثمر رسد! جاوید شیطان

نیایش در جهت طلسم نابودی



هان! صدا های توانا ی انتقام من سکون فضا را می شکند و خشم من چون زنجیر روح را به بند می کشد. من به ماشینی هول ناک نابودی می مانم و می درم هر چه را که بر

سر راه من می ایستند!

شعله های نفرت من او را می سوزاند و کینه ی من زبانه می کشد و مغز او را بخار می کند. نابود شو، پست مایه ی بی مقدار!

من پیام آور سرنوشت را فرا می خوانم تا بشکافد آن قربانی را که من انتخاب کرده ام، با خرسندی ای ترسناک! سکوت، آن کلاغ بی صدایی ست که از مغز او نوک زنان می خورد و این طلسم من است که بر سر او همیشه خواهد نشست و نوک کلاغ من را می بیند که چشمان او را بیرون می کشد.

جلو بیا به اسم "آبادن" و او را که من نامش را به رمز می گویم، نابود کن!

ای برادران گرامی شب، شما یی که به مکان من آرامش می دهید، شما یی که بر می خیزید از ترس های آدمیان؛ به حرکت آیید و آشکار شوید! خود را در برابر چشمان نفرین شده ظاهر کنید و او را از ترس در جای خود خشک و نگاهش را در نگاهتان سرد!

زبانش از حلق بیرون کشید و گلویش را پر کنید از کثافات! ریه هایش را از دود های نا شناخته سوراخ و دلش را از زندگی خالی کنید!

از این لحظه او را هیچ نمی بینم!

جاوید شیطان

نیایش در جهت افسون مهر



با صدایی پر مهر اما محکم و مطمئن، فریاد می زنم تا بشنوی!
ای شاهزاده ی تاریکی، ای راه دار به دل دیده! تکان خور و ظاهر شد! خود را در
وجود پر قدرتت به من بنما! من به نمایندگی از آنی آمده ام که معتقد است و به او آسیب رسیده.
او را پشت دیوار حمایت خود قرار ده و مگذار خشم و نابودی او را فرا گیرد!
بگذار تا کسی که بر ضد آن که ما عزیز می داریم می جنبد، از وجود و هستی محروم شود. عزیز ما را
از طریق آب و خاک و آتش و هوا یاری کن تا آن چه از دست داده را باز یابد.
مغز استخوان او را به آتش خود قوی کن که او رفیق راه دست چپ است!
از طریق قدرت شیطان بگذار تا زمین و لذت هایش دو باره به عزیز ما رو کند!
دشمن او را گنگ کن، به هر شکل، و او را از هر آن چه نیرو مندش می کند یا شادش می نماید بی بهره.
به هیچ بخت بر گشته ای اجازه نده که سد راه او شود، چرا که او از ما ست و از این رو باید گرامی داشته
شود.
او را به قدرت باز گردان، و نیز به لذت و او را به موقعیتی برسان که شایسته ی یک شیطان پرست است.
به او نور خویش عطا کن و او را با تابش بی مانند خود جدا از دیگران و چشم ها را به او بدوز تا او را
احترام کنند.
او را دوست مدار و این است آن چه شیطان پرستان می خواهند، به نام شیطان، او که تمام بزرگی ما از او
ست.
چنان چه شیطان حکم می راند، شهوت نیز بر انسان حاکم است. تو را می خوانیم و می خواهیم که ما را
اجابت کنی!

جاوید شیطان

سیزده کلید

کلید اول، اعلانی ست از سوی شیطان که اصول قوانین علوم دین دنیوی را بیان می کند و نیز قدرت های جاوید را که جهان را در کنترل خود دارند و بر بدن ها حاکم اند.

برای ادای بیعت با عمیق ترین شهواتی که ادامه ی زندگی را ممکن می سازد، کلید دوم، این به رسمیت شناختن ارث زمینی ما را می گسترده.

کلید سوم، یاد آور رهبری زمین است به دست آن شیطان پرستانی که در طی قرون سروری زمین و مردمانش را داشته اند.

کلید چهارم به چرخه ی دوران در طول زمان اشاره می کند.

کلید پنجم، به تصدیق جایگاه مغ ها و جادو گران عصر گذشته می پردازند.

و ششمین از ساختار و فرمی سخن می گوید که مسجد سیاه بر آن استوار است.

کلید هفتم ستایش شهوت است، بیعت با دلیری و وجد در شور شهوت رانی.

هشتمین از آمدن عصر جدید شیطان می گوید و نهمین به ما در مورد سوء استفاده از ابزار جادو هشدار می دهد. حفاظتی ست در برابر ارزش های دروغی.

دهمی خشونت می زاید و بی رحمی. استفاده از آن خطرناک است مگر آن که شخص چگونگی ایمن کردن خود را بداند.

یازدهمین آمدن مرگ را اعلام می کند و رابطه ی پس از مرگ را و فرا خواندن مرگ.

کلید دوازدهم بیرون ریختن رنجش های آدمی ست در راستای نیاز تهی بودن انسان است و زجر را فرا می خواند.

کلید سیزدهم از رنجاندن آنانی می گوید که لذت سکس را از خود محروم می کند.

چهاردهمین کلید فرا خوانی ست برای انتقام و برقراری عدالت.

کلید پانزدهم راه حل پذیرش و درک اساتیدی ست که کارشان اداره ی افکار آنانی ست که به دنبال خداوند روحانی اند.

شانزدهمین کلید تضاد های شگفت زمین را به رسمیت می شناسد و هفدهمین از نابودی از طریق فاش کردن می گوید.

هجدهمین کلید در های دوزخ را می گشاید و لوسیفر را فرا خوانده و برکتش را به بار می آورد.

و کلید آخر تاب آورنده ی تعادل طبیعت بر روی زمین است، قانون عقل معاش، و قانون جنگل. این کلید نفرین را به آنانی که زندگی را بر خود سخت می گیرند فرود می آورد و برکت را برای عاشقان زندگی! این کلید ها در قسمت ارجاعات به دو زبان انگلیسی و انخیان(53)، که کهن ترین زبان جادو ست، آمده است(54). (55)

ضمیمه ی یک

666

پیرامون این سمبل که امروزه نمادی شناخته شده برای مجامع شیطان پرستی ست تعبیر های متفاوتی وجود دارد که به بیان آن ها می پردازیم.

یکی از مصطلح ترین تئوری ها آن است که این سمبل به نرون(1)، یکی از سر سخت ترین دشمنان مسیحیت که در سال 68 پس از میلاد خود کشتی کرد باز می گردد. موضوع از این قرار است که وقتی لقب این امپراتور(2) به زبان آرامی، که کتاب مکاشفه ی یوحنا به آن نوشته شده بود، برگردانده می شود معادل عدد 666 خواهد شد.

اما این سمبل به نام افراد دیگر نیز نسبت داده شده است. مثلاً به پاپ لئو ی دهم(3). مایکل استایفل (1486-1567)(4) در این باره می گوید که اگر آن دسته از حروفی که در زبان رومی معادل عددی دارند را در اسم این پاپ در نظر بگیریم به عدد 666 می رسیم(5).

البته این قبیل انتساب ها برای دیگر نام ها، از اکثر پاپ ها گرفته تا آدلف هیتلر هم صورت پذیرفته(6). تئوری دیگر به کتاب عهد جدید(7) باز می گردد. قسمتی از این کتاب "مکاشفات یوحنا"(8) نام دارد که توسط یوحنا(9)، صاحب یکی از چهار انجیل رسمی کلیسا، نوشته شده. در آن کتاب، وی ادعا می کند که آخر الزمان را دیده و به شرح وقایع آن می پردازد. این کتاب، آخرین نوشته ی کتاب مقدس مسیحیان نیز هست.

جریان از این قرار است که چون عدد شش متناسب است با ششمین روز خلقت، و در آن روز انسان خلق شد، آن گاه عدد 666 نمادی خواهد شد از تکریم ترد شدن انسان از درگاه خداوند. نیز این عدد، عدد حیوان(10) یا "شماره ی انسان" دانسته شده و از این رو در کل سمبلی ست برای شوریدن انسان نسبت به خدا؛ روی برگرداندن از او.

پس شماره ی انسان، 666، بر سر و دست راست افرادی که می خواهند از خدا روی گردانند نوشته شده. البته این مفهوم صرفاً لفظی به حساب نمی آید چون می دانیم در یهودیت، پایه ی مسیحیت و اسلام، سر نماد ذهن، فکر و خواسته است و دست راست نمادی از قدرت و عمل. پس اگر شما حامل عدد حیوان هستید، ذهن و قدرت شما در اختیار حیوان خواهد بود. به طور خلاصه خود را وقف حیوان بودن کرده اید و چیزی را انتخاب کرده اید که مخالف خواست و انتخاب خدا ست. یوحنا چنین می گوید(11):

"... و من بر ساحل دریا ایستادم، و حیوانی را دیدم که از دریا خارج می شود، هفت سر و ده شاخ داشت و بر شاخ هایش ده تاج و بر بالای سر هایش نام کفر. حیوانی که من دیدم شمایل پلنگ داشت و دستان خرس و دهن شیر و ازدها قدرت خود به او داده، و سرش را دیدم که زخمی مرگ بار داشت ولی شفاء یافت و تمام مردمان جهان به دنبال او افتادند، و آن ها ازدهایی را که به حیوان قدرت داده بود می پرستیدند و او می گفت که کیست که به جنگ حیوان آید؟! و به او دهانی داده شده بود که به کفر نیرومند بود و او 42 ماه حکم راند... و به او قدرت آن داده شده بود که بر تمام قدیسان غلبه کند... و من حیوان دیگری دیدم که از زمین خارج می شود و دو شاخ داشت همچون بز و چون ازدها آتش می زد... و او قدرت حیوان قبل خود

را درون خویش زنده کرد... و او کار های شگفت می کرد... تا کوچک و بزرگ، فقیر و غنی، آزاد و در بند، در دست راستشان یا بر پیشانیشان نشانی در یابند، و آن که هیچ کس نه خرد و نه فروشد، تا نجات آن که نشان، اسم یا عدد حیوان بر خود دارد. خرد این ست، بگذار آن که شناخت دارد عدد او را بشمارد: که این است شماره ی انسان؛ و آن شش صد و ششت و شش است..."

یک تئوری دیگر هم هست که به زمان دانیال از عهد عتیق و شهر بابل بر می گردد. مردم این شهر 37 خدا را می پرستیدند که قوی ترین آن ها نمادش خورشید بود و خدایان کم اهمیت تر را با ماه و دیگر ستارگان و سیارات نشان می کردند. چون مردم اعتقاد داشتند که اعداد بر خدایان قدرت دارند پس به هر خدا عددی نسبت داده شد. به خدایان کم اهمیت تر اعداد 1 تا 36 داده شد و از این رو ترکیب آن ها به 666 رسید که برای بزرگ ترین خدا مقرر شد. مردم بابل نه تنها این خدایان را می پرستیدند بلکه از آن ها ترس داشتند و از این رو طلسم هایی را ساختند که ایشان را از خشم خدایان حفظ کند. آن ها ماتریسی شش در شش ساختند و اعداد 1 تا 36 را در هر سطر به گونه ای جا دادند که مجموع این شماره ها 111 و در کل ماتریس 666 را حاصل کند.

اما آن که به مصطلح شدن این عدد در شیطان پرستی نوین یاری کرد شخصی به اسم آلیستر کرولی (12) بود. او در زمان خود در جوامع شیطان پرست پذیرفته نشد و از این رو به شکل دهی یک ایمان شخصی رو آورد و آراء خود را در "کتاب قانون" (13) خود نوشت که معتقد بود فرشته ی نگهبانش آن را به وی القاء کرده است.

این کتاب سه چار چوب زمان را تعریف می کند که در درازای تاریخ جهان اتفاق می افتد. قالب اول وقتی بود که جهان به دست زنان حکومت می شد، ایزس (14) الهه ی حاصل خیزی در مصر. قالب دوم زمانی که توسط مردان حکومت می گردید، از پریس (15) خدای مصر قدیم. اما با توجه به اسطوره شناسی مصر، این دو خدا کودکی داشتند که نامش هروس (16) بود. این فرزند در واقع چار چوب جدید و آخر آلیستر را نمایندگی می کند. آلیستر معتقد بود ذهن این کودک به دست دیو ها ست و از این جهت دوران شر در پیش است.

آلیستر در باره ی 666 تجربه ی جالبی داشت که او را در جلو راندن عقیده اش یاری کرد. یک روز زن آلیستر در خواب به سخن در آمد و گفت: "آن ها تو را انتظار می کشند" و افزود: "او، که منتظر است، هروس است". آن گاه همسر آلیستر او را به موزه ای راهنمایی کرد و به محلی که در آن تصویری از هروس وجود داشت. آلیستر ناگهان می بیند که شماره ی آن تصویر 666 می باشد. آلیستر از آن پس در تبدیل این عدد به سمبل شیطان پرستی کوشش بسیار کرد.

در نهایت باید خاطر نشان کرد آن چه مهم است پذیرفته شدن این نماد در میان گروه های شیطان پرست است و به همین جهت، فارغ از این که این سمبل نخستین بار از کجا آغاز شده، استفاده از آن در مراسم شیطان پرستی بی مانع است.

ضمیمه ی دو

یزیدی

(1)

یزیدی یا ایزدی را پیروان کوچک ترین شاخه ی یزدانیسم، دینی کهن با ریشه های هندو-اروپایی می دانند. ایشان مردمانی غالباً کرد زبان اند و در موصل عراق ساکن. جمعیت یزیدیان در عراق را 500000، در آلمان 60000، در ارمنستان 39000، در روسیه 31273 و در سوریه 25000 تقریب می زنند.

ریشه های یزیدیان به دوران پیش از تاریخ در خاور میانه باز می گردد. اگر چه یزیدیان به کردی تکلم می کنند، می توان تأثیر زیاد فرهنگ اسلامی و مسیحی را در فرهنگ آنان دید. برخی محققان نام یزیدی را از کلمه ی ایرانی یزاتا، به مفهوم وجود پاک، می دانند. برخی دیگر هم این اسم را بر گرفته از نام خلیفه ی اموی. خود یزیدیان بر این باور اند که نام شان از کلمه ی یزدان به معنای خدا گرفته شده است. دین یزیدی چند لایه است: تصورات و تأثیر صوفیه در ادبیات آنان آشکار است حال آن که اسطوره شناسی آن ها غیر اسلامی ست. جهان شناسی آن ها نیز به ادیان کهن پارسی می ماند.

کلمه ی تائوس، که خدای یزیدیان است، از ریشه ی هندو-اروپایی دیائوس می آید. هندو-ایرانیان قدیم ارواح پدران و پدر بزرگان خود را گرامی می داشته، می پرستیدند. آن ها همچنین به "دیو پیتار" معتقد بوده او را "پدر خدا" می دانستند و نیز به بسیار دواس های دیگر ایمان داشتند و آن ها را نماینده های قدرت طبیعت می خواندند. بعد ورود زرتشت، ایده ی اهورامزدا(ابر خدا) نگاه داشته شد ولی دیگر خدایان چون "دواس" مردود دانسته شدند. با گذشت زمان، زرتشتیان "دواس" را با شیطان و اعمال ممنوع هم سنگ پنداشتند. زرتشتیان آنانی را که به آموزه های زرتشت بی اعتقاد بودند را دیو پرست نامیدند. کلمه ی داسنی که تخصیص یزیدیان است از دوا ایسنا، که زرتشتیان برای پیروان دیگر ادیان استفاده می کردند، از همین جا می آید.

در سیستم باور یزیدیان، جهان توسط خدا خلق شد و هم اکنون به دست هفت "هیئات" (2) مقدّس اداره می شود که گاهی اوقات فرشته نیز دانسته می شوند که مهم ترین این فرشتگان "ملک طاوس" (3) نامیده می شود. اما در این میان آن چه این مردمان را به شیطان پرستی شهره کرده آن است که نام دیگر ملک طاوس "شیطان" آمده است، که با نام اسلامی آن هم خوانی دارد. همچنین داستان مخالفت ملک طاوس با داستان ابلیس در اسلام قرابت دارد به جز آن که یزیدیان شیطان را به خاطر مخالفتش با فرمان سجده به آدم تحسین می کنند اما مسلمانان آن را دلیل تردوی از درگاه الهی می دانند. اما نظر دیگری مبنی بر آن است که کلمه ی طاوس از تائوس (4) و آن نیز از لغات یونانی تئوس (5) می آید، به مفهوم خدا.



شکل چهار: نماد ملک طاوس

یزیدیان معتقد اند که ملک طاوس منبع شر نیست. آن‌ها شیطان را راهبر فرشتگان اصلی می‌دانند، نه فرشته‌ای سقوط کرده و از این رو شباهت به فلسفه‌ی لوسیفر دارد. آن‌ها معتقد اند که شر و بدی در دل خود آدمیان است نه در ملک طاوس.

نیروهای اصلی در دین یزیدیان ملک طاوس و شخصیت کاریزماتیک و پیامبر مانند آن‌ها، "شیخ عدی" (6) ست. "کتاب اشراق" (7) متن مقدس آن‌ها ست که باور دارند کلام ملک طاوس است و عقاید یزیدیان را شامل می‌شود.

داستان خلقت در دین یزیدی با آن‌چه در ادیان ابراهیمی ست از جهاتی متفاوت است. آن‌ها باور دارند که خدا ابتدا ملک طاوس را از روشنی خود خلق کرد و سپس به آفرینش شش فرشته‌ی اصلی دیگر پرداخت. خدا به ملک طاوس دستور می‌دهد که به چیزی جز وجود او نماز نکند. آن‌گاه به دیگر شش فرشته فرمان می‌دهد که از روز زمین برای خلقت انسان خاک آورند. آن‌گاه خداوند از روح خود در آدمی دمید و آن‌را زنده کرد و به فرشتگان گفت که او را سجد کنند. همه جز ملک طاوس اطاعت کردند. در پاسخ به خدا ملک طاوس گفت که: "چگونه من می‌توانم به مخلوقی سجده کنم؟! و آن‌که من از روشنی تو ام و آدم از مشت‌ی خاک!" از این رو، خداوند ملک طاوس را گرامی داشت و او را راهبر دیگر فرشتگان کرد و به او سلطنت زمین را بخشید. از این رو یزیدیان معتقد اند که ملک طاوس (شیطان) نماینده‌ی خدا بر روی زمین است و در اولین روز از ماه نیسان به روی زمین فرود آمد و به این سبب یزیدیان این روز را به عنوان روز اول از سال نو جشن می‌گیرند. یزیدیان معتقد اند که فرمان سجده‌ی آدم تنها امتحانی برای ملک طاوس بوده است زیرا اگر خداوند فرمانی دهد حتماً به وقوع می‌پیوندد. به زبان دیگر، خداوند اگر می‌خواست می‌توانست ملک طاوس را به سجده‌ی آدم وا دارد اما به او یک انتخاب داد تا او را امتحان کند. یزیدیان معتقد اند که احترام و ستایش آن‌ها نسبت به ملک طاوس راهی برای گرامی‌داشت سروری و طبیعت برتر او ست. آن‌ها این ایده را "آگاهی عرشی" (8) می‌نامند.

یزیدیان معتقد اند که خوبی و بدی در ذهن و روح آدمیان وجود دارد و به خود آن‌ها باز می‌گردد که کدام را انتخاب کنند. در این پروسه، هواخواهی ایشان از ملک طاوس حیاتی ست چون به او بوده که اجازه‌ی انتخاب مشابهی بین خوبی و بدی توسط خدا داده شده و او نیز خوبی را انتخاب کرده است.

یزیدیان با پیروان فرقه‌ی "اهل حق" ناحیه‌ی غرب ایران اشتراکات زیادی دارند. ایشان معتقد اند که جهان ابتدا به صورت یک گلوله‌ی مروارید مانند خلق شد و مدتی به حال خود رها بود. در این دوره هپتاد

ها خلق شدند. سپس خداوند با ایشان میثاقی بست و جهان را به آن‌ها سپرد. نیز از دیگر کتب مقدّس یزیدیان می‌توان به "کتاب سیاه" (9) اشاره کرد.

یزیدیان دو ویژگی بارز دارند: نخست دل‌مشغولی آن‌ها به پاک بودن دینی و دوم باور به حلول ارواح در آدمیان. باور اوّل آن‌ها خود را در طبقه بندی‌های اجتماعی و آداب غذا و دستورات زندگی در جامعه‌ی یزیدی نشان می‌دهد و نیز بسیاری نباید‌های دینی. دومی نیز از این رو که روح هفت موجود مقدّس در آدمیان حلول می‌کند.

آنجا همچنین به جهنّم و بهشت، با در نظر گرفتن تناسخ، معتقد اند؛ البته جهنمی که آتشش خاموش شده است.

آن‌ها در روز، پنج بار مراسم مذهبی دارند (10) که باید در تنهایی و رو به سوی خورشید اجرا شود. چهارشنبه‌ها روز مقدّس و شنبه‌ها روز استراحت آن‌هاست. در طول سال نیز سه روز روزه می‌گیرند.

ضمیمه ی سه

نگاره ی بافمت

(1)



شکل پنج

نام "بافمت" به دوران پایانی جنگ های صلیبی باز می گردد و در حوالی سال 1250 میلادی برای اولین بار در شعری اروپایی به استعاره از محمد به کار رفت (2). شعر مذکور در سوگواری شکست جنگ صلیبی هفتم سروده شده است. در قرون وسطا، به سال 1307 هنگامی که جمع شوالیه های معبد از سوی فیلیپ چهارم، پادشاه فرانسه توقیف شد، بسیاری از اعضاء دستگیر شدند و به اعتراف و اداری در این اعترافات، نام بافمت به کرّار به چشم می خورد و از آن به عنوان بتی که مورد پرستش اعضاء بود، یاد می شد. اّتهم از این جهت در خور توجّه است که با دیگر اعترافات به زور، متفاوت است. بیش از 100 اّتهم مختلف بر علیه این گروه اقامه شد، که البته بیشتر آن ها دروغ بود؛ همان اّتهاماتی که فیلیپ به دشمنان خود می زد. از این رو، بیشتر آن ها به جرم وطن فروشی و بت پرستی اعدام شدند.

البته برخی محققان (3) معتقد اند که نام بافمت در زبان قدیم فرانسه با محمد یکی است و بسیاری از اعضاء معبد، از طریق اشغال نظامی طولانی مدت سرزمین های اسلامی، برخی عقاید مسلمانان را پذیرفته بودند و از این رو در اعترافات نام بافمت دیده می شد. شاهد نیز آن که در شعری که در 1262 درباره ی شکست مسیحیان نوشته شده می خوانیم: "و روزانه آن ها بر ما از نو هجوم می آورند: چرا که خدایی که به ما چشم مراقبت داشت خفته است، و "بافمت" نیرو هایش را برای حمایت سلطان پیش می راند." البته برخی دیگر (4) بر این باور اند که نام بافمت نه از محمد بلکه از کلمه ی "ابوفهمه" سرچشمه می گیرد.

در قرن 19 میلادی بود که نام بافمت با فرقه های مخفی مرتبط شد. در سال 1854، "الیفاس لوی" (5) کتاب "عقاید و مراسم جادو ی ثقیل" (6) را منتشر کرد که در آن کتاب شکلی را که خود از بافمت رسم کرده بود، به نمایش گذاشت (شکل پنج). این تصویر با آن چه بر روی کارت های تاروت اولیه در باره ی شیطان وجود داشت هم خوانی دارد. همچنین شباهت آن با اشکال بر روی دیواره های کلیسای معبدیان انکار نا پذیر است.

وی پیرامون تصویر بافمت چنین توضیح می دهد: "بزی که در دیباچه رسم شده است نشان پنج ضلعی را بر پیشانی حمل می کند، با یک نوک در بالا که سمبل نور است، دو دست او نمادی از هر مس مصری ست، یکی به سمت بالا به ماه سفید "چسند" (7) اشاره دارد، دیگری به پایین و به ماه سیاه "گبوراه" (8). این سمبل هارمونی کامل بین لطف و عدالت را بیان می کند. یک بازوی او مؤنث است، دیگری مذکر، همچون دوجنسه ی "خونراث" (9)، خواصی که ما می بایستی با آن های بز متحد کنیم چون این دو یکی هستند. شعله ای که بر سر او، بین دو شاخ، می درخشد، نماد نبوغ است که نور جادویی تعادل کیهانی ست، تصویر روح فرای ماده بالا برده شده، چنان چه آتش که چون با ماده گره خورد، بر آن سروری کند. سر حیوان ترس گناه کار را می نماید، آن که عمل مادی اش، به تنهایی باید جزای کارش بپردازد؛ چون که روح به دلیل طبیعتش تنها آن هنگام که با ماده درگیر شود می تواند زجر داده شود. عصایی که در میان دو پای او ست، به جای آلت تناسلی، نماینده ی زندگی ابدی ست، بدن پوشیده است از پولک آب زیان، و نیم دایره ی بالا ی آن نشان اتمسفر، و بال ها نماد سبکی. انسانیت با دو پستان و دستان دوجنسه ی این ابولهول دانش سرّی نشان داده شده."

لوی تصویر خود را "بافمت مندیس" (10) نامید چرا که با خدای یونانی مندس، که در اصل خدایی مصری بود، تشابه داشت از جهت داشتن صورت و پا های بز. هرودوتوس (11) یونانی می گوید که چطور تمام بز های نر در میان مندسی ها احترام می شدند و زنان در انظار با بز ها جماع می کردند. اگر چه این الهه ی مصری با روح ازیریس (12) متناسب است.

پیوستگی های خیال آلود بیشتر "الیستر کرولی" (13) خدای مندس را با "هرپکرات" (14) های رومی-بطلمیوسی مرتبط کرد، نسخه ای که در آن فرم کودک خدای هروس (15) مصری شرح داده می شد. "بافمت" لوی می رفت تا به عنصر مهمّی در کیهان شناسی "تلما" (16)، سیستم اعتقادی راز آلودی که آلیستر کرولی در اوایل قرن بیستم پایه ریزی کرد، تبدیل شود. کرولی بافمت را با هرپکرات ها یکی کرد و همچنین با آن چه او شیر-مار می نامید. در کتاب "قانون برای همه است" (17) کرولی شیر-مار را با "خود رمزی" یکی می کند و آن را فرشته ی مقدّس نگهبان می نامد.

او در کتاب چهارم جادو (18) می نویسد، "دیو (روح پلید شیطان) (19) وجود خارجی ندارد. این نام اشتباهی ست که "برادران سیاه" ابداع کردند تا جهالت پراکنده ی خود را سروسامان دهند. دیوی که اتحاد داشته باشد خدا می شود... دیو، از دید تاریخی، هر خدایی بود که مردمی دوستش نمی داشتند... این مار بزرگ، شیطان، دشمن آدمی نیست، اما او که خدایان نژاد ما را ساخت، و از شر و نیکی خبر داشت؛ او فرمان داد 'خود را بشناس' و قریحه را آموخت. او 'شیطان' این کتاب است و تمثیل آن بافمت... او ست

زندگی و عشق واقعی. نام آن بیشتر 'چشم' است، از این رو او نور است؛ و تصویر منطقه البروج او برج جدی، بز است، آن بز پر خیز که خاصیتش آزادی ست. برای کرولی، بافمت بیشتر نماینده ای از روح نر طبیعت است و در عین حال نشانی از "کودک جادویی" که نتیجه ی سکس جادو ست. در نتیجه، بافمت نماینده ی اتحاد اضداد است، چنان چه اسپرم مرد و تخمک زن در "تولید" کودک ترکیب می شوند. بافمت، چنان چه لوی می گوید، گاهی برای نمایش شیطان یا "دیمن" (20) ها، عضوی از فرشتگان نه گانه ی جهنم، استفاده می شد. بافمت در این ماسک به عنوان کاراکتری در کتاب "روز پس از قضاوت" جیمز بلیش (21) ظاهر می شود. برخی (22) نیز گفته اند که بافمت توسط افراد فراماسیون (23) پرستش می شد. در تصاویر بعدی بافمت، برای نشان دادن جنبه ی زمینی شیطان، پنج ضلعی روی پیشانی اش معکوس شد.

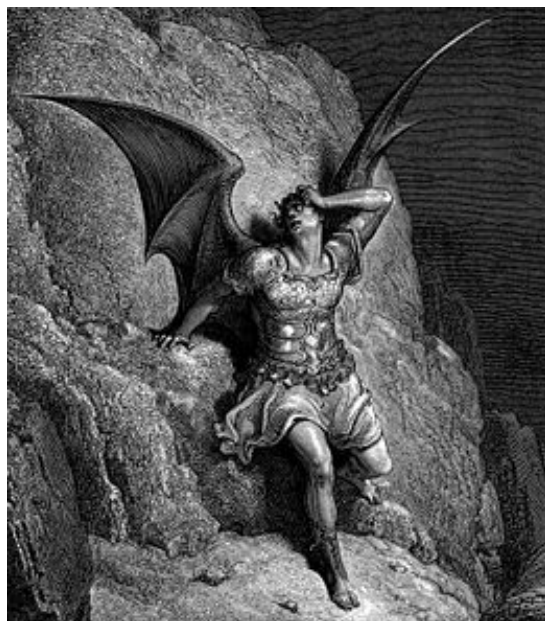


شکل شش: پرستش بافمت در مراسم فراماسونری در قرن اواخر قرن نوزدهم

ضمیمه ی چهار

شیطان و سینتیزم (1)

"شیطان" لغتی ست که از باور های اهریمن پرور می آید که در اعتقاد یهودی-مسیحی یک فرشته و در اسلام یک جن شناخته می شود. در حالی که شیطان در عبری "مُثمم کننده" می باشد، خود شیطان به مفهوم "چیره شدن" است؛ همانی که اعتقاد دینی آدمیان را در دو کتاب ایوب و زکریاء به چالش می کشد. اما دیگر ادیان ابراهیمی شیطان را با دیو، فرشته ای سقوط کرده، مرتبط می دانند؛ خدایی کوچک یا بت مانندی که نماد شر است. (2)



شکل هفت: شمایل شیطان چنان چه در بهشت گمشده ی جان میلتون آمده است.

کلمه ی شیطان از زبان سامی شمال غرب می آید (3) که مفهوم آن "ضد بودن" و "مُثمم کننده" است. توضیح دیگر می تواند به کتان ایوب در عهد عتیق باز گردد. وقتی خدا از او می پرسد که از کجا آمده است، شیطان پاسخ می دهد: "از دور زمین گشتن" (4) و بر روی آن گام بر داشتن. (5) شیطان شمایل زیادی دارد، بسته به منبع تعریف آن. شیطان اغلب با دو شاخ که از سر او بیرون زده است تصویر می شود. این هم از آن جا می آید که در جشن های پگن ها اغلب لباس هایی بر تن می شد که شاخ دار می بود. از آن جایی که مسیحیان پگن ها را ناپاک می دانند به نظر می رسد که آن ها این شمایل را از پگن ها گرفته و آن را نماد شر قرار داده اند.

خیلی از مردم کلمه ی شیطان را بیشتر با ظاهری بز مانند از دیو مرتبط می دانند، با سم، پاهای بز و شاخ. این تصویر از شیطان ممکن است وابسته به شکل ساتیر (6) باشد، موجودی نیمه انسان نیمه بز در استرزه شناسی یونانی. کلمه ی شیطان می تواند برای توصیف تمامی شکل های دیو استفاده شود. کتب کاذبه نوشته های مذهبی هستند که توسط جریان های اصلی مسیحی و یهودی به عنوان کتب مقدّس شناخته نمی شوند. در یکی از این کتب، کتاب بصیرت، شیطان نماینده ی چیزی ست که مرگ را به زمین آورد. "کتاب دوم انک" (7)، شامل اشاراتی ست به فرشته ی مراقبی به نام سیتانال (8). این نوشته او را پرنس گریگوری (9)، آنی که از بهشت رانده شده، و موجودی با روحی پلید که تفاوت بین نیکی و گناه را می دانست، توصیف می کند.

در این کتب کاذبه، شیطان حاکم بر گروهی از فرشتگان است. همچنین ماستما (10)، آنی که خداوند را متقاعد کرد که ابراهیم را با ذبح اسحاق امتحان کند، چه در اسم و چه در طبیعت، با شیطان برابر است. طبق انجیل، در آن جایی که شیطان در دادگاه الهی حاضر می شود، نقش دادستان را دارد. (11) برای بیشتر مسیحیان، شیطان فرشته ی طغیان گری ست بر ضد خدا. و نیز آن که به صورت یک مار با حوا سخن گفت و او را به نا فرمانی از فرمان خدا ترقیب کرد. هدف نهایی او دور کردن انسان از خداوند است. او را همچنین به مّهم کننده و نیروی پنهانی پشت بی قانونی ها می شناسند. نیز ازدهای کتاب مکاشفات یوحنا. مسیحیان معتقد اند که قبل از سقوط، شیطان بلند مرتبه ترین فرشتگان و "نورانی ترین در آسمان" بود. عامل سرکشی او، غرورش دانسته شده است. البته در برخی کتب مقدّس شیطان حاکم جهان و یا حاکم زمین دانسته می شود. در نهایت هم شیطان به دست مسیح به دریاچه ی آتش برای ابدیت انداخته می شود. البته برخی مسیحیان هم هستند که معتقد اند شیطان تجسم خارجی ندارد و بلکه تنها جنبه ی پلیدی آدمیان است.

در ایمان بهائی، شیطان به عنوان قدرت مستقل شر شناخته نمی شود، بلکه طبیعت پایه ی آدمی را نشان می دهد؛ "این طبیعت پایین تر در آدمی با شیطان نمایندگی می شود، خود پلید درون ما، نه شخصیتی شر در جهان خارج."

اکثر معارف به اصطلاح "شیطانی" از "سیتنیزم" (12) واقعی سرچشمه نمی گیرد بلکه از باور های مسیحی. بهترین مثال در این مورد فلکلر و علوم دینی پیرامون دیو ها و جادو گران است. مثال دیگر مراسم به اصطلاح "سوء استفاده ی شیطانی" ست که به غلط می گفتند شامل قربانی کردن انسان و سوء استفاده از کودکان است. این شایعات شیطان را به صورت بدنی انسانی تصور می کند که پرستش می شود.

افرادی که به "سیتنیزم" مشهور اند، دارای عقاید بسیار متفاوتی هستند. این باور ها از پرستش عملی موجودی روحانی، در "سیتنیزم یزدان گرا" (13)، تا انجام مراسم تمسخر سمبل های ادیان ابراهیمی، تا آنانی که ادعای کشف دباره ی نوعی دین بد فهم شده ی کهن دارند، همچون آن دسته سیتنیزست ها که شیطان را با خدای مصری "ست" (14) یکی می دانند، تغییر می کنند.

اما رایج ترین و شناخته شده ترین جریان سیتنیزم در دهه های اخیر به "آنتوان لاوی" پایه گذار "کلیسای شیطان" در 1966 باز می گردد که کتاب "انجیل شیطانی" او در میان سیتنیزست ها بسیار پر تأثیر است. لاوی بی رحمی را نسبت به حیوانات و نیز پرستش وجودی واقعی به عنوان شیطان را رد می کند. او در عوض خود انسان ها را در مقام پرستش قرار می دهد. او همچنین انسان را گونه ای از حیوانات می داند و بسیاری از ساختار های اجتماعی را که هوس های آدمیان را محدود می کند، مردود می داند.

توضیح بیشتر پیرامون "معبد ست":



شکل هشت: نماد "معبد ست"

معبد ست در سال 1975، به دست کلونل ارتش آمریکا، مایک آکوینی (15)، و برخی از اعضای گروه مغ های "کلیسای شیطان" تأسیس شد. این دسته افراد به خاطر مخالفت های فلسفی و نیز نحوه ی اداره ی دستگاه به دست آنتوان، کلیسای وی را ترک گفتند؛ چنان چه "آکوینی" گفت: به دلیل آن که او از فساد حاکم بر کلیسای شیطان منزجر شده بود. این گروه اولین "معبد ست" را در همان سال جدایی از آنتوان در کالیفرنیا تأسیس کردند.

معبد ست تشکیلاتی سرّی ست که افراد عضو آن دارای اعتقادات و تجربیات نسبتاً متفاوتی هستند. افراد عضو هر سال یک بار گرد هم آیی می کنند و به تبادل نظرات خود می پردازند. علاوه بر این افراد معبد کار گروه های متفاوتی در طول سال بر گزار می کنند. افراد این گروه نیز بسیار "منتخب" اند اگر چه اغلب افراد، به دلیل دلایل متفاوت، چند سالی بیستر در این معبد دوام نمی آورند. فلسفه ی معبد ست در "فردگرایی روشن فکرانه" خلاصه می شود: بالا بردن و بهبود شخصی از طریق آموزش، امتحان و ابتکار. این پروسه که از یک فرد تا فرد دیگر تغییر می کند، در معبد ست با کلمه ی هیروگلیف "خپر" شناخته می شود. "خپر" با نماد سوسک سرگین خوار مصری شناخته می شود، که مفهوم تولد دوباره و ابدیت را برای معبدیان دارد. آکوینی معتقد است که این کلمه را خدای مصری، ست، در حین انجام یک مراسم مذهبی به او القاء کرده و مفهوم "شدن" را به او نمایانده است. افراد عضو همچنین درار رده بندی های خاصی هستند. (16)

توضیح بیشتر پیرامون "سیتنیزم یزدان گرا":



شکل نه: قسمتی از نشان لوسیفر که به عنوان سمبل سیتنیزم یزدان گرا به کار می رود.

سیتنیزم یزدان گرا، که به سیتنیزم سنتی نیز شناخته می شود، باوری ست که طبق آن شیطان یک خدای واقعی یا نیرویی شایسته ی احترام و پرستش است. اگر چه در میان خود سیتنیست های یزدان گرا هم تفاوت عقیده بسیار است. آنان به جادو و مراسم مذهبی معتقد اند و به شیطان به عنوان وجودی مستقل. ایده ی آن ها از شیطان ممکن است با عناصری از باور یهودی به وجود موجودی متهم کننده در دادگاه الهی پیوند داشته باشد. البته این اعتقاد یهودی که شیطان می تواند به صورت مستقل از نفوذ خدا عمل کند به وسیله ی زرتشتیان وارد مذهب آن ها شده باشد. از این رو بسیاری از سیتنیست های یزدان گرا شیطان را با اهریمن برابر می دانند. نیز در مورد این که سیتنیزم یزدان گرا جنبشی ضد مسیح است یا آن که پیش از مسیحیت هم وجود داشته اختلاف است.

اگر چه "جان میلتون" بی شک سیتنیست نبوده است، کتاب شعر گونه ی او، "بهشت گمشده"، منبع الهامی بی نظیر برای بیشتر سیتنیست ها بوده است تا آنجا که "ویلیام بلیک" گفت که میلتون: "شاعری واقعی، و مهمانی در جشن شیطان است بدون آن که خود این را بداند". دیگر افرادی که به واسطه ی اثر خود درک بهتری از شیطان را رواج دادند عبارت اند از: دانته، مارلو و گوته. باور سیتنیست بر آن است که این افراد به بصیرت لوسیفری دست رسی داشته اند و دارای آگاهی اهریمن وار بوده اند که به واسطه ی جدایی آن ها از انسان عادی پیشرفت کرد، "قطعی رادیکالی از هنجار که شکوه تابش سیاه روشن گری را به کار هایشان وارد کرد."

در قرن هجدهم میلادی انواع متفاوتی از ادبیات شیطانی در فرانسه رواج یافت. "مارکی د ساد" (17) به بی حرمتی نسبت به صلیب و دیگر مقدسات مسیحی می پرداخت و به مراسم سیاه (18) مفهومی خیالی بخشید؛ اگر چه برخی معتقد اند که نیاز او برای کفر گویی نوعی تلاش برای ایجاد فلسفه ی بی خدایی استدلالی تر بود. در قرن نوزدهم، الیفاس لوی (19)، کتابی پیرامون فرقه های شیطان پرست به فرانسوی منتشر کرد و در 1855 تصویر مشهور خود از "بافمت" را رسم نمود. سر انجام در 1891، جریس کارل (20) رمان شیطانی خود، لا-باس (21)، را که به شرح مراسم شیطانی می پرداخت منتشر کرد که در آن مراسم شیطانی را شامل نیایش شیطان و تمسخر نماد های دینی و سکس کردن بر روی محراب می دانست. اگر چه مراسم شیطانی امروزه به شکل متفاوتی بر گذار می شود. با این وجود کفر گویی هنوز در مراسم آن ها حضور دارد تا شرکت کنندگان بتوانند وابستگی های خود را نسبت به باور های پیشین انکار کنند.



شکل ده: مراسم سیاه در قرون وسطا

بیشتر آن چه درباره ی سینتیزم بیان شده و مورد خوف است به سینتیزم سنتی باز می گردد. همچنین گاهی بیان می شود که شبکه های بزرگ شیطان پرست که درگیر فعالیت هایی چون قتل، کودک آزاری و غیره هستند، وجود دارد (این بیانات از سوی این گروه ها رد شده و "وحشت اخلاقی" جامعه ی مذهبی نام گرفته است). برخی مسیحیان می ترسند که ارجاع مستقیم به شیطان در فرهنگ عامه و موسیقی، مردم را به شیطان پرستی سوق می دهد. اگر چه موسیقی نمی تواند شخصی را سینتیسیت کند، "کریستوفر پارتریج" (22) گفته است که بی توجه به این نکته که موسیقی "متال سیاه" واقعاً با شیطان رابطه دارد یا نه، با شنیدن کلام موسیقی هایی چون "روز تعطیل سیاه" (23) و گروه "کاوان"، مردم ممکن است برای اولین بار بشنوند که انسان هایی شیطان پرست اند و ممکن است بیشتر در این باره بخوانند و جذب آن شوند! و اگر با کار های میانه روی آنتون لاوی که در دسترس تر است آشنا شوند، آن گاه به سراغ نوشته های عمیق تر شیطان پرستی سنتی می روند. نیز اگر چه شخص به کفرگویی تشویق شود، هدف اصلی آن دل کردن از دین قبلی او ست. این ها دیدگاه های مسیحی راجع به سینتیزم یزدانگرا ست که به "معکوس مسیحیت" (24) هم معروف است.

دانش جویی توسط برخی سینتیزم های یزدان گرا به اهمیت خود شیطان است، با توجه به این که وجود او در کتاب "تکوین" (25) انجیل با مار بزرگی معادل دانسته شده که بشر را به خوردن از میوه ی ممنوعه که از "درخت آگاهی از خوب و بد" (26) می آید تشویق می کند، و این که آن ها با خوردن آن می توانند خدا شوند، و به آدمی فهم بیشتر دهد. برخی نیز شیطان را با بافت یکی می دند؛ دوجنسه ای که بخشنده ی آگاهی ست. برخی دیگر از گروه های شیطان پرست، همچون لوسیفریست ها (27)، به دنبال به دست آوردن قدرت بیشتر از طریق آگاهی، عرفان (28)، هستند

برای برخی سینتیزم ها، این فرمی ست از عرفان که در آن بهوه خالق هستی ست و شیطان وجود متعالی فراتری ست که آن ها از او طلب دانش می کنند. آن ها معتقد اند که بهوه مخلوقی ست از شیطان و درباره ی قدرتش دروغ می گوید، و از این رو پیامبرانش قابل اعتماد نیستند. آن ها شیطان را برابر آزادی می دانند که مخالف همه ی قانون های ادیان است. خوردن میوه ی ممنوعه هم به آن معنا ست که آدمیان نمی توانستند فنا ناپذیر باشند و از این رو باید بیشترین استفاده را از اندک زمانشان بر روی زمین بکنند.



شکل یازده: شیطان در بهشت عدن

پیشرفت شخصی در سینتیسم یزدان گرا بسیار مهم است، آن هم به دلیل دیدی ست که سینتیست نسبت به شیطان دارد؛ شیطانی که نماینده ی تشویق بشر به فردگرایی و آزادی اندیشه است و تلاش برای بالا بردن شخص با وجود همه ی مخالفت ها، از طریق ابزار هایی چون جادو و قریحه.

آن ها معتقد اند که شیطان تمایل بسیار بیشتری نسبت به نزدیک تر شدن به پیروانش دارد تا خدای ادیان ابراهیمی. بزرگ ترین گناه در نگاه ابراهیمیان تعظیم نکردن به خدا ست. حال آن که سینتیست ها به دنبال حذف همین خود کوچک کردن و هر وسیله ای هستند که آن ها را کنترل می کند و فلسفه ی تمرکز قدرت را نمی پذیرند.

سینتیست ها معتقد اند که شیطان آدمیان را در طول زندگیشان امتحان می کند تا ایشان به عنوان یک "شخص" تکامل یابند. همچنین آن ها مسئولیت پذیری را می ستایند. یک فلسفه ی تاریک خود-روحانی می تواند احترام به خویش را بالا برد و حس گناه، تشویش و شک را کاهش دهد. با وجود اعتقاد آن ها به آزادی اراده، حس می کنند که "خواستی" از سوی شیطان برای زندگی و نیز کل جهان وجود دارد. در هنگام وسوسه های مسیح در بیابان، شیطان می گوید که اگر مسیح او را بپرستد، می تواند همه ی سلطنت دنیا را به او دهد. از این رو شیطان به عنوان پادشاه این جهان شناخته می شود و به همین سبب شیطان پرست ها معتقد اند که اگر در راه او گام بردرند می توانند به خواسته های خود برسند، اگر چه نفی عمل نمی کنند.

سینتیسم، دینی تعدد گرا بوده و هزاران فرقه ی مختلف دارد. برخی سعی کرده اند بسته به این که فرقه ای شیطان را مستقیماً به عنوان یک واقعیت خارجی می پرستند یا نه، یا این که به شیطان ادیان ابراهیمی معتقد اند یا به نوعی خدا واره ی پیش-مسیحی همچون اهریمن، آن ها را تقسیم بندی کنند. برخی سینتیست ها نیز شیطان را به شکل نیرویی می بینند که جهان را پر کرده است. سینتیست ها این تعدد عقاید را مفید می دانند و نتیجه ی پایه ی فکر شیطان که فرد گرایی را تشویق می کند.

با این وجود، برخی گروه های شیطان پرست یزدان گرا بیش از بقیه پیرو داشته اند. در این میان می توان به "جماعت نه فرشته" (29) اشاره کرد. این فرقه توسط کتب و رسانه ها به انجام قربانی حیوانی و توافق با قربانی کردن انسان مشهور اند. آن ها همچنین یک فلسفه ی دست راستی داشتند که بسیار بد نام بود.

افکار مشابهی به فرقه ی "لذت شیطان" (30) نسبت داده می شود. آن ها اعتقاد ویژه ای دارند که بر اساس آن وجود روحانی، فوق العاده دنیوی ست. حتی در پاره ای از زمان فرقه ای با نام "سرخ های شیطانی" (31) وجود داشت که سینتزمشان عناصر کمونیستی داشت. آن ها به وجود خدای سیاه، بدون اعتقاد به پیامبر یا مسائل دینی، ایمان داشتند که در طبیعت حضور دارد.

"دیانا ورا" (32)، فرقه های "کلیسای جامع بز سیاه" (33) و "برادر نرون" (34) را بر پایه ی مسیحیت می داند چرا که او معتقد است چیچ کس نمی تواند کاملاً ضد مسیح باشد. او عمل فرقه ی برادر نرون را مثال بارز آن می داند.

کلیسای جامع بز سیاه سینتیست های سنتی ای هستند که از شیطان، آن طور که در انجیل آمده است، پیروی می کنند اما معتقد اند که ضد مسیح (35) در نهایت در جنگ با مسیح پیروز می شود و جهان را به خوشی می رساند. آن ها همچنین خوب انجیل را بد می دانند و معتقد اند که جهنم مکان متفاوتی ست از آن چه انجیل می گوید. آن ها اشتراکاتی نیز با یزیدیان دارند.



شکل دوازده: سینتیست یزدان گرا همچنین ممکن است به جادو و رابطه ی با شیاطین اشتغال داشته باشد.

گروه های لوسیفری، همچون "کلیسای لوسیفر" (36) و "فرزندان رز سیاه" (37) به صورت ویژه ای به لوسیفر، به مفهوم حامل نور، پیوستگی دارند؛ با این حال ممکن است لوسیفر را با شیطان یکی ندانند. اگر چه برخی معتقد اند که نام لوسیفر به اسم پادشاهی بابلی اشاره دارد تا وجودی روحانی. فرقه ی "کلیسای بز سیاه" معتقد است که شیطان و لوسیفر هر دو یک وجود اند، اما یکی در شکل تاریک و دیگری در شکل نورانی آن.

برخی گروه ها نیز هستند که به اشتباه سینتیست یزدان گرا قلم داد می شوند، از جمله "اولین کلیسای شیطان". اگر چه مؤسس این گروه، آن چه را "شیطان پرستی" می نامد، نشانه ی جنون می خواند. بقیه ی گروه ها نیز همچون "کلپ 600" تمام سینتیست ها را می پذیرند و تنها هدفشان نابودی ادیان ابراهیمی ست.

سینتیزم یزدان گرا اغلب شامل یک تعهد دینی نیز می شود تا این که تنها فرقه ای سرّی باشد که از مراسم و جادو در جهت منافع فردی بهره برد.



شکل سیزده: لوسیفیر، گوشه ی راست، نشان داده شده در حالتی بی اعتناء

- 1- Anton Szandor LaVey
- 2- Satanic Bible
- 3-Satanism
- 4-Devil-Worshiping
- 5-Neo-Pagan
- 6-Humanism
- 7-Witchcraft
- 8-White Witchcraft
- 9-Devil; in Indian is *Devi* which means God
- 10-Dionysus
- 11-Pan
- 12-Pagans
- 14-goblin
- 15-bugaboo
- 16-Bog
- 17-Bhaga
- 18-Azazel
- 19-Demon
- 20-

THE FOUR CROWN PRINCES OF HELL

SATAN – (*Hebrew*) adversary, opposite, accuser, Lord of fire, the inferno, the south
LUCIFER – (*Roman*) bringer of light, enlightenment, the air, the morning star, the east
BELIAL – (*Hebrew*) without a master, baseness of the earth, independence, the north
LEVIATHAN – (*Hebrew*) the serpent out of the deeps, the sea, the west

THE INFERNAL NAMES

Abaddon – (*Hebrew*) the destroyer
Adramelech – Samaritan devil
Ahpuch – Mayan devil
Ahriman – Mazdean devil
Amon – Egyptian ram-headed god of life and reproduction
Apollyon – Greek synonym for Satan, the arch fiend
Asmodeus – Hebrew devil of sensuality and luxury, originally “creature of judgement”
Astaroth – Phoenician goddess of lasciviousness, equivalent of Babylonian Ishtar
Azazel – (*Hebrew*) taught man to make weapons of war, introduced cosmetics
Baalberith – Canaanite Lord of the covenant who was later made a devil
Balaam – Hebrew Devil of avarice and greed
Baphomet – worshipped by the Templars as symbolic of Satan
Bast – Egyptian goddess of pleasure represented by the cat
Beelzebub – (*Hebrew*) Lord of the Flies, taken from symbolism of the scarab

Behemoth – Hebrew personification of Satan in the form of an elephant
 Beherit – Syriac name for Satan
 Bilé – Celtic god of Hell
 Chemosh – national god of Moabites, later a devil
 Cimeries – rides a black horse and rules Africa
 Coyote – American Indian devil
 Dagon – Philistine avenging devil of the sea
 Damballa – Voodoo serpent god
 Demogorgon – Greek name of the devil, it is said should not be known to mortals
 Diabolus – (*Greek*) “flowing downwards”
 Dracula – Romanian name for devil
 Emma-O – Japanese ruler of Hell
 Euronymous – Greek prince of death
 Fenriz – son of Loki, depicted as a wolf
 Gorgo – dim. Of Demogorgon, Greek name of the devil
 Haborym – Hebrew synonym for Satan
 Hecate – Greek goddess of the underworld and witchcraft
 Ishtar – Babylonian goddess of fertility
 Kali – (*Hindu*) daughter of Shiva, high priestess of the Thuggees
 Lilith – Hebrew female devil, Adam’s first wife who taught him the ropes
 Loki – Teutonic devil
 Mammon – Aramaic god of wealth and profit
 Mania – Etruscan goddess of Hell
 Mantus – Etruscan god of Hell
 Marduk – god of the city of Babylon
 Mastema – Hebrew synonym for Satan
 Melek Taus – Yezidi devil
 Mephistopheles – (*Greek*) he who shuns the light, q. v. Faust
 Metztli – Aztec goddess of the night
 Mictian – Aztec god of death
 Midgard – son of Loki, depicted as a serpent
 Milcom – Ammonite devil
 Moloch – Phoenician and Canaanite devil
 Mormo – (*Greek*) King of the Ghouls, consort of Hecate
 Naamah – Hebrew female devil of seduction
 Nergal – Babylonian god of Hades
 Nihasa – American Indian devil
 Nija – Polish god of the underworld
 O-Yama – Japanese name for Satan
 Pan – Greek god of lust, later relegated to devildom
 Pluto – Greek god of the underworld
 Proserpine – Greek queen of the underworld
 Pwcca – Welsh name for Satan
 Rimmon – Syrian devil worshipped at Damascus
 Sabazios – Phrygian origin, identified with Dionysos, snake worship
 Saitan – Enochian equivalent of Satan

Sammael – (*Hebrew*) “venom of God”
 Samnu – Central Asian devil
 Sedit – American Indian devil
 Sekhmet – Egyptian goddess of vengeance
 Set – Egyptian devil
 Shaitan – Arabic name for Satan
 Shiva – (*Hindu*) the destroyer
 Supay – Inca god of the underworld
 T’an-mo – Chinese counterpart to the devil, covetousness, desire
 Tchort – Russian name for Satan, “black god”
 Tezcatlipoca – Aztec god of Hell
 Thamuz – Sumerian god who later was relegated to devildom
 Thoth – Egyptian god of magic
 Tunrida – Scandanavian female devil
 Typhon – Greek personification of Satan
 Yaotzin – Aztec god of Hell
 Yen-lo-Wang – Chinese ruler of Hell

THOSE CONSIDERED “FALLEN” IN CHRSTIAN BELIEF SYSTEM

Abaddon – fallen angel of death whose name means “to destroy.”
 Abezethibou – one-winged Red Sea fallen angel.
 Allocen – fallen angel who is a duke in hell.
 Amduscias – name of the fallen angel who appears as a unicorn.
 Amon – fallen angel who is a strong marquis over 40 legions.
 Amy – name of a fallen angel who is a president in hell.
 Andras – fallen angel marquis and appears raven-headed.
 Andrealphus – fallen angel who can transform humans into birds.
 Andromalius – fallen angel who appears as a man holding a serpent.
 Apollyon – fallen angel of death; same as Abaddon.
 Armaros – fallen angel who teaches the “resolving of enchantments.”
 Asmoday – fallen angel king with three heads: a bull, a ram, and a man.
 Asmodeus – one of the most evil of fallen angels, being an archdemon.
 Astaroth – fallen angel who is a grand duke in hell.
 Azael – evil, fallen angel who cohabited with women.
 Azazel – fallen angel whose name means “God strengthens.”
 Azza – fallen angel whose name means “the strong.”
 Baal – fallen angel whose name means “the lord.”
 Balam – fallen angel who looks like Asmoday with a serpent tail.
 Balberith – fallen angel who is a grand pontiff in hell.
 Baraqijal – fallen angel who teaches astrology.

Barbatos – fallen angel who is a great count, earl and duke of hell.
Bathin – pale horse riding fallen angel.
Beelzebub – fallen angel known as the “prince of demons.”
Behemoth – fallen angel who is the “demon of the deep.”
Beleth – fallen angel who is a terrible king over 85 legions.
Belial – deceptively beautiful fallen angel whose name means “without worth.”
Belphegor – fallen angel whose name means “lord of opening.”
Berith – fallen angel...
Bernael – fallen angel of darkness and evil.
Bifrons – fallen angel that appears monstrous and teaches mathematical arts.
Botis – fallen angel who appears as a viper.
Buer – fallen angel who teaches philosophy, logic and ethics.
Bune – fallen angel who appears as a dragon with three heads.
Caim – fallen angel who appears as a thrush or man with a sword.
Dantanian – fallen angel who appears as a man with many faces.
Decarabia – fallen angel who appears as a star in a pentacle.
Eligor – fallen angel who appears as a good knight with lance.
Enepsigos – fallen angel who appears in the shape of woman.
Flauros – fallen angel who appears as a leopard.
Focalor – fallen angel who appears as a man with griffin wings.
Forcas – fallen angel who teaches logic and ethics.
Forneus – fallen angel marquis who appears as a sea monster.
Furcas – fallen angel who appears as a cruel man with long beard.
Furfur – fallen angel who appears as a hart with a fiery tail.
Gaap – fallen angel who appears as a man with bat wings.
Gadreel – fallen angel whose name means “God is my helper.”
Gamygyn – fallen angel who appears as a small horse.
Glasyalobolas – fallen angel who appears as a winged dog.
Gomory – fallen angel who appears as a camel riding woman of beauty.
Gusion – fallen angel who can discern the past, present or future.
Hagenti – fallen angel who appears as a bull with griffin wings.
Halpas – fallen angel who appears as a stork.
Imamah – fallen angel who governs voyages.
Ipos – fallen angel who appears as an angel with a lion’s head.
Kokabiel – fallen angel whose name means “star of God.”
Kunopegos – fallen angel who appears as a sea horse and sinks ships.
Lahash – fallen angel who interferes with divine will.
Lerajie – fallen angel who appears as an archer in green.
Leviathon – fallen angel associated with the deep seas.
Lillith – fallen female angel who searches for children to kidnap or kill.
Lix Tetrax – fallen angel of the wind.
Lucifer – actually a Babylonian king whose name means “bearer of light.”
Malpas – fallen angel who appears as a crow.
Marbas – fallen angel who appears as a lion.

Marchosias – fallen angel who appears as a she-wolf with griffin wings.
 Mastema – fallen angel whose name means “hostility.”
 Mephistopheles – fallen angel; name means “he who loves not the light.”
 Morax – fallen angel who appears as a bull.
 Naamah – fallen angel of prostitution whose name means “pleasing.”
 Naberius – fallen angel who appears as a crowing cock.
 Obyzouth – fallen angel femal who kills newborns and cause still-births.
 Onoskelis – female fallen angel who lives in caves and perverts men.
 Orias – fallen angel who appears as a lion with serpent’s tail.
 Ornias – fallen angel who is annoying and can shape-shift.
 Orobas – fallen angel who appears as a horse.
 Ose – fallen angel who appears as a leopard and is a president in hell.
 Paimon – fallen angel who appears as a crowned man on a camel.
 Penemuel – fallen angel who corrupts mankind through writing.
 Pharzuph – fallen angel of fornication and lust.
 Phoenix – fallen angel who appears as a phoenix bird.
 Procel – fallen angel who can speak of hidden and secret things.
 Purah – fallen angel of forgetfulness and the conjuring of the dead.
 Purson – fallen angel who appears as a lion-headed man on a bear.
 Qemuel – fallen angel who was destroyed by God.
 Rahab – fallen angel of pride whose name means “violence.”
 Raum – fallen angel who appears as a crow.
 Ronobe – fallen angel who is a monster who teaches rhetoric and art.
 Ruax – headache fallen angel.
 Sabnack – fallen angel who appears as a soldier with lion’s head.
 Saleos – fallen angel who appears as a soldier on a crocodile.
 Samael – evil fallen angel whose name means “the blind God.”
 Satan – christian fallen angel whose name means “adversary.”
 Seere – fallen angel who appears as a man on a winged horse.
 Semyaza – fallen angel leader and one of the Sons of God.
 Shax – fallen angel who appears as a stork; stealer of money.
 Solas – fallen angel who appears as a raven and teaches astronomy.
 Sorath – fallen angel to some whose number is 666.
 Sytry – fallen angel; appears as a man with griffin wings and leopard head.
 Uzza – fallen angel whose name means “strength.”
 Valac – fallen angel who appears as a small boy with wings on a dragon.
 Valefor – fallen angel who appears as a many-headed lion.
 Vapula – fallen angel who is skilled in handicrafts, science and philosophy.
 Vassago – fallen angel who discovers all things lost or hidden.
 Vepar – fallen angel who appears as a mermaid.
 Vine – fallen angel and appears as a lion sitting on a black horse.
 Vual – fallen angel who appears as a huge camel.
 Wormwood – fallen angel who brings plagues upon the Earth.
 Xaphan – fallen angel who fires the fires of hell.

Zagan – fallen angel who can transform things; looks like a bull with wings.
Zepar – fallen angel who makes women love

21-Frey, Osiris, Adonis, Persephone, Attis, and Demeter
22-Baal
23-Loki

24- Hel
25- L
26- Sheol
27- Hades
28- Tartaros
29- Gehenna
30- Moloch
31- Fetish
32- Webster's Encyclopedic Dictionary
33- St. Walpurgis
34- Sussex
35- Winburn
36- Bischofsheim
37- Eichstadt

38- François Mansart
39- Jeanne-Marie Bouvier (Madame Guyon)
40- Catharine Deshayes, otherwise known as LaVoisin
41- St. Denis, which is now called LaGarenne
42- Sir Francis Dashwood
43- Such as Baudelaire and Huysmans
44- As far as Satanism is concerned, the closest outward signs of this were the neo-Pagan rites conducted by MacGregor Mathers' Hermetic Order of the Golden Dawn, and Aleister Crowley's later Order of the Silver Star (A... A... – Argentinum Astrum) and Order of Oriental Templars (O.T.O.), which paranoiacally denied any association with Satanism, despite Crowley's selfimposed image of the beast of revelation. Aside from some rather charming poetry and a smattering of magical bric-a-brac, when not climbing mountains Crowley spent most of his time as a poseur par excellence and worked overtime to be wicked. Like his contemporary, Rev.(?) Mantague Summers, Crowley obviously spent a large part of his life with his tongue jammed firmly into his cheek, but his followers, today, are somehow able to read esoteric meaning into his every word.
45- Belial
46- Baphomet
47- The Goat of Mendes
48- The Goat of a Thousand Young,
49- Scapegoat
50- Kabala
51- Chalice of Ecstasy
52- In nomine Dei nostri Satanus Luciferi excelsi!
53- The magical language used in Satanic ritual is Enochian, a language thought to be

older than Sanskrit, with a sound grammatical and syntactical bases. It resembles Arabic in some sounds and Hebrew and Latin in others. It first appeared in print in 1659 in a biography of John Dee, the famous Sixteenth Century seer and court astrologer. This work, by Meric Casaubon, describes the occultist Dee's activities with his associate, Edward Kelly, in the art of scrying or crystal gazing. Instead of the usual crystal ball, Kelly, who was the gazer, used a many-faceted trapezohedron. The "angels" referred to in Kelly's first revelation of the Enochian Keys, obtained through the windows of the crystal, are only "angels" because occultists to this day have lain ill with metaphysical constipation. Now the crystal clears, and the "angels" are seen as "angles" and the windows to the fourth dimension are thrown open – and to the frightened, the Gates of Hell. I have presented my translation of the following calls with an archaic but Satanically correct unvarnishing of the translation employed by the Order of the Golden Dawn in the late Nineteenth Century. In Enochian the meaning of the words, combined with the quality of the words, unite to create a pattern of sound which can cause tremendous reaction in the atmosphere. The barbaric tonal qualities of this language give it a truly magical effect which cannot be described. For many years the Enochian Keys, or Calls, have been shrouded in secrecy. The few printings that have existed completely eliminate the correct wording, as the proper translation has been disguised through the use of euphemisms, and only designed to throw the inept magician and/or would-be inquisitor off the track. Apocryphal as they have become (and who can tell what grim reality provokes the "fantasy"), the Enochian Calls are the Satanic paeans of faith. Dispensing with such once-pragmatic whitewashing in terms such as "holy" and "angelic", and arbitrarily chosen groups of numbers, the purpose of which were only to act as substitutes for "blasphemous" words – here, then, are the TRUE Enochian Calls, as received from an unknown hand.

54-

THE FIRST KEY

(Enochian)

Ol sonuf vaoresaji, gohu IAD Balata, elanusaha caelazod: sobrazod-ol Roray i ta nazodapesad, od comemahe ta nobeloha zodien; soba tahil ginonupe pereje aladi, das vaurebes obolehe giresam. Casarem ohorela caba Pire: das zodonurenusagi cab: erem Iadanahe. Pilahe farezodem zodenezoda adana gono Iadapiel das home-tohe: soba ipame lu ipamis: das sobolo vepe zodomeda poamal, od bogira aai ta piape Piamoel od Vaoan! Zodacare, eca, od zodameranu! Odo cicale Qaa; zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

I reign over thee, saith the Lord of the Earth, in power exalted above and below, in whose hands the sun is a glittering sword and the moon a through-thrusting fire, who measureth your garments in the midst of my vestures, and trusseth you up as the palms of my hands, and brighten your vestments with Infernal light.

I made ye a law to govern the holy ones, and delivered a rod with wisdom supreme. You lifted your voices and swore your allegiance to Him that liveth triumphant, whose beginning is not, nor end cannot be, which shineth as a flame in the midst of your palaces, and reigneth amongst you as the balance of life!

Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same! – the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE SECOND KEY

(Enochian)

Adagita vau-pa-ahe zodonugonu fa-a-ipe salada! Vi-i-vau el! Sobame ial-pereji i-zoda-zodazod pi-adapehe casarema aberameji ta ta-labo paracaleda qo-ta lores-el-qo turebesa ooge balatohe! Giui cahisa lusada oreri od micalapape cahisa bia ozodonugonu! Lape noanu tarofe coresa tage oquo maninu IA-I-DON. Torezodu! Gohe-el, zodacare eca ca-no-quoda! Zodameranu micalazodo od ozadzodame vaurelar; lape zodir IOIAD!

(English)

Can the wings of the winds hear your voices of wonder?; O you!, the great spawn of the worms of the Earth!, whom the Hell fire frames in the depth of my jaws!, whom I have prepared as cups for a wedding or as flowers regaling the chambers of lust!

Stronger are your feet than the barren stone! Mightier are your voices than the manifold winds! For you are become as a building such as is not, save in the mind of the All-Powerful manifestation of Satan!

Arise!, saith the First! Move therefore unto his servants! Show yourselves in power, and make me a strong seer-of-things, for I am of Him that liveth forever!

THE THIRD KEY

(Enochian)

Micama! Goho Pe-IAD! Zodir com-selahe azodien biabe os-lon-dohe. Norezodacahisa otahila Gigipahe; vaunid-el-cahisa ta-pu-ime qo-mos-pelehe telocahe; qui-i-inu toltoregi cahisa i cahisaji em ozodien; dasata beregida od torezodul! Ili e-OI balazodareji, od aala tahlanu-os netaabe: daluga vaomesareji elonusa cape-mi-ali varoesa *cala* homila; cocasabe fafenu izodizodope, od miinoagi de ginetaabe: vaunu na-na-e-el: panupire malapireji caosaji. Pilada noanu vaunalahe balata od-vaoan. Do-o-i-ape mada: goholore, gohus, amiranu! Micama! Yehusozod ca-ca-com, od do-o-a-inu noari micaolazoda a-ai-om. Casarameji gohia: Zodacare! Vaunigilaji! Od im-ua-mar pugo pelapeli Ananael Qo-a-an.

(English)

Behold!, saith Satan, I am a circle on whose hands stand the Twelve Kingdoms. Six are the seats of living breath, the rest are as sharp as sickles, or the Horns of Death. Therein the creatures of Earth are and are not, except in mine own hands which sleep and shall rise!

In the first I made ye stewards and placed ye in the Twelve seats of government, giving unto every one of you power successively over the Nine true ages of time, so that from the highest vessels and the corners of your governments you might work my power, pouring down the fires of life and increase continually on the Earth. Thus you are become the skirts of justice and truth. In Satan's name, rise up! Show yourselves! Behold!, his mercies flourish, and his name is become mighty among us. In whom we say: Move!, Ascend!, and apply yourselves unto us as the partakers of His secret wisdom in your creation!

THE FOURTH KEY

(Enochian)

Otahil elasadi babaje, od dorepaha gohol: gi-cahisaje auauago coremepe *peda*, dasonuf vi-vau-divau? Casaremi oeli *meapeme* sobame agi coremepo carep-el: casarameji caro-o-dazodi cahisa od vaugeji; dasata ca-pi-mali cahisa ca-pi-ma-on: od elonusahinu cahisa ta el-o *calaa*. Torezodu norquasahi od fe-caosaga: Bagile zodir e-na-IAD: das iod apila! Do-o-a-ipe quo-A-AL, zodacare! Zodameranu obelisonugi resat-el aaf nor-mo-lapi!

(English)

I have set my feet in the South, and have looked about me, saying: Are not the thunders of increase those which reign in the second angle?

Under whom I have placed those whom none hath yet numbered, but One; in whom the second beginnings of things are and wax strong, successively adding the numbers of time, and their powers doth stand as the first of the nine!

Arise!, you sons of pleasure, and visit the Earth; for I am the Lord, your God, which is and liveth forever! In the name of Satan, Move!, and show yourselves as pleasant deliverers, that you may praise Him among the sons of men!

THE FIFTH KEY

(Enochian)

Sapahe zodimii du-i-be, od noasa ta qu-a-nis, adarocahe dorepehal caosagi od faonutas peripesol ta-be-liore. Casareme A-me-ipezodi na-zodaretahe *afa*; od dalugare zodizodope zodelida caosaji tol-toregi; od zod-cahisa esiasacahe El ta-vi-vau; od iao-d tahlada das hubare *pe-o-al*; soba

coremefa cahisa ta Ela Vaulasa od Quo-Co-Casabe. Eca niisa od darebesa quo-a-asa: fetahe-arezodi od beliora: ia-ial eda-nasa cicalesa; bagile Ge-iad I-el!

(English)

The mighty sounds have entered into the third angle and are become as seedlings of folly, smiling with contempt upon the Earth, and dwelling in the brightness of the Heaven as continual comforters to the destroyers of self.

Unto whom I fastened the pillars of gladness, the lords of the righteous, and gave them vessels to water the earth with her creatures. They are the brothers of the First and the Second, and the beginning of their own seats which are garnished with myriad ever-burning lamps, whose numbers are as the First, the ends, and the contents of time!

Therefore, come ye and obey your creation. Visit us in peace and comfort. Conclude us receivers of your mysteries; for why? Our Lord and Master is the All-One!

THE SIXTH KEY

(Enochian)

Gahe sa-div cahisa *em*, micalazoda Pil-zodinu, sobam El haraji mir babalonu od obeloce samevelaji, dalagare malapereji ar-caosaji od *acame* canale, sobola zodare fa-beliareda caosaji od cahisa aneta-na miame ta Viv od Da. Daresare Sol-petahe-bienu. Be-ri-ta od zodacame ji-micalazodo: sob-ha-atahe tarianu luia-he od ecarinu MADA Qu-a-a-on!

(English)

The spirits of the fourth angle are Nine, mighty in the trapezoid, whom the first hath formed, a torment to the wretched and a garland to the wicked; giving unto them fiery darts to vanne the earth, and Nine continual workmen whose courses visit with comfort the Earth, and are in government and continuance as the Second and Third.

Therefore, harken unto my voice! I have talked of you, and I move you in power and presence, whose works shall be a song of honor, and the praise of your God in your creation!

THE EIGHTH KEY

(Enochian)

Bazodemelo i ta pi-ripesonu olanu Na-zodavabebe *ox*. Casaremeji varanu cahisa vaugeji asa berameji balatoha: goho IAD. Soba miame tarianu ta lolacis Abaivoninu od azodiajere riore. Irejila cahisa da das pa-aox busada Caosago, das cahisa od ipuranu telocahe cacureji o-isalamahe lonucaho od Vovina carebafefe? NIISO! Bagile avavago gohon. NIISO! Bagile mamao siasionu, od mabezoda IAD oi asa-momare poilape. NIISA! Zodameranu ciaosi caosago od belioresa od coresi ta beramiji.

(English)

The midday of the first is as the third indulgence made of hyacinthine pillars, in whom the elders are become strong, which I have prepared for mine own justice, saith Satan, whose long continuance shall be as bucklers to Leviathan. How many are there which remain in the glory of the earth, which are, and shall not see death until the house falls and the dragon doth sink?

Rejoice!, for the crowns of the temple and the robe of Him that is, was, and shall be crowned are no longer divided! Come forth!, Appear!, to the terror of the Earth, and to the comfort of such as are prepared!

THE NINTH KEY

(Enochian)

Micaoli beranusaji perejela napeta ialapore, das barinu efafaje *Pe* vaunupeho olani od obezoda, soba-ca upaahe cahisa tatanu od taranenu balie, alare busada so-bolunu od cahisa hoel-qo ca-noquodi *cial*. Vaunesa aladonu mom caosago ta iasa olalore gianai limelala. Amema cahisa sobra madarida zod cahisa! Ooa moanu cahisa avini darilapi caosajinu: od butamoni pareme zodumebi canilu. Dazodisa etahamezoda cahisa dao, od mireka ozodola cahisa pidiai Colalala. Ul ci ninu a sobame ucime. Bajile? IAD BALATOHE cahirelanu pare! NIISO! Od upe ofafafe; bajile acocasahe icoresaka a uniji beliore.

(English)

A mighty guard of fire with two-edged swords flaming (which contain the vials of delusion, whose wings are of wormwood and of the marrow of salt), have set their feet in the West, and are measured with their ministers. These gather up the moss of the Earth, as the rich man doth his treasure. Cursed are they whose iniquities they are! In their eyes are millstones greater than the Earth, and from their mouths run seas of blood. Their brains are covered with diamonds, and upon their heads are marble stones. Happy is he on whom they frown not. For Why? The Lord of Righteousness rejoiceth in them! Come away, and leave your vials, for the time is such as requireth comfort!

THE TENTH KEY

(Enochian)

Coraxo cahisa coremepe, od belanusa Lucala azodiazodore paebe Soba iisononu cahisa uirequo ope copehanu od racalire maasi bajile caosagi; das yalaponu dosiji od basajime; od ox ex dazodisa siatarisa od salaberoxa cynuxire faboanu. Vaunala cahisa conusata das *daox* cocasa o Oanio yore vohima ol jizod-yazoda od eoresa cocasaji pelosi molui das pajeipe, laraji same darolanu matorebe cocasaji emena. El pataralaxa yolaci matabe nomiji mononusa olora jinayo anujelareda. Ohyo! Ohyo! Noibe Ohyo! Caosagonu! Bajile madarida i zodiropo cahiso darisapa! NIISO! Caripe ipe nidali!

(English)

The thunders of wrath doth slumber in the North, in the likeness of an oak whose branches are dung-filled nests of lamentation and weeping laid up for the Earth, which burn night and day and vomit out the heads of scorpions and live sulphur mingled with poison. These be the thunders that in an instant roar with a hundred mighty earthquakes and a thousand as many surges, which rest not, nor know any time here. One rock bringeth forth a thousand, even as the heart of man doth his thoughts. Woe! Woe!, Yea!, woe be to the Earth, for her iniquity is, was, and shall be great. Come away! But not your mighty sounds!

THE ELEVENTH KEY

(Enochian)

Oxiayala holado, od zodirome O coraxo das zodiladare raasyo. Od vabezodire cameliaxa od bahala: NIISO! Salamanu telocahe! Casaremanu hoel-qo, od ti ta zod cahisa soba coremeffa i ga. NIISA! Bagile aberameji nonuqape. Zodacare eca od Zodameranu! Odo cicale Qaa! Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

The mighty throne growled and there were five thunders that flew into the East. And the eagle spake and cried aloud: Come away from the house of death! And they gathered themselves together and became those of whom it measured, and they are the deathless ones who ride the whirlwinds. Come away! For I have prepared a place for you. Move therefore, and show yourselves! Unveil the mysteries of your creation. Be friendly unto me for I am your God, the true worshipper of the flesh that liveth forever!

THE TWELFTH KEY

(Enochian)

Nonuci dasonuf Babaje od cahisa *ob* hubaio tibibipe? Alalare ataraahe od ef! Darix fafenu *mianu* ar Enayo ovof! Soba dooainu aai i VONUPEHE. Zodacare, gohusa, od Zodameranu. Odo cicale Qaa! Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O ye that range in the South and are the lanterns of sorrow, buckle your armor and visit us! Bring forth the legions of the army of Hell, that the Lord of the Abyss may be magnified, whose name amongst ye is Wrath! Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same!, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE THIRTEENTH KEY

(Enochian)

Napeai Babajehe das berinu *vax* ooaona larinuji vonupehe doalime: conisa olalogi oresaha das cahisa afeffa. Micama isaro Mada od Lonu-sahi-toxa, das ivaumeda aai Jirosabe. Zodacare od

Zodameranu. Odo cicale Qaa! Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O ye swords of the South, which have eyes to stir up the wrath of sin, making men drunken which are empty; Behold! The promise of Satan and His power, which is called amongst ye a bitter sting! Move and appear! Unveil the mysteries of your creation! For I am the servant of the same, your God, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE FOURTEENTH KEY

(Enochian)

Noroni bajihie pasahasa Oiada! Das tarinuta mireca *ol* tahila dodasa tolahame caosago *homida*: das berinu orocahe *quare*: Micama! Bial! Oiad; aisaro toxa das ivame aai Balatima. Zodacare od Zodameranu! Odo cicale Qaa! Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O ye sons and daughters of mildewed minds, that sit in judgement of the iniquities wrought upon me – Behold! The voice of Satan; the promise of Him who is called amongst ye the accuser and supreme tribune! Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same!, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE FIFTEENTH KEY

(Enochian)

Ilasa! Tabaanu li-El pereta, casaremanu upaahi cahisa *dareji*; das oado caosaji oresacore: das omaha monasaçi Baeouibe od emerajisa Iaiadix. Zodacare od Zodameranu! Odo cicale Qaa. Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O thou, the governor of the first flame, under whose wings are the spinners of cobwebs that weave the Earth with dryness; that knowest the great name “righteousness” and the seal of false honor. Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same!, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE SIXTEENTH KEY

(Enochian)

Ilasa viviala pereta! Salamanu balata, das acaro odazodi busada, od belioraxa balita: das inusi caosaji lusadanu *emoda*: das ome od taliobe: darilapa ieha ilasa Mada Zodilodarepe. Zodacare od Zodameranu. Odo cicale Qaa: zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O thou second flame, the house of justice, which hast thy beginnings in glory and shalt comfort the just; which walketh upon the Earth with feet of fire; which understands and separates creatures! Great art thou in the God of stretch-forth-and-conquer. Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same!, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE SEVENTEENTH KEY

(Enochian)

Ilasa dial pereta! Soba vaupaahe cahisa nanuba zodixalayo dodasihe od berinuta *faxisa* hubaro tasataxa yolasa: soba Iad i Vonupehe o Uonupehe: aladonu dax ila od toatare! Zodacare od Zodameranu! Odo cicale Qaa! Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O thou third flame!, whose wings are thorns to stir up vexation, and who hast myriad living lamps going before thee; whose God is wrath in anger – Gird up thy loins and harken! Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same!, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE EIGHTEENTH KEY

(Enochian)

Ilasa micalazoda olapireta ialpereji beliore: das odo Busadire Oiad ouoaresa caosago: casaremeji Laiada *eranu* berinutasa cafaame das ivemeda aqoso adoho Moz, od maoffasa. Bolape como

belioreta pamebeta. Zodacare od Zodameranu! Odo cicale Qaa. Zodoreje, lape zodiredo Noco Mada, hoathahe Saitan!

(English)

O thou mighty light and burning flame of comfort!, that unveilest the glory of Satan to the center of the Earth; in whom the great secrets of truth have their abiding; that is called in thy kingdom: “strength through joy”, and is not to be measured. Be thou a window of comfort unto me. Move therefore, and appear! Open the mysteries of your creation! Be friendly unto me, for I am the same!, the true worshipper of the highest and ineffable King of Hell!

THE NINETEENTH KEY

(Enochian)

Madaritza das perifa LIL cahisa micaolazoda saanire caosago od fifisa balzodizodarasa Iaida. Nonuca gohulime: Micama adoianu MADA faoda beliorebe, soba ooaona cahisa luciftias peripesol, das aberaasasa nonucafe netaaibe caosaji od tilabe adapehaheta damepelozoda, tooata nonucafe jimicalazodoma larasada tofejilo marebe yareyo IDOIGO, od torezodulape yaodafe gohola, Caosaga, tabaoreda saanire, od caharisateosa yorepoila tiobela busadire, tilabe noalanu paida oresaba, od dodaremeni zodayolana. Elazodape tilaba paremeji peripesatza, od ta qureesata booapisa. Lanibame oucaho sayomepe, od caharisateosa ajitolorenu, mireca qo tiobela lela. Tonu paomebeda dizodalamo asa pianu, od caharisateosa aji-la-tore-torenu paracahe a sayomepe. Coredazodizoda dodapala od fifalazoda, lasa manada, od faregita bamesa omaosa. Conisabera od auauotza tonuji oresa; catabela noasami tabejesa leuitahemonuji. Vanucahi omepe tilabe oresa! Bahile? Mooobe OL coredazodizoda. El capimao itzomatzipe, od cacocasabe gosaa. Bajilenu pii tianuta a babalanuda, od faoregita teloca uo uime.

Madariatza, torezodu !!! Oadariatza orocaha aboaperi! Tabaori periazoda aretabasa! Adarepanu coresata dobitza! Yolacame periazodi arecoazodiore, od quasabe qotinuji! Ripire paaotzata sagacore! Umela od peredazodare cacareji Aoiveae coremepeta! Torezodu! Zodacare od Zodameranu, asapeta sibesi butamona das surezodasa Tia balatanu. Odo cicale Qaa, od Ozodazodama pelapeli IADANAMADA!

(English)

O ye pleasures which dwell in the first air, ye are mighty in the parts of the Earth, and execute the judgment of the mighty. Unto you it is said: Behold the face of Satan, the beginning of comfort, whose eyes are the brightness of the stars, which provided you for the government of the Earth, and her unspeakable variety; furnishing you a power of understanding to dispose all things according to the providence of Him that sitteth on the Infernal Throne, and rose up in the Beginning saying: The Earth, let her be governed by her parts; and let there be division in her; the glory of her may be always drunken and vexed in itself. Her course, let it run with the fulfillment of lust; and as an handmaiden, let her serve them. One season, let it confound another; and let there be no creature upon or within her the same. All her numbers, let them differ in their qualities; and let there be no creature equal with another. The reasonable creatures of the Earth, and Men, let them vex and weed out one another; and their dwelling places, let them forget their names. The work of Man and his pomp, let them be defaced. His buildings, let them become caves for the beasts of the field! Confound her understanding with darkness! For why? It repenteth me that I have made Man. One while let her be known, and another while a stranger; because she is in the bed of a harlot, and the dwelling place of Lucifer the King. Open wide the gates of Hell! The lower heavens beneath you, let them serve you! Govern those who govern! Cast down such as fall. Bring forth those that increase, and destroy the rotten. No place, let it remain in one number. Add and diminish until the stars be numbered. Arise! Move! And appear before the covenant of His mouth, which He hath sworn unto us in His justice. Open the mysteries of your creation, and make us partakers of the UNDEFINED WISDOM.

55- The chart bellow contains the secret codes of the writer which will be revealed later!

39.0615672350126	24.7589235008516	15.5152218960624	48.6495026338094
49.4369244719082	30.3144659494549	16.0118222152939	24.7589235008516
48.4327572772592	25.6738337764077	26.5968020129884	25.5968020129884
49.3557255138399	39.0615672350126	35.5137533592814	34.2106930576305
48.1338641702573	47.0887318878504	44.2086519471645	44.2086519471645
36.7133746509549	57.8932042385987	49.4369244719082	666

1-Nero

2-Neron Kaiser

3-Pope Leo X

4-Michael Stifel

5-LEO DECIMVS X, added the values of the constituent letters L,D,C,I,V,X in their meaning of Roman numerals, discarded the other letters because they do not denote a Roman numeral and also the Roman numeral 'M' because its meaning 'Mystery' eliminates its value.

6- The Pope of Rome in general (according to Napier); Martin Luther (according to Napier's contemporary the Jesuit Father Bongus S.J.); Kaiser Wilhelm (during World War 1); Adolf Hitler (during World War 2)

7- New Testament

8- Revelation

9-St. John

10-Beast

11-

13:1 And, I stood upon the sand of the sea, and saw a beast rise up out of the sea, having seven heads and ten horns, and upon his horns ten crowns, and upon his heads the name of blasphemy.

13:2 And the beast which I saw was like unto a leopard, and his feet were as [the feet] of a bear, and his mouth as the mouth of a lion: and the dragon gave him his power, and his seat, and great authority.

13:3 And I saw one of his heads as it were wounded to death; and his deadly wound was healed: and all the world wondered after the beast.

13:4 And they worshipped the dragon which gave power unto the beast: and they worshipped the beast, saying, Who [is] like unto the beast? Who is able to make war with him?

13:5 And there was given unto him a mouth speaking great things and blasphemies; and power was given unto him to continue forty [and] two months.

13:6 And he opened his mouth in blasphemy against God, to blaspheme his name, and his tabernacle, and them that dwell in heaven.

13:7 And it was given unto him to make war with the saints, and to overcome them: and power was given him over all kindreds, and tongues, and nations.

13:8 And all that dwell upon the earth shall worship him, whose names are not written in the book of life of the Lamb slain from the foundation of the world.

13:9 If any man have an ear, let him hear.

13:10 He that leadeth into captivity shall go into captivity: he that killeth with the sword must be killed with the sword. Here is the patience and the faith of the saints.

13:11 And I beheld another beast coming up out of the earth; and he had two horns like a lamb, and he spake as a dragon.

13:12 And he exerciseth all the power of the first beast before him, and causeth the earth and them which dwell therein to worship the first beast, whose deadly wound was healed.

13:13 And he doeth great wonders, so that he maketh fire come down from heaven on the earth in the sight of men,

13:14 And deceiveth them that dwell on the earth by [the means of] those miracles which he had power to do in the sight of the beast; saying to them that dwell on the earth, that they should make an image to the beast, which had the wound by a sword, and did live.

13:15 And he had power to give life unto the image of the beast, that the image of the beast should both speak, and cause that as many as would not worship the image of the beast should be killed.

13:16 And he causeth all, both small and great, rich and poor, free and bond, to receive a mark in their right hand, or in their foreheads:

13:17 And that no man might buy or sell, save he that had the mark, or the name of the beast, or the number of his name.

13:18 Here is wisdom. Let him that hath understanding count the number of the beast: for it is the number of a man; and his number [is] Six hundred threescore [and] six - - 666.

12- Aleister Crowley

13- Book of Law

14- Isis

15- Osiris

16- Horus

ارجاعات ضمیمه ی دو

- 1- According to “Yazidi” essay from the” Wikipedia, the free encyclopedia” website.
- 2- Heptad
- 3- Melek Taus
- 4- Taus
- 5- Theos
- 6- Sheik Adî
- 7- Kitêba Cilwe
- 8- Zanista Ciwaniyê
- 9- Mishefa Reş
- 10- Nivêja berîspêdê (the Dawn Prayer), Nivêja rojhilatinê (the Sunrise Prayer), Nivêja nîvro (the Noon Prayer), Nivêja êvarî (the Afternoon Prayer), Nivêja rojavabûnê (the Sunset Prayer). However, most Yezidis only observe only two of these, the sunrise and sunset prayers.

ارجاعات ضمیمه ی سه

- 1- According to “Baphomet” essay from the “Wikipedia, the free encyclopedia” website.
For more useful information visit: <http://altreligion.about.com/library/weekly/aa030103a.htm>
- 2- An Old French corruption and misspelling of the name Mahomet (Muhammad)
- 3- Peter Partner and Malcolm Barber
- 4- Kevin Bold
- 5- Eliphas Levi
- 6- Dogme et Rituel de la Haute Magie
- 7- Chesed
- 8- Geburah
- 9- Khunrath
- 10- The Baphomet of Mendes
- 11- Herodotus
- 12- Osiris
- 13- Aleister Crowley
- 14- Harpocrates
- 15- Horus
- 16- Thelema
- 17- The Law is for All
- 18- Magick (Book 4)
- 19- Devil
- 20- Demon
- 21- James Blish's ‘The Day After Judgment’
- 22- Christian evangelist Jack Chick
- 23- Freemasons

- 1- According to “Satan”, “Theistic Satanism”, “Temple of Set” and “Satanism” essays from the “Wikipedia, the free encyclopedia” website.
- 2- 'Satan' is שָׂטָן Satan in Standard Hebrew, Šātān in Tiberian Hebrew, Saṭānā in Aramaic, Σατανάς Satanás in Koine Greek, شیطان Šeytân in Persian, شیطان Šayṭān in Arabic, Sāyṭān in Ge'ez, Şeytan in Turkish, and شیطان Shāiṭān in Urdu.
- 3- Northwest Semitic root šṭn
- 4- wandering (mi'šut)
- 5- מְשׁוּט בְּאֶרֶץ, וְיָמָה תִּהְיֶה לְךָ בָּהּ
- 6- Satyr
- 7- 2nd Book of Enoch
- 8- Satanael
- 9- Grigori
- 10- Mastema
- 11-
in the prologue to the Book of Job, where Satan appears, together with other celestial beings or 'sons of God,' before the Deity, replying to the inquiry of God as to whence he had come, with the words: 'From going to and fro in the earth, and from walking up and down in it.' (Job 1:7) Both question and answer, as well as the dialogue which follows, characterize Satan as that member of the divine council who watches over human activity, but with the evil purpose of searching out men's sins and appearing as their accuser. He is, therefore, the celestial prosecutor, lawyer who sees only iniquity; for he persists in his evil opinion of Job even after the man of Uz has passed successfully through his first trial by surrendering to the will of God, whereupon Satan demands another test through physical suffering. (ib. ii. 3-5.)
- 12- Satanism
- 13- Theistic Satanism
- 14- Set
- 15- Lt. Colonel of the US Army Michael Aquino
- 16-
Setian (First Degree)
Adept (Second Degree)
Priest / Priestess (Third Degree)
Magister / Magistra Templi (Fourth Degree)
Magus / Maga (Fifth Degree)
Ipsissimus / Ipsissima (Sixth Degree)
- 17- Marquis de Sade
- 18- Black Mass
- 19- Eliphaz Levi
- 20- Joris-Karl Huysmans
- 21- Là-Bas
- 22- Christopher Partridge
- 23- Black Sabbath
- 24- Reverse Christianity
- 25- Genesis
- 26- Tree of Knowledge of Good and Evil
- 27- Luciferians
- 28- Gnosis
- 29- Order of Nine Angles

- 30- Joy of Satan or JoS
- 31- Satanic Reds
- 32- Diane Vera
- 33- The Cathedral of the Black Goat
- 34- Brother Nero
- 35- Anti-Christ
- 36- Church of Lucifer
- 37- Children of the Black Rose

DON'T
DREAM IT,
BE IT!